

زن زن

هنرهای کیهان

انقلابی که کشف حجاب
در زندگی زن ایرانی پدید آورد!

شماره مخصوص ۱۷ دی



مادیوارهای

پای صحبت سه تن
از بنیانگذاران جمعیت
نسوان وطنخواه:

پدوزد. ما معلم زبان فرانسه و یانوس داشتیم. پیچه و حجاب بان شکل خاص در خانواده ما معمول نبود و پدرم، مرحوم آقا میرزا علی شیردشتی، سعی میکردمرا دختری متحد و فهمیده بار بیاورد. من در سزده معلمان مرد به زبان عربی، فرانسو انگلیسی را آموختم.

یادم میآید زمستان بود و من دختر ۵ ساله‌ای بیش نبودم. از یکی از کنشورهای خارجی سیرک پیران آورده بودند. پدرم بین لباس پیرانه پوشاند و موها را زبر کلاه پنهان کرد و با پدرم پنهانی سیرک برد، زیرا حضور زرد دختر در سیرک ممنوع نبود!

در آستانه جشن ۱۷ دی ماه، شما را با چند تن از این زنان پشرو و روشنفکر که حق بزگی بکردن نهضت زنان ایران دارند آشنا میکنیم. اینها زنانی هستند که در دیوارهای زندان زن شکاف میآوردند و روح زندگی و غرور در تن آنان میدیدند.

در آستانه جشن ۱۷ دی ماه، شما را با چند تن از این زنان پشرو و روشنفکر که حق بزگی بکردن نهضت زنان ایران دارند آشنا میکنیم. اینها زنانی هستند که در دیوارهای زندان زن شکاف میآوردند و روح زندگی و غرور در تن آنان میدیدند.

عروسی بیفرجام

هنوز ۱۵ سال پیش نداشت که یکروز دهم آینه قدی و یکجفت چارپایر - به پنج کاسه نبات و پنج طاقه خال کشی و انگشت بریان آوردند و مرا سرفه عقد نشانند. داماد پیش از ۵۰ سال داشت و بعد معلوم شد که زن و چهار پیچه هم دارد. زندگی من با او مثل زندگی پندرو فرزند مدتی ادامه داشت و بالاخر هم از او جدا شدم. در آن زمان زنان درازنوا میگویند بر میزدند و در چهل و بیسوی غوطه میبردند. وقتی يك زن بانوهر یا پادشاه از منزل بیرون میرفت مجبور بود از آنها کنار کشد و از طرف دیگر خیابان رانورد. در درگاه درگاه نشست و زن در درگاه دیگر! حتی پندرو دختر هم اجازه نداشتند با هم در يك درگاه بنشینند. واگر «آژان» زن و پشرو را با هم در داخل يك درگاه بگذرانند، این تکتان دردآور بود. اصلا سراسر آن زندگی برای زن درد بود. زن نه مقامی داشت و نه آسایش، یکبار چند زن میگرفت و هر نوع اجاج و زورگوئی را در مورد آنها روا میداشت و هیچ مرجع جز خدا برای رسیدگی به ستم هالی که به زن میشد وجود نداشت.

نسوان وطنخواه

اما مثل اینکه اکثر زنهای اصلا این درد را احساس نمیکردند، زیرا تحصیل درد را جزو سربوخت خود میدانستند. فقط آنهایی که کمی درس خوانده و تربیت شده بودند میدانستند که چه حال روزی بدی دارند. یکروز من و چند نفر خانم از جمله محترم خانم اسکندری و مستور خانم افشار خانم اختراللطیفه فروهر و تعدادی دیگر دور هم جمع شدیم و جمعیتی تشکیل دادیم و اسم آن را «جمعیت «نسوان وطنخواه» گذاشتیم. برای جمعیت راهنامه‌ای هم نوشتیم. یکی از راهنامه‌ها این بود که همه از پیراهن و لباس بیوشم و تمام اجناس مورد نیاز خود را، تساجاتی که امکان دارد، از میان کالاهای ایرانی

خود پی برده بودند و در راه احقاق حق این طبقه از اجتماع کوشش میکردند. آنها در راه روشن کردن افکار زنان دست بفعالیتهای مهم میزدند و از طریق باسواد کردن زنان و دور هم جمع کردن آنها در جمعیت های بانوان، زنان هموطن خود را از حال کرختی و نیمه مردگی بیرون میآوردند و روح زندگی و غرور در تن آنان میدیدند.

در آستانه جشن ۱۷ دی ماه، شما را با چند تن از این زنان پشرو و روشنفکر که حق بزگی بکردن نهضت زنان ایران دارند آشنا میکنیم. اینها زنانی هستند که در دیوارهای زندان زن شکاف میآوردند و روح زندگی و غرور در تن آنان میدیدند.

اینان گشایندگان درهای زندان اجتماعی زن هستند.

این سه زن از بانایان جمعیت نسوان وطنخواه، اولین جمعیت زنان ایران هستند که حالا بعلا کبر سن در کوششهای نشسته‌اند و با تحسینی و خوشحالی پیشرفت زنهای ایران را میکنند و لذت میبرند.

چرا نورالهدی؟

«نورالهدی متنگنه» از علمداران نهضت آزادی زن است، او در ۶۷ سالگی هنوز بفکر فعالیت های اجتماعی است:

کتاب مینویسد، شعر میگوید و میخواند کودکتان سیرک تازه و جدید داشت. زنی است که نیم قرن زندگی خود را در مبارزه با خطر آزادی و پست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زن گذرانده است. من او را در خانه پرنده‌زاده‌های ملاقات کردم. موهای سفید و چهره‌ای برجین و چروک داره و دامن کلفت پیچازی و بلوز سیاه رنگی پوشیده بود.

میگفت: من درست شب یازدهم شعبان شب تولد حضرت حجت مولاک شدم و باین مناسبت پدرم مرا «نورالهدی» یعنی «نور راستی» گذاشت. پسر و مادرم هر دو اهل قتل، روشنفکر و تحصیل کرده بودند و برای ما معلم های سرخانه متعددی میآوردند. یادم میآید وقتی ۸ ساله بودم مادرم لباس رامیداد يك خیاط فرنگی



يك حادثه مهم و جالب شهری

زن پاسبان در شهر مشغول بکار شد.

پلیس زن، با پلیس مرد چه فرقی دارد؟

رئیس پلیس - مؤولیتها و اختیارانشان در حدود مؤولیت يك پلیس مرد است. مأمور انتظامی یعنی ضابط دادگستری. پس این دخترها میتوانند حق دارند متخلف را جلب کند و همین امروز صبح یکی از آنها جوانی را که باو متعلق گفته بود جلب کرد و باندرا فرستاد. بنابراین دختر پاسبان حق جلب متخلفین را دارد و نباید تصور کرد که چون زن است پس کار شوخی است.

امروز صبح مراکز تلفن «۴۰۴» پلیس را هم بدست دو دختر دادیم تا آنرا اداره کنند و مراجعات تلفنی را به مقصود برسانند.

بنظر شما تلفی و برخورد جامعه چگونه است و مردم حالا که برای اولین بار زن پاسبان را در خیابان می بینند چه عکس العملی از خود نشان میدهند؟

« اتفاقاً مردم استقبال خوبی از دخترهای پلیس کرده‌اند من فکر میکنم در روزهای اول چهارراهها بند بیایند و مردم پنهانی دختر پلیس بایستند ولی بدیدم که خیلی هم وجود دخترها در اولنورم پلیس برای مردم غیرعادی نیست و جامعه آنها را زود پذیرفته است.

همین امروز ساعت ۱۰ صبح در میدان سیه صادقی روی داد و يك دختر پاسبان خیلی خونسرد و آماده جلو رفت، به سبجروح کمک کرد و او را سوار اتومبیل کرد و به بیمارستان فرستاد و راه عبور مرور را فوراً گشود بدون اینکه دنیایچه بنود و با ضعف و غش کشد! اتفاقاً مردم از دخترها خیلی خوب اطاعت میکنند.

چون رفتارشان آرامتر و ملایمتر و توام با بهرایی است. درست بعکس پلیس مرد که وقتی با متخلفین مواجه میتواند منکمر است فرد متخلف اجازه گشایش با پلیس را هم بخوش بدهد. ولی خوب ما سعی میکنیم کارهای ساده‌تری را بدست دختران پلیس بسپاریم. مثلاً هیچوقت وظیفه تعقیب سارق بعینه آنها محول نمیشود.

بنظر شما اثرات اجتماعی این برنامه که از انقلاب اجتماعی تساوی حقوق زن و مرد الهام گرفته است چه میباید؟

« تصور میکنم آن انقلابی که تاکنون فقط بروی کاغذ آمده بود، باین ترتیب صورت واقعی بخود گرفته است. اما ناگفته نگذارم که زندگی زن امروزه با این انقلاب متکثر هم شده زیرا بر وظایف و مؤولیت های او برانداخته شده است. مؤولیت های زن زن مجرد و واقعی این روزها متکثر از مرد است. رئیس پلیس شما افزود:

« برنامه تربیت دخترهای پلیس بطور ملمس ادامه خواهد داشت و شاید روزی بتوانیم نیمی از کارهای انتظامی شهر را بدست پلیس زن بسپاریم.

بنظر شما اثرات اجتماعی این برنامه که از انقلاب اجتماعی تساوی حقوق زن و مرد الهام گرفته است چه میباید؟

« تصور میکنم آن انقلابی که تاکنون فقط بروی کاغذ آمده بود، باین ترتیب صورت واقعی بخود گرفته است. اما ناگفته نگذارم که زندگی زن امروزه با این انقلاب متکثر هم شده زیرا بر وظایف و مؤولیت های او برانداخته شده است. مؤولیت های زن زن مجرد و واقعی این روزها متکثر از مرد است. رئیس پلیس شما افزود:

« برنامه تربیت دخترهای پلیس بطور ملمس ادامه خواهد داشت و شاید روزی بتوانیم نیمی از کارهای انتظامی شهر را بدست پلیس زن بسپاریم.

بنظر شما اثرات اجتماعی این برنامه که از انقلاب اجتماعی تساوی حقوق زن و مرد الهام گرفته است چه میباید؟

« تصور میکنم آن انقلابی که تاکنون فقط بروی کاغذ آمده بود، باین ترتیب صورت واقعی بخود گرفته است. اما ناگفته نگذارم که زندگی زن امروزه با این انقلاب متکثر هم شده زیرا بر وظایف و مؤولیت های او برانداخته شده است. مؤولیت های زن زن مجرد و واقعی این روزها متکثر از مرد است. رئیس پلیس شما افزود:

« برنامه تربیت دخترهای پلیس بطور ملمس ادامه خواهد داشت و شاید روزی بتوانیم نیمی از کارهای انتظامی شهر را بدست پلیس زن بسپاریم.

در اولین روز آغاز خدمات خانم های پلیس در کار عبور و مرور شهر، مردم چه عکس - العملی داشتند؟

رئیس پلیس تهران امیدوار است روزی برسد که نصف خدمات انتظامی پلیس توسط خانمها اداره شود.

چند چهارراه اصلی در شمال تهران، روز یکشنبه گذشته رنگی تازه بخود گرفته بود و این بر اثر آغاز کار خانم های پاسبان در امر راهنمایی و رانندگی و کمک آنها به تریب و سرعت عبور و مرور ترافیک در نقاط برجست شهر بود. برای اولین بار بود که پلیس زن علناً و علناً در اداره امور شهر مداخله میکرد و در بدستدالی مشغول بکار میشد. شاید همین جهت وجود آنها موجب اعجاب، شگاف، و حتی شوخی و تکتیکی شده بود و چشما چه از پشت راهها و چه از پیاده روها دانبا بوی آنها کشانده میشد. خانمهای عابر و راننده بیش از همه از دیدن پلیس زن خوشحال میشدند.

لیس خانم های پلیس آراسته و شیک و رنگ سورمه‌ای و موهای بلند آنها در زیر کلاه گردی که شبیه کلاه پاسبانان فرانسوی است آرایش یافته است. آنها اسلحه ندارند ولی روح قدرت و اتکالی قانون و ملایمت و مهربانی را با هم آمیخته‌اند و سعی دارند در نظم ترافیک شهر و نظم حرکت پیاده رو در سرچهارراهها با استناد از ظرافت و پشتکار زنانه بهتر و سخته آن خدمت کنند و همچنین نشان دهند زنی که تا چندسال پیش فقط مطیع و متقار و مقررات و اصول جرم‌رانی بود و بقول معروف از دیدن يك موش غش و ضعف میکرد امروزه خود مجری قانون و ضابط عدل و عدالت در شهر است و عندالزوم گریان متخلف را هم میگیرد و او را تسلیم قانون میکند و این بهترین دلیل رشد و تحریک شخصیت و شان زن ایرانی است که یکشنبه ده صد ساله رفته است.

انسان با دیدن دختران پلیس درحال انجام وظیفه و توجه یافتن به وقار و متانت و اعتماد بنسب که از خود نشان میدهند بیاد ایامی میافتد که حتی در کالانریها وقتی زن ستم دیده و کمک خورده و توهین شده‌ای بشکایت میرفت عوام و آداب مردانه او را درست تحویل نمیکرفت و بجای احقاق حق اغلب با او می گفتند: برو باجی سازگار باش!

والئنه این يك توجیه غیر منطقی و غیر منصفانه و تبعیض آمیز بود اما اکنون همان باصلاح «باجی» در تروتو علم و دانش و اهدای حقوق مساوی، مجری قانون و عدالت شده و یقیناً وجود او در دستگاه تهرانی موجب میشود که رویه‌های



خانم فروهر در ۱۵ سالگی

ما دیوارهای زندان زن را شکافتیم!

چنان شورویجاتی پیدا کرده‌اند که ما فکشر را هم نیکردیم. چنان تکنیکی در میان همه زنهایدیه می‌شد که ما فرصت نیکردیم از آنها بپرسیم: کی راضی است و کی ناراضی؟ ظاهر ا همه از این تحول راضی و خشنود بودند. بعد از آن من در تمام جشنهای هفده دی شرکت میکردم.

پس از آن مدتی به عضویت کسانوں بانوان که خانم صدیقه دولت آبادی ریاست آرا داشت درآمدیم. ولسی در سال ۱۳۳۳ استعفا دادم و خدمات اجتماعی خود را منحصراً نوشتن کتاب کردم و تاکنون نه جلد کتاب برشته تحریر درآورده‌ام. در همان زمانها منجله‌ای هم بنام «بنی» منتشر میکردم که روش آن تربیتی و علمی و اخلاقی بود.

تحصیل پنهانی

خانم فخر آفاق پارسای که ۶۶ ساله و مادر چهار پسر و یک دختر است و دخترش، خانم فرخرو پارسای معاون وزارت آموزش و پرورش میباشد، و خود از پیشقدمان نهضت آزادی زن بوده است در باره مبارزات زنان پیشقراول چنین گفت:

«در خانواده‌ای متولد شدم که هیچکدام سواد نداشتند و من پنهان‌ا زیدرم درس میخواندم، پدر بزرگ مرا نزد ملاجی شیرانی گذاشت و چون من تنها نوه دختر و تنها دختر خانواده بودم علاوه داشت با سواد بشوم، ۵ ساله بودم که عمه‌چرو را تمام کردم و درش سالگی به مدرسه «دوشیزگان وطن» رفتم. این مدرسه دیوار بدیوار منزل ما بود و پدرم از مدرسه رفتن من خبر نداشت و من پنهان از پدرم صبحها به مدرسه میرفتم و تا عصر درس میخواندم. مادرم هم دور از دیده پدرم، چون به هر-های گلدوزی و خیاطی آشنائی داشت، در آن مدرسه علوم می‌خواندم.

کلاس ششم بودم یکشب مشغول درس خواندن بودم و چراغ روشن بود. پدرم بالای سرم آمد و گفت: چرا هنوز چراغ می‌سوزد؟ گفتم دارم درس میخوانم. گفت: هر چند میخوانی درس بخوان ولی اگر دنبال تصدیق گرفتن بروی خنات می‌کنی. بالاخره هم نگذاشت در امتحانات نهائی شرکت کنم. ولی من همچنان در خانه ادامه تحصیل دادم و فرانسه و فارسی و عربی را بخوبی یاد گرفتم.

شوهی روزنامه‌نگار

شانزده ساله بودم که بعد آقای فرخ‌دین یارسی درآمدیم. شوهرم روزنامه نویسی بود و صبحها وقتی از منزل خارج میشد میگفت: «هر اتفاقی تا شب در خانه نیفتد» هر کاری را که انجام میدی بروی کاغذ بیاور و بنویس چه کردی. او میخواست روحیه خودش را در من تلقین کند و سعی

میکرد مرا تشویق کند که روزنامه نویسی بشوم، او از مردهای روشنفکری بود که مرا تشویق با زادیخواهی و جنبش میکرد. حتی یادم می‌آید که در سال ۱۳۳۹، روز تاجگذاری احمد شاه، من و شوهرم سوار یک درشکه شدیم و من بی چادر بودم و تاسر رفتم. در زمانی که اگر زن و مرد با هم سوار یک درشکه میشدند حتماً «آژان» آنها را جریمه میکرد ماجرئت کردیم که با هم در یک درشکه بنشینیم.

مجله جهان زنان

بعد از تولد دومین فرزندم، «بنا» شوهرم پیشتر رفتم. او مایوریت اداری داشت و من در مشهد در مدرسه شاهزاده خانم فروغ السلطه مشغول تدریس شدم و در آنجا دست باناستر «مجله جهان زنان» زدم. در آن زمان هنوز روزنامه کبیر بیانشاهی نرسیده و وزیر جنگ بود. چهار شماره از این مجله منتشر شد و ما بهرمان بزرگشتم. در شماره چهارم دو مقاله نوشتیم که سرودهای زیادی براه انداخت. عنوان مقالات این بود: «موقعیت دردناک زنان ما و لزوم توجه به این موضوع» و «لرزم تعلیم و تربیت برای زنان».

وقتی این دو مقاله منتشر شد، عده‌ای شروع به فحاشی و بدگویی کردند و بدوشت میگفتند: «چرا جوانان زن را نمیگیرید؟» و من از این جهت مبداً مردم بریزند و بالای سرم و بجهایم بیایرد، مدتی در منزل آشنایان مخفی شدم.

تبعید

همان روزها بود که قوام السلطه شوهرم را خوانده‌ای متولد شده بود.

ولی شوهرم در جواب گفته بود: «من هرگز بزم نیکویم خانه‌زندی نکردم. رازکن، خودناب پراش بنویسید.»

چند روز بعد ۴۰۰ تومان پول بهادادیدو مارا روانه شهر قم کردند. بچه‌ها را پیش مادرم گذاشتیم و شوهرم با آن شهر رفت. وقتی وارد شهر شدم دینم همه دارند مسرا لغت میکنند. دوسال در تبعید بودیم و دخترم فرخرو که حالا معاون وزارت آموزش و پرورش است در تبعید دنیا آمد. هرچه بدوشت میخواستیم که چنین عقابیت چه خواهد شد، همایش دلجوئی میکردند و دلداری میدادند.

وقتی میخواستیم بهرمان بیایم روزنامه نویسیا سرودا راه انداختند و من با وضع آبرومندی بهرمان برگشتم. همانروزها جمعیت زنان وطنخواه درست شده بود و من فوراً به عضویت این جمعیت درآمدم و با اعتنای این جمعیت شروع به فعالیت کردم. مثلاً چندین بار نامه‌نویس و وضع اشفاک زن را در آن تشریح کردم. نامه را بدرخانه نیورناتش وزیر دربار بردیم و بیخام سرورسلطه زن تیمورتاش دادیم. ولی خبری نشد که نشد. بالاخره یکروز رفتم دم کاخ شاه.

آفتدر ایستادی تا رضاشاه بیرون آمد، باکت را بلند کردم و جلوی اتوبوس شاه را گرفتم. ایشان ایستادند. گفتیم: «قلعه عالم برضای از طرف جمعیت «سوان وطنخواه» داریم.» نامه را گرفتند و چند روز بعد جوابی بدستمان رسید. در جواب فقط نوشته بودند: «شما هم با زوری خودتان خواهید رسید قدری سیر لازم است.»

دو ماه از این جواب نگذشته بود که اعلیحضرت رضاشاه کبیر دستور دادند زنهار چادرها را از سر بردارند. و ما واقعا بعد از آن روز خود رسیدیم.

قبل از تولد ۱۷ دی هیچ زنی بی حجاب بیرون می‌آمد؟

«اعلیحضرت رضاشاه کبیر قبل از روز هفده دی دستور دادند که درخت بچه‌ها بی چادر سرکشان بنشینند. البته تا آن روز دخترها پشت میز مدرسه هم چادر به سر داشتند. البته تا آن روز ما توانسته بودیم تا حدی فکر شوهرها و مردمارا عوض کنیم. شوهر من استانی بود، او حتی شوق و هیوا را هم نبود. اما مردهای دیگری هم مثل میرزا ابوالقاسم خان آزاد بودند که سخرانی هائی ترتیب میدادند و زنهار را تشویق میکردند. و همه اینها موجب شد که زن از زندان اسارت و تبعیت خارج شد.

زنها قشون خدا هستند

خانم فخر السلطه فروهر با آنکه ۷۸ سال دارد، بر احنای گذشته‌های پر شور و غوغای خود و داستان مبارزاتش را زبیرایم بازگو کرد.

او میگفت: ۳ ساله بودم که مادرم فوت کرد و من هرگز نتوانستم چهره مشخصی از او را رازکن. خودناب پراش بنویسید. «چند روز بعد ۴۰۰ تومان پول بهادادیدو مارا روانه شهر قم کردند. بچه‌ها را پیش مادرم گذاشتیم و شوهرم با آن شهر رفت. وقتی وارد شهر شدم دینم همه دارند مسرا لغت میکنند. دوسال در تبعید بودیم و دخترم فرخرو که حالا معاون وزارت آموزش و پرورش است در تبعید دنیا آمد. هرچه بدوشت میخواستیم که چنین عقابیت چه خواهد شد، همایش دلجوئی میکردند و دلداری میدادند.

وقتی میخواستیم بهرمان بیایم روزنامه نویسیا سرودا راه انداختند و من با وضع آبرومندی بهرمان برگشتم. همانروزها جمعیت زنان وطنخواه درست شده بود و من فوراً به عضویت این جمعیت درآمدم و با اعتنای این جمعیت شروع به فعالیت کردم. مثلاً چندین بار نامه‌نویس و وضع اشفاک زن را در آن تشریح کردم. نامه را بدرخانه نیورناتش وزیر دربار بردیم و بیخام سرورسلطه زن تیمورتاش دادیم. ولی خبری نشد که نشد. بالاخره یکروز رفتم دم کاخ شاه.

جمعیت خودمان جرات نیکردیم علنا را بلند کردیم و جلوی اتوبوس شاه را گرفتیم. ایشان ایستادند. گفتیم: «قلعه عالم برضای از طرف جمعیت «سوان وطنخواه» داریم.» نامه را گرفتند و چند روز بعد جوابی بدستمان رسید. در جواب فقط نوشته بودند: «شما هم با زوری خودتان خواهید رسید قدری سیر لازم است.»

دو ماه از این جواب نگذشته بود که اعلیحضرت رضاشاه کبیر دستور دادند زنهار چادرها را از سر بردارند. و ما واقعا بعد از آن روز خود رسیدیم.

بعد از تولد ۱۷ دی هیچ زنی بی حجاب بیرون می‌آمد؟

«اعلیحضرت رضاشاه کبیر قبل از روز هفده دی دستور دادند که درخت بچه‌ها بی چادر سرکشان بنشینند. البته تا آن روز دخترها پشت میز مدرسه هم چادر به سر داشتند. البته تا آن روز ما توانسته بودیم تا حدی فکر شوهرها و مردمارا عوض کنیم. شوهر من استانی بود، او حتی شوق و هیوا را هم نبود. اما مردهای دیگری هم مثل میرزا ابوالقاسم خان آزاد بودند که سخرانی هائی ترتیب میدادند و زنهار را تشویق میکردند. و همه اینها موجب شد که زن از زندان اسارت و تبعیت خارج شد.

زنها قشون خدا هستند

خانم فخر السلطه فروهر با آنکه ۷۸ سال دارد، بر احنای گذشته‌های پر شور و غوغای خود و داستان مبارزاتش را زبیرایم بازگو کرد.

او میگفت: ۳ ساله بودم که مادرم فوت کرد و من هرگز نتوانستم چهره مشخصی از او را رازکن. خودناب پراش بنویسید. «چند روز بعد ۴۰۰ تومان پول بهادادیدو مارا روانه شهر قم کردند. بچه‌ها را پیش مادرم گذاشتیم و شوهرم با آن شهر رفت. وقتی وارد شهر شدم دینم همه دارند مسرا لغت میکنند. دوسال در تبعید بودیم و دخترم فرخرو که حالا معاون وزارت آموزش و پرورش است در تبعید دنیا آمد. هرچه بدوشت میخواستیم که چنین عقابیت چه خواهد شد، همایش دلجوئی میکردند و دلداری میدادند.

وقتی میخواستیم بهرمان بیایم روزنامه نویسیا سرودا راه انداختند و من با وضع آبرومندی بهرمان برگشتم. همانروزها جمعیت زنان وطنخواه درست شده بود و من فوراً به عضویت این جمعیت درآمدم و با اعتنای این جمعیت شروع به فعالیت کردم. مثلاً چندین بار نامه‌نویس و وضع اشفاک زن را در آن تشریح کردم. نامه را بدرخانه نیورناتش وزیر دربار بردیم و بیخام سرورسلطه زن تیمورتاش دادیم. ولی خبری نشد که نشد. بالاخره یکروز رفتم دم کاخ شاه.



گفت و گو با آقای ابراهیم خواجه‌نوری نویسنده و محقق مسائل اجتماعی

کشف حجاب

مهمترین اقدام دوره ۲۰ ساله اعلیحضرت رضاشاه کبیر است، چرا؟

پیدا کردند رضاشاه کبیر با هم باشد وزیر نظمی باید شرفیاب شود. اخوی میگفت: درست دو بعد از نیشب بود که مایوران مخفی عکس‌ها را یافته و برایم آورده بودند. شاهراندرون بود و سیره بود که برای حادثه‌ای باین میخی حتماً بیدارش کنند. میگفت چشمان مرا بسته، از اندرون گذرانند و منضمیا با آنجا خواب شاه را هتانیلم کردند. وقتی نظام‌الدوله پاکت حاوی عکس‌ها را تقدیم کرد، شاه گفت: قسم بخور که راست بگویی، آیا توهم این عکس‌ها را دیده‌ای؟ وزیر نظمی گفت: قربان چون اسر میفرمایند تاچام حقیق را هر قدر هم گشتاخانه باشد بعرض برسانم، حقیقت اینست که من ناچار شدم آنها را به‌بیتم تا مطمئن شوم عکسها همانند که میگوئیم (یعنی درواقع از جرم بزرگی که مرتکب شده و عکس روی زنهای حرم را یک نظر دیده عذرخواهی و تقاضای عفو کرد).

لنونه دیگر اینکه بنده خودم بخاطر دارم حتی تا اوایل کودتا در همین خیابان لاله‌زار (که شب‌فترین و متندترین قسمت پایتخت محسوب میشود) زنهار مجبور بودند از طرف راست چپ و مردها از طرف راست عبور کنند و اگر مردی عویراً با زنهار مخلوط میشد مورد مواخذه قرار میگرفت. یا اگر زنی باوجود چادر و نقاب در درخته‌ای می‌نشت که گروشی خوابیده بود یا سبان توییش میکرد....

این نمونه‌ها را از دولتر میگویم، یکی برای اینکه دختران جوان امروزی ما که در مقایسه خوشان با زنان اروپا از محدودیت خود احساس اجحاف میکنند و از زندگی ناراضی‌اند، خود را بازبان آزادمان که زیاد هم دور نیست، مقایسه کنند و نفس آزاد بکنند و خوشحالت و خوش‌بین‌تر گردند. دوم باین منظور میگویم تا بداند کشف حجاب روز تاریخی ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ چه اقدام متهورانه‌ای بوده و من همیشه در گفته‌ها و نوشته‌هایم اینکار را برجسته‌ترین کارهای آن دوره یست ساله خوانده‌ام.

حالا ارتباطش را خودتان خواهید فهمید. آیا قبول دارید که مهمترین عاملی که روح آدمیزاد را قالب گیسری میکند و فورم میدهد رفتار مادر است؟ زیرا تجربیات علمی دانشندان ثابت کرده است که کودک از هان ماه اول قوه یادگیری دارد و جزئیات آنچنداراطاش میگذرد در روحیاتش نقش می‌نند و تا زنده است آن نقش‌ها مثل نقش بر سنگ حاک شده می‌ماند.

لایب این راهم قبول دارید که خلقتیات روحیه هرکس در تمام رفتار و گفتاراش اثر میگذارد؟ پس آن‌کسی که خودش بقیه در صفحه ۸۴

باید در حجاب را متهورانه و برجسته‌ترین کار آن دوره میخوانید نمی‌بینیم....

و صد در صد قبول داریم، ولی باز بدرستی ریش را با این که کشف حجاب را متهورانه و برجسته‌ترین کار آن دوره میخوانید نمی‌بینیم....

حالا ارتباطش را خودتان خواهید فهمید. آیا قبول دارید که مهمترین عاملی که روح آدمیزاد را قالب گیسری میکند و فورم میدهد رفتار مادر است؟ زیرا تجربیات علمی دانشندان ثابت کرده است که کودک از هان ماه اول قوه یادگیری دارد و جزئیات آنچنداراطاش میگذرد در روحیاتش نقش می‌نند و تا زنده است آن نقش‌ها مثل نقش بر سنگ حاک شده می‌ماند.

لایب این راهم قبول دارید که خلقتیات روحیه هرکس در تمام رفتار و گفتاراش اثر میگذارد؟ پس آن‌کسی که خودش بقیه در صفحه ۸۴

باید در حجاب را متهورانه و برجسته‌ترین کار آن دوره میخوانید نمی‌بینیم....

و صد در صد قبول داریم، ولی باز بدرستی ریش را با این که کشف حجاب را متهورانه و برجسته‌ترین کار آن دوره میخوانید نمی‌بینیم....

حالا ارتباطش را خودتان خواهید فهمید. آیا قبول دارید که مهمترین عاملی که روح آدمیزاد را قالب گیسری میکند و فورم میدهد رفتار مادر است؟ زیرا تجربیات علمی دانشندان ثابت کرده است که کودک از هان ماه اول قوه یادگیری دارد و جزئیات آنچنداراطاش میگذرد در روحیاتش نقش می‌نند و تا زنده است آن نقش‌ها مثل نقش بر سنگ حاک شده می‌ماند.

لایب این راهم قبول دارید که خلقتیات روحیه هرکس در تمام رفتار و گفتاراش اثر میگذارد؟ پس آن‌کسی که خودش بقیه در صفحه ۸۴

نام آقای ابراهیم خواجه‌نوری نویسنده و محقق مسائل اجتماعی

که بعرف فرنگی باید ایشانرا «فمینیست» یعنی حامی تساوی حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زن دانست، در آغاز مبارزات مربوط به کشف حجاب از اسامی برجسته روز پوده است، زیرا بخاطر نوشتن یک مقاله و سرودن یک رباعی در باره آزادی زن مدت چهارماه پزندان افتاده و نظمیه وقت مجبور شد بنا به مصلحت سیاسی روز ایشانرا موقتاً بازداشت کند

و حال آنکه روحیه برنامه انقلابی و خنوتی که زن دیگران بردگی‌ها را ندارد و راه رفتی برای او هوار شده است. حالا گاهی آرزو میکنم که ایکنی جوان‌ام دوباره باز می‌گفت تا منم که در همه حصول باین آرزو مبارزه کرده‌ام از این بهار طراوت بخش بهره بیشتری بگیرم. ولی الموس...

در سال ۱۳۱۱ با مر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بهر از زنهای علمای عرب را از بیروت بهادادیدم و تهران دعوت کردند. آنها را به جمعیت ما آوردند و گفتند شما از این‌ها پذیرائی کنید و مجالسی ترتیب بدهید که شده زیادتاری از خانها بتوانند به بحث و سخرانی این خانها گوش کنند. آمدن این خانها که بمنظور آماده کردن فکر زن و توجه دادن او به مسؤولیتها و وظائف اجتماعی‌اش بود در حقیقت مقدمه‌ای برای کشف حجاب بود. این سه زن (نوراحمد - سید فاطمه -

خانم نورالهدی منگه در روز کشف حجاب

در سال ۱۳۱۱ با مر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بهر از زنهای علمای عرب را از بیروت بهادادیدم و تهران دعوت کردند. آنها را به جمعیت ما آوردند و گفتند شما از این‌ها پذیرائی کنید و مجالسی ترتیب بدهید که شده زیادتاری از خانها بتوانند به بحث و سخرانی این خانها گوش کنند. آمدن این خانها که بمنظور آماده کردن فکر زن و توجه دادن او به مسؤولیتها و وظائف اجتماعی‌اش بود در حقیقت مقدمه‌ای برای کشف حجاب بود. این سه زن (نوراحمد - سید فاطمه -

خانم نورالهدی منگه در روز کشف حجاب

در سال ۱۳۱۱ با مر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بهر از زنهای علمای عرب را از بیروت بهادادیدم و تهران دعوت کردند. آنها را به جمعیت ما آوردند و گفتند شما از این‌ها پذیرائی کنید و مجالسی ترتیب بدهید که شده زیادتاری از خانها بتوانند به بحث و سخرانی این خانها گوش کنند. آمدن این خانها که بمنظور آماده کردن فکر زن و توجه دادن او به مسؤولیتها و وظائف اجتماعی‌اش بود در حقیقت مقدمه‌ای برای کشف حجاب بود. این سه زن (نوراحمد - سید فاطمه -

خانم نورالهدی منگه در روز کشف حجاب

در سال ۱۳۱۱ با مر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بهر از زنهای علمای عرب را از بیروت بهادادیدم و تهران دعوت کردند. آنها را به جمعیت ما آوردند و گفتند شما از این‌ها پذیرائی کنید و مجالسی ترتیب بدهید که شده زیادتاری از خانها بتوانند به بحث و سخرانی این خانها گوش کنند. آمدن این خانها که بمنظور آماده کردن فکر زن و توجه دادن او به مسؤولیتها و وظائف اجتماعی‌اش بود در حقیقت مقدمه‌ای برای کشف حجاب بود. این سه زن (نوراحمد - سید فاطمه -

خانم نورالهدی منگه در روز کشف حجاب

در سال ۱۳۱۱ با مر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بهر از زنهای علمای عرب را از بیروت بهادادیدم و تهران دعوت کردند. آنها را به جمعیت ما آوردند و گفتند شما از این‌ها پذیرائی کنید و مجالسی ترتیب بدهید که شده زیادتاری از خانها بتوانند به بحث و سخرانی این خانها گوش کنند. آمدن این خانها که بمنظور آماده کردن فکر زن و توجه دادن او به مسؤولیتها و وظائف اجتماعی‌اش بود در حقیقت مقدمه‌ای برای کشف حجاب بود. این سه زن (نوراحمد - سید فاطمه -

خانم نورالهدی منگه در روز کشف حجاب



انتخاب دختر شایسته ایران

برای شرکت در
مسابقه بین‌المللی:
International Teen
Princess Pageant

استش نازلی و فامیلش ایرانی است
در سال ششم بازرگانی رضاشاه کبیر درس
میخواند با استفاده از بورس تحصیلی
امریکن فیلد سرویس به امریکا رفته و يك
سال در آن کشور بوده است. در امریکا در

تفصیل در صفحه ۷۷



دختر شایسته‌ای از دبیرستان کیوان - تهران -

استش سیمین وفامیلش محیط است
در کلاس پنجم ادبی دبیرستان کیوان درس
میخواند دانش‌آموز برجسته است خوب
لباس میپوشد خوش صحبت و متین و مؤدب
است صدای گرمی دارد عضو گروه هنری
دبیرستان است. پیتکینگ و شای و رانندگی
اتومبیل را بخوبی میداند به روزنامه‌نگاری
و آشپزی و خانه‌داری علاقه بسیار دارد از
فوت و فن آرایش گیسواگاه است دوستانش
او را دختری مهربان، مؤدب خوش‌رو
خوش‌بین و هرمند دانسته اند.



دختر شایسته‌ای از دبیرستان مرجان - تهران

استش لیلی و فامیلش موحد است
در مدرسه غالباً شاگرد اول بوده، در کلاس
پنجم علمی دبیرستان مرجان درس میخواند.
در سال چهارم دبیرستان در رشته آواز بین
کلیه دانش‌آموزان استان تهران اول‌شده
نقاشی میداند به کلیه ورزش‌ها علاقه‌مند است
در رشته ژیمناستیک و دوومیدانی در سیکل
اول در تهران اول‌شده. اسکی، بولینگ،
وشا از ورزشهای مورد علاقه اوست. رئیس
دبیرستان خانم لیلی را دختری ممتاز و شایسته
دانسته.



با همکاری:
شرکت هواپیمایی
پان امریکن

و
پیکان
اولین اتومبیل
ساخت ایران



شایسته، نه فقط زیبا..

دو جایزه بزرگ:

- ۱- سفر مجانی به امریکا
- ۲- يك اتومبیل نو و
آخرین سیستم پیکان

مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران
مسابقه انتخاب دختر زیبا نیست. زیرا
زیبایی ظاهر بدون زیبایی باطن همچون
غذای رنگین، ولی بی‌مزه است.
پس دختر شایسته چگونه دختری است؟
دختری که: هوش، شخصیت، ادب،
سلیقه، زیبایی و جذابیت، هردوستی
و امروزی بودن را با هم درخود جمع
کرده باشد.
دختری که: متعلق به زندگی امروز
و دنیای متجدد و پیشرفته امروز باشد و
بفراتر دریافته باشد که انسان باید برای
درک سعادت و رفاه در طول زندگانی خود
شایسته، فهمیده، و هوشیار باشد نه
عروسکی آراسته!
مسابقه دختر شایسته، همچنین يك
مسابقه فرهنگی است که دختر خانواده در

ممالک اروپایی و امریکایی مسابقه شایستگی
بدهند و نام مبین زنان کشور خود را در
دنیا بلند آوازه سازند.
در این مسابقه زیبایی تا آن حد
مورد نظر است که علاوه بر سلامت و جذابیت
باشد و نسل جوان ما يك نسل مریض و
ناسالم در دنیا معرفی نشود و دیگر صفات
و محاسن و امتیازات دختر شایسته همه جنبه
معنوی و باطنی دارد.
دختر بین‌المللی مسابقه نیز در کلیه
بولتن های خود بطور صریح اشاره میکند
که مسابقه انتخاب این پرنس بین‌المللی
بی‌پسوجه من‌الوجه مسابقه برای انتخاب
دختر زیباتر نیست بلکه دختر فهمیده -
متجدد - با شخصیت و با هوش است که
امتیاز اول را بدست خواهد آورد و
هدف مسابقه نیز منع و طرد تئدریوها و

افراط بازی‌های آندسته از نسل جوان است
که سازنده هیجانات «پستیسم» و «هیپی»
و «بیت لیک» در دنیا شده‌اند.
در سالهای پیش آشکار دیدیم که
جامعه‌شناسان امریکایی، دختران محبوب
ولی خوش‌فکر و با شخصیت و اهل کتاب و
مطالعه را بر پیروان مد و زیبایی ترجیح
دادند. سال گذشته نیز دختر ایران‌زبانترین
دختر شرکت‌کننده در مسابقه بود و حتی
در بین فیانیستهای مسابقه دختران خوش-
صورت و خوش اندامتری بودند که از
حیث زیبایی درخشش فوق‌العاده داشتند.
ولی قضات مثل الشعاع شایسته ترین
دختر ایران را بنوش اتکس انتخاب کردند که
از هوش و تحصیلات بیشتری برخوردار
بود، کتاب خوانده بود و باادب و
رموز معاشرت و زندگی اجتماعی آگاه
بود و جد خود را در لباس پوشیدن و

رفتار و معاشرت بخوبی می‌شناخت.
در برگذاری مسابقه دختر شایسته ایران
کوشش برای رفت که از تجربیات کلیه
مدیران دبیرستانها و مربیان مدارس برای
یافتن بهترین دختر ایران استفاده شود.
از این روایت که اولای یکی از شرایط
اصلی شرکت در مسابقه را نظریه موافق
مدیر دبیرستان می‌دانیم و تألیف می‌کنیم
هرچه بیشتر با آنان ملاقات و گفت‌وگو
کنیم زیرا مسئله انتخاب دختر شایسته ایران
که جنبه بین‌المللی دارد بنحوی ارتباط
مستقیم با فرهنگ کشور پیدا میکند و
معرفی ترقیات زندگی اجتماعی در ایران
است. لذا از نقش و سهم بزرگ مدیران
دبیرستانها غافل نمی‌شویم. و امیدواریم
با کمکهای فکری و راهنماییهای این مربیان
آزموده در کاری که آغاز شده بخوبی
پیروز گردیم.



چهل سال پیش - يك دختر متحده در لباس پاریسی !



لباس زن ۴۰ سال پیش بمبدها کی ژوپ امروز بی شباهت نبوده است !

اصلاحات ارضی تسخیل کرد . صوح اصلاحاتی که با اصلاح ارضی آغاز شد و در تصویب ملی ۶ بهمن ۱۳۴۱ به اوج خود رسید در فضای سیاسی و اجتماعی کشور تغییرات کلی وارد آورد ، زنان این تغییر را احساس کردند و بر کوششهای خود

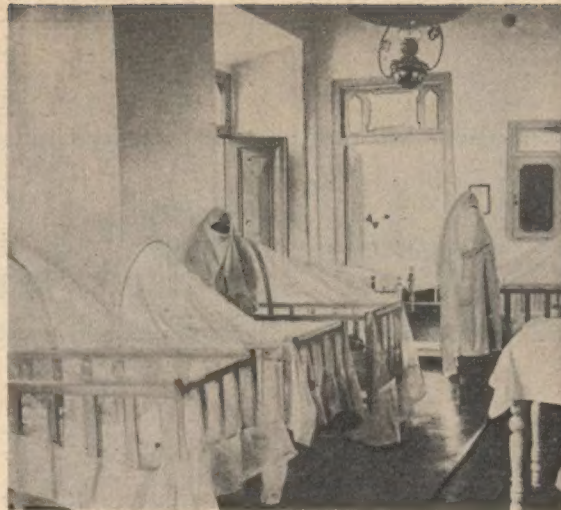
بقیه در صفحه ۷۷

→ ۳۰ سال پیش زنان تنها در مجالس سوگواری و روضه خوانی حق اجتماع داشتند آنهم با روپنده و در این عکس تنها يك خانم جرئت کرده چشم خود را در مقابل دوربین عکاسی ظاهر سازد . (ردیف جلوه نفر دوم از چپ) .

قشرهای وسیعتری از زنان را دربر گرفت ، سازمانها و جمعیت های زنان بیانی تشکیل میشدند . سیلات و روزنامه های متعدد توسط زنان و برای زنان انتشار یافت . سیل دخترانیکه هر سال از مدارس و دانشگاهها بیرون میآمدند پشتوانه نیرومندی برای نهضت زنان بود .

اندک اندک مسائلی که جنبه «تابو» داشت باصراحت مورد بحث قرار گرفت . حقوق سیاسی و اجتماعی زنان ، اصلاح قانون مدنی و برابری با مردان از هر جانب درخواست میشد . اگر سازمان شمرگزی نبود که مبارزه زن ایرانی را هدایت کند بهرحال در هر گوشه نواهایی ساز میشد و اذهان آماده میگرددید . بهرتر از همه زنان کارمند و کارگر بودند . چرخ مملکت نیز با دستهای آنان میگرددید . مردان یا به مزدکار زنان نیاز داشتند و یا به مهارتهای آنان . دیگر نمیشد کسی را که کار میکند و درآمد دارد موجودی فاقد حق شمرد . اگر يك عامل را در پیروزی نهائی زن ایرانی بتوان قاطع شمرد کار زن ایرانی است ، نه تشکیلات و نه فعالتهای مختلف هیچکس چنین تأثیری نداشت . زنان ایران در ۳۶ سال گذشته آنچه بدست آورده اند برپایه قابلیت کارشان بوده است . آنها جامعه را درخارج چهار دیواری خانه نیز یاری میدهند خود ساختن ارزان پس ششالی حقوق آنان تنها مسئله روز بود .

در ۱۳۴۰ با آغاز اجرای قانون اصلاحات ارضی جامعه ایرانی در معرض تحولات عمیق قرار گرفت . نه تنها بنیادهای سیاسی و اجتماعی که کار اصلاحات را مدتها به تعویق افکنده بود گشوده شد ، بلکه جنبشی سیلوار آغاز گردید که هیچ چیز را چنانکه بود باقی نمیشدند . اصلاحات ارضی به مجاهداتی نیاز داشت که بخاطر آن میبایست در امر اداره کشور تغییرات پر دامنه راه یابد . اصلاحات ارضی همچنین نوسازی و ارتجاع را در يك تصادم اجتناب ناپذیر با هم روبرو ساخت و وقتی در این تصادم کفه پرستان و اینسازده شدند در سایر زمینه ها از جمله حقوق زنان نیز وقوع تصادم و عقب نشینی کهنایرستان ناگزیر بود . دیگر ضرورتی برای مسکوت گذاشتن موضوع نیماوند . علاوه بر این در اصلاحات ارضی یزد کشاورز ایرانی بیامی می آمد که تا آن زمان گویی هرگز وجود نداشت . و حال آنکه او از آغاز تاریخ دوش بدوش مرد کشاورز بر روی زمین کار کرده بود و حق موجودیت خود را با رنج و کار تثبیت کرده بود . این برابری با نال زن و مرد کشاورز را



۳۳ سال پیش - هم پرستارها و هم بیماران زن از دوربین عکاسی روگرفته اند . زنان بیمار زیر شمد قایم شده اند !

برخوردار بود و وقتی سرانجام در دیماه ۱۳۱۴ بانوان خانواده سلطنت در برداشتن جادر پیشقدم شدند و قدرت دولتی برای اجرای فرمان شاهانه در سراسر کشور مداخله کرد زمینه از جهت اجتماعی نیز تا حدود زیادی مهیا گردیده بود . قانون بانوان که در همین اوان تشکیل گردید و صدیقه دولت آبادی مدیر روزنامه «زبان زن» در ایجاد و اداره آن سهم عسده داشت از مهمترین عوامل آماده ساختن محیط برای قبول تحول بزرگ دیماه ۱۳۱۴ بود . از آن پس زنان با آزادی بیشتر وارد اجتماع شدند و گروه گروه در بخشهای مختلف خصوصی و عمومی به خدمت پرداختند و با تأسیس دانشگاه تعداد زیادی از دختران از تحصیلات عالی برخوردار گردیدند و عملاً برابری خود را با مردان نشان دادند .

در این دوران بود که افسانه برتری مرد بر زن بطور قطع بی اعتبار شد . زن ایرانی اگرچه با مفیاس محدودتر ، در تجدید ساختمان کشور خوش با مردان ایاز شد و طلسمی را که در طول قرن ها او را از نشان دادن استعداد های خود در



سی و دو سال پیش دختران کار آموز در آزمایشگاه حتی پشت میکروسکوپ سراسر کلاس درس - رومی گرفتند !

چهره زن ایرانی در نیم قرن اخیر زن چه بود ؟

دختر و یک پیر ۳۴ سال پیش که با اصلاح لباس فرنگی بتن دارند .



از آرشو «زن روز» انتخاب و چاپ شده که زن متجدد از حجاب درآمده را در عرصه های مختلف علمی و صنعتی و اجتماعی مملکت نشان میدهد و ثابت میکند که کشف حجاب در زنده کردن زن و ترفیع مقام علمی و اجتماعی او چه اثر معجزه آسایی در برداشت . و اینکه متن مقدمه ای که در آغاز آلبوم سازمان زنان بعنوان تاریخچه مبارزه و رهائی زن از قید تمیض و اسارت درج شده است :

ایران امروز تقریباً هر چه را از مظاهر پیشرفت دارد ، موهون کوششهای بیست ساله رضاشاه کبیر است که مهمترین آنها ایجاد يك سیستم تعلیمات عمومی است که هزاران و میلیون ها فرد ایرانی را برای زندگی در قرن بیستم آماده تر ساخته است . رضاشاه کبیر تشخصی داده بود که زنان بیش از مردان نیازمند این توجه به مسئله آموزش عمومی هستند . از این رو در قلعنامه ۱۳۱۱ با شرکت نمایندگان ۱۴ کشور در تهران تشکیل گردید مسئله لزوم آماده ساختن تعلیماتی و فرهنگی زنان پیش از اعزاز حقوق سیاسی مورد تأکید قرار گرفته بود .

رهبران معدود جنبش زنان طبعاً از همان آغاز کار ، امیدهای خود را به حکومت جدید ترقیخواه و مقتدر بستند . مبارزات آنان برای کشف حجاب که بزرگترین مانع اجتماعی را از پیش پای زنان بر میداشت از حمایت کامل دولت

سازمان زنان ایران آلبوم جالبی از چهره زن ایرانی در نیم قرن اخیر انتشار داده که در آن چهره های اوزن اندرونی و اسیر و محدود در حجاب و زن آزاد شده و اجتماعی و تحصیل کرده ، از دیروز و امروز ، در کنار یکدیگر قرار گرفته و بالتبیینجه تحولی که در زندگانی خانوادگی و اجتماعی و بشری زن در سی سال اخیر پدید آمده بصورت مصور در این آلبوم مجسم شده است .

در آستانه جشن ۱۷ دی ماه ، جشن کشف حجاب ، که در حقیقت نخستین قدم انقلاب برای رهائی و پیداری و تساوی حقوق زن تلقی میشود ، چند عکسی از این آلبوم و هم چنین قسمتی از مقاله منضم به آنرا انتشار میدهم تا خانمها بخوانند ، ببینند و بدانند که زندگی زن در فاصله فقط سی و دو سال دستخوش چه تحول شگرفی شده و امیال و آرزوهای ترقیخواهانه دو پادشاه هوشمند چگونه طوق بردگی و ذلت را از گردن زن ایرانی گشوده است . ضمناً در صفحات بعد چند عکس

تقدیم به همه زنان و دختران روشنفکر .
و متجدد که قدر نعمت آزادی رامیدانند

...وزن چه شد؟



تعداد دختران فارغ التحصیل دانشگاههای کشور، سال بسال رو با افزایش است . این سیر صعودی ، جهت هدفهای زن روشنفکر ایران را بهتر نشان میدهد .

★ زن و سمه کش معتقد به جادو و جنبل و جن و پری چگونه به زن انتمی و نظامی و استاد دانشگاه مبدل شد ؟ این رپورتاژ با عکسهای زنده و جالب خود سیر يك ترقی ۲۲ ساله را که ثمره برجسته کشف حجاب و آزادی اجتماعی زن است بازبانی گویا اثبات میکند و نشان میدهد که اگر نهضت آزادی زن نبود زن ایرانی امروز هنوز ارزش دیگ و کماجدان توی آشپزخانه را میداشت !

پارلمان صحنه دیگری از فعالیت های زن «نوجوان» ایرانی است . «موسان سوم» یادداشتن بیش از ۳۰ نماینده زن ، گام تکمیلی تازه ای در این راه برداشت .



زن ایرانی تا چهل سال پیش چه بود ؟ بیسواد - خرافی - منززل و دست پرورده و مطیع کورکورانه مرد . استقلال مالی و اقتصادی نداشت زیرا کاری بلد نبود - حرفه ای نبود و تحصیل نکرده بود لذا دستش به چپ مرد و دهانش مترصد لقمه نانی بود که مرد بسوی آن می انداخت ؟ در مقابل چی؟ در مقابل اطاعت و تسکین شهوات مرد . زن ایرانی شخصیت نداشت زیرا کارش بجهت ائین بود و تازه اگر پر

وقتی هدف روشن باشد، وسیله پیدا خواهند. دختران جوان کشور ثابت کرده اند که در هر زمینه ای قادر باتفاق قدرت خویش هتند . این زمینه ممکن است سخت ترین و ظریفه ای باشد، که حتی بسیاری از مردان و پسران جرات انجام آنرا نداشته باشند. بچهره بضم دختران خوب «چتر باز» نگاه کنید . آیا میتوان از تحسین آنان دریغ ورزید ؟



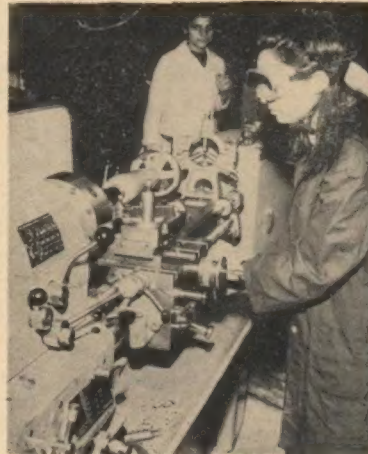
اگر این پرستاران هیزبان نباشند ، کمتر مادر ایرانی میتواند سرآرام به بسالین بگذارد

زن چهل سال پیش مادر خوبی هم نبود زیرا علم تربیت و فهم و شعور سازنده نداشت تا فرزندان خود را باب زمانه تربیت کند . در دامان او بندرت مرد و زنی رشد میکرد که شعیف - جیون - خرافی - متعصب و خود خواه باشد . دست پرورده گان او اغلب مثل خودش بودند : نامراد و ناگام ! زن چهل سال پیش زیبا و ظریف هم نبود زیرا در کفن سیاهی خود را می پیچید و از آئین نظافت و بهداشت بی خبر بود ، مثلا ماهی یکبار حمام میرفت و حداکثر کوششی که برای زیباتر شدن میکرد حنا بستن بود ! نه میکروپ را می شناخت و نه



دختران جوان، روز بروز وظایف سنگین تری را در خدمات نظامی به عهده میگیرند.

تمام اموال منقول و غیر منقول خود را متعلقات خود می دانستند و زنهم یکی از آنها بود . زن چهل سال پیش از نقاشی ، موزیک ، ورزش ، مطالعه و هنرهای هنرهای مدرن و بی شبیسی بود و هنر باورزش مریاسازی و رب انداختن و تهیه خاکه و شغال بود ، یعنی سرگرمی هایی که در يك جامعه عقب افتاده و در يك محیط درستی وجود دارد و این هنرها از مادر اندرونی سفتن باو اورت رسیده بود . آری زن چهل سال پیش قطع جنس ماده ای بود که بنا به چیر خلت و طبیعت از جسم او کار می کشیدند و به مغز



استادکاران زن در کارخانجات و کارگاههای صنعتی از منظم ترین و باارزش ترین متخصصین کشور بشمار می آیند



در بسیاری از آزمایشگاههای کشور، نقش زنان و دختران جوان سودنی است .

تعداد دانشجویان دختر در سالهای اول دانشگاه طی ده سال ۲۵ برابر شده است . تعداد زنان فعال کشور در ده سال گذشته ۱۵۰ درصد افزایش یافته است . تا ده سال پیش در برابر سه دانش آموز پسر يك دختر به مدرسه می رفت ، اما امروز این نسبت ۲ بر يك شده است .



این هدف «زن امروز» در کلیه صحنه های فعالیت اجتماعی از جمله استادبومهای ورزشی، دانشگاهها ، بیمارستانها ، موسسات دولتی و صنایع خصوصی است

بررسی رشد جامعه زنان ایران از نظر تحصیل و کار

در زمینه تحصیل تنها بالا رفتن تعداد افراد فارغ التحصیل در میان زنان کشور نیست که ما را متوجه بیداری غیرقابل انکار زن امروزی کند بلکه مهمتر از آن بالا رفتن تعداد نوآموزان دختر در سراسر کشور است که سال بسال رو به افزایش است . برای روشن شدن موضوع باید توجه کرد که در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۰ تعداد زنان دیپلمه از ۹۴۴۵ نفر به ۹۵۰۰ نفر رسیده یعنی پنج برابر لطفا ورق بزنید

دیپلمه کشور پنج برابر شده است . تعداد محصلین دختر در ایران در فاصله ۴۰ سال گذشته ، حدود ۱۰۰ برابر افزایش یافته است .

روح او کار نداشتند - آخر درآورده را زن را دارای خاصیت روح شیطان و مغز او را باندازه مغز يك کودک کوچک و بی ارزش و اعتبار می دانستند اما بیداری گروه روشن فکران و انقلاب سیاسی و اجتماعی جامعه همراه با کودتای رضاشاه کبیر نشان داد که اندیشه جاهلان و کوردها چه اندیشه های خام و بی پایه ای بوده است و خود زن سرعت نشان داد که وقتی آزادی عمل داشته باشد، نه روحش شیطانی و نه مغزش کودکانه است و عکسهائی که در این دو صفحه

من و تو، در دو افق..

وقتی به شهر خودمان رسیدم بیش از پدر و مادر و برادران و خواهران، دوستان من خوشحال شدند. من برای آنها تا حد یک منجی بزرگ، یک پیغمبر، یک قهرمان شکستناپذیر قابل ستایش و درخور احترام بودم. تازه تلقن خودکار در شهر تاریخی ما افتتاح شده بود و این برای دوستان من وسیله ارتباط بسیار جالبی بود که وسیله آن میتوانستند ورود مرا یکدیگر اطلاع دهند. شاید اگر یکی از وزراء گذارش بدیارما میفاد در خانوادهها و بین جوانان اینهمه بحث و گفتگو بوجود نیامد که من، یک دختر بیستساله لاغر اندام و سبزه واردم و چنان هیجانی ایجاد کردم که خندهام میگرفت. کار مهمی انجام نداده بودم من به تبعیت از طبیعت و سرشت خودم از سرش یک انسان که آزادی نسبی، نفس کشیدن، آزادی تفکر و آزادی عمل میبخواهد دست به کاری زده بودم که از جوانان مجبزه تلقی میگردد و برای پدران و مادران و خانوادهها بغور اعم، ننگ و رسوائی و عیسان و گناه محسوب میشد. حالا باز، پس از دوسال، عیسانگر بزرگ ستمکن خطرناک بازگشته بود و خانوادهها، مانند شبانی که بشنیدند صدای گرگ گوسفندان خود را درآغل جمع میکنند، دختران را در چهار دیواری خانه محبوس میکردند که میباید با من نفس بگیرند و در اثر اثناء غایبم در مقابل اراده بزرگتران عیسان کنند.

شما که در تهران زندگی می کنید هیچ نمیتوانید قیاس کنید که پدرخان شهرستانی چه میگردند. این یک کتابسیاه است. کتابی که هر صفحه آن نماینگر دیالوگ زشتی است، زشتی زندگی مردمی که گویی هنوز از عهد و زمان شامسلطان حسین صفوی گامی فراتر نهاده اند. من با همه جبارتی که درخویش سراف دارم جرئت نمیکند چنین کتابی را برشته تهریر درآورم تا شما تهرانیان بفوانید و بر سیاهبختی ما دختران شهرستانی اشک بریزید. من سرش و آرد شدم و مستقیما بغانه پدرم رفتم. دختر همسایه از پنجره مرا با جامدانی که بدست داشت دید و هم آویود که بوسیله تلقن چند تن از دوستان را ساختند که آنها نیز دیگران را مطلع ساختند که من از تبعید بازگشتم. پدرم شام درخانه استانداز مهمان بود. همانجا باو اطلاع رسید که من آمدم. پدرم تلقن کرد و قبل از اینکه از بازگشت من اظهار خوشحالی کند، با خشونت ذاتی که داشت دستور داد:

— تلقن قطع کنین. نذارین (گلی)

بادوستانش تلقن قطع کنین.

تلقن را قطع کردند و برخلاف انتظار از من هیچ اعتراضی نشنیدند. حالا از خود می پرسید من چه کرده بودم که از طرف خانوادهام به تهران تبعید شدم و چرا جوانان، بخصوص دختران شهر از شنیدن خبر مراجعت من خوشحال شدند. اجازه بدهید کمی از گذشته حرف بزنم و بعد به نقل اصل ماجرا بپردازم. من زاده شهری هستم که سابقه تاریخی دارد و بطوریکه نوشته اند و میگویند حتی در زمان هخامنشیان نیز معهور بوده. این شهر تاریخی به علت موقعیت خاص جغرافیائی، پرت افتاده است. همان نسبت که آثار تمدن خیلی دیر با تاجا میرسد مردمش قابلیت انتظام و استعداد قبول تمدن مدرن جهانی ندارند. اهالی مقید، متعصب و بسیار ستیزه تر هستند. امکان دارد قاتل پدر خود را بخداق (هر کسی بخشد، خدا ز او میبخشد) بکشند لیکن کسی را با یی و آداب و رسوم پوسیده را زیر پای بنده و در مقابل اصول و معتقدات قد برافراشته بخشد بخشد بهیچ است بشدیرین و حتی مجازات می کنند. در تمام شهر بزرگ و تاریخی ما دو دبیرستان دخترانه وجود دارد که یکی از این دو نیز تا سی سال پیش بزرگترین دبیرستان تهران بود. دبیرستان که آن را به نام دبیرستان دختران نامیدند. هنوز کسی ندیده که آن را دختری بدون حجاب و چادر بخیابان برود و هنوز کسی نشنیده که از خانه صدای موسیقی بفریزد. ممکن است از هر ده خانه در یکی رادیو وجود داشته باشد اما اهالی آن خانه از ترس همسایگان جرئت ندارند صدای آنرا بلند کنند. اگر سر مهمانی سرزده وارد خانه شود اولین چیزی را که پنهان می کنند رادیو است، عوام قسری به حد اعلا رواج دارد و این مردم که با خود عوام فریشت و با اسیر عوام فریسان، دمار از روزگار کسی که حتی یک قدم برخلاف مصالح عمومی بردارد در میاورند.

من در چنین شهری دنیا آمدم و در چنین محیطی که فضایی بوی گنه — پرستی و فریب و لیسرتگی میداد بزرگ شدم. پدرم اگر ترقوتندترین و قدرتمندترین مرد شهر محسوب نمیکردید بدون شک دومین نفر بود. همیشه خانه ما محل رفت و آمد استانداز، فرمانداران شهرهای مختلف استان، فرمانده نظامی و روسای ادارات دولتی بود. پدرم مانند بزرگان و اعیان زمان صفویه و قاجاریه بیرونی و اندرونی داشت و هنگامی که مهمانی در بیرونی بود هیچ صدائی از اندرون بر نمیخاست و هیچ جنبه های جرئت نمیکرد قدم از آن

محیط که مخصوص زنان بود بیرون نهد. تلقن را قطع کردند و برخلاف انتظار دبیرستانی خانه و در اطاق پدرم روزنامه های کیهان و اطلاعات یافت میشد و من بدردت توفیق می یافتم با آنها دستبرد بزنم. مجله که هیچ. اگر در مدرسه دختری یک مجله درگیش پنهان میکرد، که تازه معلوم نبود به چه وسیله بدست آورده، دختران دیگر او را بگوشه خلوتی می بردند، گردش حلقه می زدند و جملات و کلمات را نمیخواندند بلکه می بلعیدند. این وضع و موقعیت من بود حالا تصور کنید که دختران دیگر شهرچیزندگی تکتببازی داشتند. پدرم با استبداد و قلدری، به خواهر بزرگتر مرا، که دوتای آنها از مادر دیگری بودند، روی مصالح شخصی خودش شوهر داده بود. یک خواهر مرا به مردی شوهر داد که سی دوسال با او تفاوت سن داشت و لوسی و متولی و صاحب املاک متعدد و یک کارخانه بافندگی بود. او از خواهران دیگرم خوشبخت تر از آب درآمد زیرا شوهرش با وجود سن زیاد، مردی روشنگر بود و خواهرم را نه ماه از سال در تهران نگهدارید. از دوتای دیگر چیز دیگری نبودیم زیرا باور نمیکند که حتی در میان قبائل وحشی افریقا، رئیس قبیله ای دخترانش را با آن توحش و خودسری بخانه بخت نفرستد. همیشه یک چشم آنها بر از انک بود و چشم دیگرشان لریز از خون زیرا هر دو صاحب سه تا پنج هور و چندین بچه شوهر بودند و شوهرانشان را دوست نمیداشتند. اما از ترس پدرم جرئت نمیکردند لذت های خود را نشان دهند. بر این من و خواهر بزرگترم نوشتی پیشانی میشد اما من از همان روزها که قدم بریز بازدمالگی گدازم تصمیم گرفتم و بخواهرانم نیز گفتم که جز بدخواه خودم هیچ شرعی شوهر نمیکند. آنها و مادرم و زنها ی دیگر پدرم و من میخندیدند و در اندرونی، چهار دیواری خفان آور بردگان، مرا دست میبندادند و من دلدان بچگر میشدیم و آرزو مند فرار می شدیم روزی بودم که این اعدا به ثبوت رسام.

تازه هیجده ساله شده بودم که زمزمه های برخاست، روزی، یکی از زنان پدرم که مادر بزرگترین برادرم و تقریبا گیسفید اندرون بود مرا بگوشه ای کشید و گفت: — گلی. هیچ میدونی میخواند تورو شوهر بدن. — خودم این موضوع را حسن میزد اما آنروز قیافه متعجبی بخودم گرفتم و گفتم:

— نه خبر ندارم. به کی؟
— به برادر الدوله.
— او؟ بسیار الدوله.
خودش کی؟
— خوب برادر او.
میدانستم پدرم او را مامور کرده که در این باره با من حرف بزند لذا آبپاکی را روی دستم ریختم و شانها را بالا انداختم و گفتم:
— نه جونم. خیال پدرم راحت باشه که من زن این جوئورا نمیشم. این مرد دوتا و نسبی سن منو داره. پیاپی چاقه. هرچیم داره مال برادرشه بخودش مربوط نیس. پدرم میخواند منو وجه المصلحه قرار بده که باتکاء نفوذ و قدرت الدوله توی بیخوچه اصلاحات ارضی پیش کمتر لطفه بخوره. از قول من پیش بگو که زیونل لال که خدا از آسون بیاد مامورای اصلاحات ارضی املاکتو ازین میگیرن تقسیم میکنن. پس بیخودی منو قربونی نکنه. علاوه من عرویک نیستم که پدرم بهر کی دلش خواست منو بفروشه. رنگ زن پدرم پرید. او هرگز چنین جوابی از دهان کسی نشنیده بود و یاری بازگردد آنرا هم نداشت. میدانید که در شهرهای کوچک برخلاف تهران که اگر در شرق جنگ بشود اهالی غرب شهر مطلع نمیکردند، یک خبر برست برق همدما می پیچد و بگوش همه میرسد. دو روز بعد نیز خبر ازدواج قطعی من نیز بگوش همه رسیده بود و وقتی بندر سافتم دریافتم که دختران با ترجم بین نگاه می کنند. با ترجم بین نگاه میکردند زیرا برادر الدوله را که شاید زشت ترین مرد شهر بود می شناختند. من برعکس خونسرد بودم و رنگ آخر هم معلسم نداشتم، مثل خطیبی که برای انقلابیون خطبه میخواند و نقی میکشد برای هکلاهی ای خودم حرف زدم و در پایان گفتم:

— سن زانین یارو نمیشم و به پدرم بیسی میدم که آویزه گوششینه. یکی از دخترها پرسید:
— چیکار میتونی بکنی. انقدر کتک میزنن که بگیری.
— حالا می بینی. خرس پت میرسه. دخترهایی که مرا می شناختند برایم دست زدند و هورا کشیدند بطوریکه خانم مدیر از دفتر آمد و ما را متفرق کرد اما عده ای با خنده تفسر جواب را دادند. اینها کسانی بودند که چوب بیشتری از حامیان گنه پرستی خورده بودند. درخانه بی آنکه بین حرفی بزنند،

بقیه در صفحه ۷۴

همه آدمیان خونی سرخ دارند اما خون من و تو سیاه است از بختمان سیاه تر. وقتی توانائی بر انسان ستم روا میدارد، از او بدرگاه خدا می نالیم، امروز از خدای دانا و توانا پیش که بنالیم، که او بر ما ستم کرده است. من تو در دو افق روبروی هم ایستاده ایم. من و تو هرگز بهم نخواهیم رسید آنچنانکه دو خط افق هیچگاه بهم نمیرسند. زمانی که تو طلوع میکنی من با خورشید خسته که همه روز آسمان را با ارا به زربش پیموده

میمیرم و هنگامیکه من با سینه بامدادی بشوق دیدارت از حاشیه آبرهای نقره رنگ سرک میکشم تو بر ارا به خورشید می نشینی و در پشت جهان که دسترس من نیست بخوابگاه او میروی. من و تو سرگردانان جاودان هستیم. اینست افتخاری که خدای عشق بما بخشید. فردا با آفتاب برایت خرمن خرمن گل بوسه میفرستم، پیش از آنکه به خوابگاه خورشید بروی نگاه نوازشگری را که از من دریغ داشتی باز فرست.

بر سر دوراهی زندگی

تنظیم از: منوچهر مطیعی



زن از زیر نقاب چگونه در آمد؟



نوشته :
مهندس غلامرضا صاحب قلم

اسیر و بنده مرد بوده است .
فانجان و جهان گشایان ، شاعران ،
هنرمندان و بالاخره مورخان بیشتر از
مردان بوده اند و زن فقط برای حرمسراها
خلق شده بوده است و یا «ماشین بچدراری»
بوده است . بنابراین خیلی کم از سفاحات
تاریخ را اشغال کرده و شرح حال و
گذشته نیکت بار زن در تاریکی های تاریخ
فرورفته است .
مردان برای املاک و ائانه حیوانات
خود حتی قاتل بوده اند و فقط زن بوده
است که بحساب نیامده است .
اگر گاهی اشاره به وجود زن در
خیلی با احتیاط و با اشاره و گنایه و در
لغاف بوده است .
در «تاریخ وصال» در مرگ هلاکو
خان می نویسد :
«بر آئین مغول دهمه ای ساختند
و زر و جواهر وافر در آنجا ریختند و

زنهارا در کوچه و بازار
با چوب و چماق میزدند .
وجود مدارس دخترانه را
مایه نزول بلا و آفت و
خشکسالی با سیل و طوفان
میدانستند .

اعراب در زمان جاهلیت دختران را
زننه بگور می کردند . رومیان دختران را
به محض تولد در آب دریا غرق می کردند .
در اقوام و ملل دیگر نیز وقتی
مادری دختر بدنی می آورد ، همایگان
به پدر و مادر دختر تسلیت می گفتند .
بنابراین زن تا گذشته ای نه چندان دور



خانم فخر سمیعی
خانم آقای سمیعی کیل حکومت پرد که
در یسرت نهضت بانوان در محل مذکور
مسامی بسیار مبذول داشته و خطابه های
مؤثری ایراد نموده اند .



خانم سکینه نظامی انصاری
کراور فوق مکتب سکینه نظامی انصاری
سبه آقای یاور نظامی است که در مجلس
جشنی که چند روز قبل در منزل آقای صادق
انصاری منعقد گردید خطابه بسیار جالبی ایراد کردند .
خطابه مذکور در صفحه سوم این شماره
تجدد عنوان (در مجالس چمن) درج شده است .

زن در مد چادر و پیچه !
تهیه و تنظیم از : ج - تجارتچی

اگر کشف حجاب نشده بود!

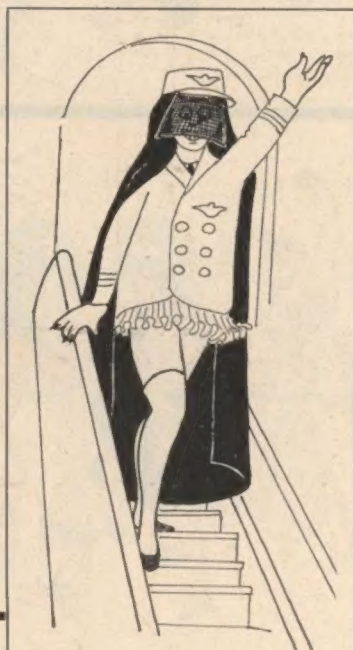


تجارتچی ، کاریکاتورست
هنرمند و خوش قریحه نشسته
و با خود فکر کرده که اگر سی و
دو سال پیش کشف حجاب نشده
بود ، و چادر و پیچه و روبنده
کماکان لباس زن ایرانی بود وضع
خدمات اجتماعی زن در مشاغل
توانگون چه شکل و قیافه ای
بخود میگرفت .

البسته تجارتچی در این
فانتزی هنری تصور کرده است
که زن در رشته های طب و
صنعت و کشاورزی و هنر و
ورزش بنا به جبر زمانه کماکان
پیش میرفت منتها لباس او چادر
و پیچه و روبنده بود و نه لباسی
که زینده شان و وقی اجتماعی
او و باب زندگی دنیای متمدن
امروز است .

نتیجه این تخیلات این شد
که کاریکاتورست خوش قریحه ،
زنرا در خدمات و مشاغل مختلف
پیش خود مجسم کرده و صحنه
هائی ترسیم نموده که اکنون
یکایک از نظر شما میگذرد :

لطفا ورق بزنید



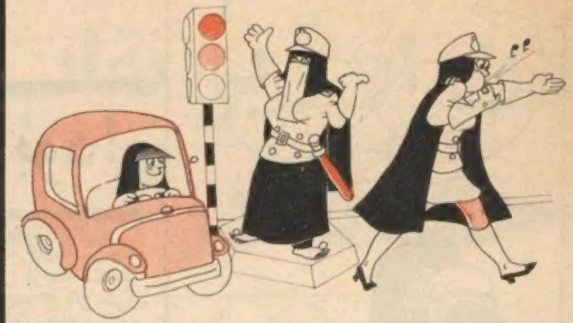
و این بود ریخت و قیافه يك خانم
میهنمدار هواپیما که با اولین فرود
مخصوص که از پیچه و چادر و شلیته
اقتباس شده بود .

و چادر هم فی الامر



و خانه های نماینده مجلس با چنین وضعی
در طالار جلسه علنی ظاهر میشدند و از
لوايح دفاع می فرمودند .

و سرکاران خانهای باسیان با این سرو وضع سر چهار راهها به رتق و فتق امور ترافیک می پرداختند و ضما رانده های لطیف در مد سیاه این چنین جلوه در شهر می فروختند.



و خانهای پرستار نیز مجبور بودند از عرض های مرد رو بگیرند .



و بالای سردر سینماها تابلوهای بزرگ اعلان درباره هنریشان فیلمهای فارسی چنین منظرهای میداشت .



در پارتی ها هنگام «چرك» و «شك» چنین صحنه هایی فراوان یچشم می خورد .



و لاید در ارکسترها خانهای نوازنده اینطور ظاهر میشدند .



و خانهای سکرتر با این وضع در ادارات بکار منشی گری می پرداختند .



و دختر اسکی باز مجبور بود گوشه چادرش را بادندان بگیرد که آنرا باد نبرد .



و نمایشگاه يك زن نقاش بدین ترتیب مورد بازدید متقدین هنری و خبرنگاران قرار میگرفت .



وبالاخره مد «مینی حجاب» به طور قطع به اوج مد می یافت !





سوفیالورن

فال هنرپیشگان

در سال نو

ستاره‌ها برای

«ستارگان»

چه میگویند؟

ستارگان سینما، بعنوان شخصیت های سرشناس جهانی ، از جمله کسانی هستند که زندگی خصوصی و غیر خصوصی‌شان همیشه برای عامه مردم جالب است و نشریات مختلف جهان نیز به پیروی از سلیقه مردم ، دائم زندگی خصوصی این افراد را در مطالب مختلف دنبال میکنند. از جمله این مطالب پیشگویی هانیست که در پایان هر سال در اطراف زندگی هنرپیشگان صورت می‌گیرد. در فال امسال ما یک پیشگوی معروف فرانسوی این خواها را برای ده هنرپیشه شهر جهان طی سال ۱۹۶۸ دیده است.



الیزابت تیلور



ریچارد برتون



جولی کریستی

۱ - جینا لولوپریچدا :

سال جدید برای جینا سالی اضطرابناک آواراست. سالی که با مشکلات مادی روبرو میشود و احتمالاً مقداری از ثروتش را از دست میدهد ولی مشکلات زودگذر است. «جینا» بالاخره به آرزوی خویش که داشتن يك زندگی ساده و نوام باخوشی است میرسد. و وارد زندگی خانوادگی تازه‌ای میشود. کبوتر سبیدی که سمبل آرامش است بیوسه سالی را بر او در پرواز است.

۲ - ادری هیپورن

درطالع او درخت بزرگی رامی بینم که شاخ و برگش پسر «ادری» سایه انداخته است. «ادری» محظربودنگران زیر این درخت ایستاده بر يك دستش میبوی است که از وسط نصف شده و درست دیگرش سیدی بر از میوه دیده میشود. درخت بزرگ نشانه اعتماد بقای است ، سیب نصف شده نشانه طلاق و سید میوه سمبل عشق او نسبت بیچهارمست : ادری آرزو دارد صاحب فرزندان دیگری بشود.



برژیت باردو

پیروز است. هرگز باعث رنجش اطرافیان نمیشود. در زندگی خصوصی نیز همان فرشته‌ایست که روی پرده سینما مجسم میکند. آدری را عموم مردم دوست میدارند.

۳ - الیزابت تیلور

خطرات بسیاری زندگی هنری و خانوادگی «لیز» را تهدید میکند، اما کبوتر سفیدی همیشه در بالای سر او و «برتون» پیروز است. زناشویی‌شان میباشد. «لیز» بیوسه نگران آینده است، وحشت دارد از اینکه میاد «برتون» را از دست بدهد، اما باید باو اطمینان داد که آقای «برتون» برای همیشه و تا آخر عمر حلقه غلامی‌اش را در گوش کرده‌است!

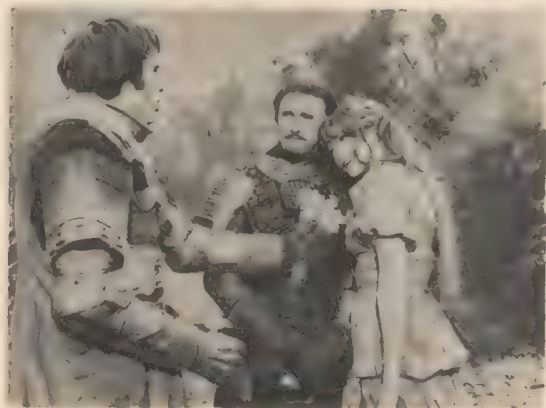
۴ - برژیت باردو

درطالع او خانه بزرگی را می بینم که

دروینجره‌هایش پنه است. يك زن و يك مرد در این خانه در حال دعوا هستند، زن که کسی جر «برژیت» بیست میکوشد یکی از درها را باز کند، ولی موفق نمیشود و بعد همان زن و مرد را می بینم که در بروی هم نشسته و پارامی مشغول صحبت هستند. مشکلی در زندگی برژیت پیش می‌آید که او را تابی طلاق میکشاند ولی این گریه ملوس از تهانی وحشت دارد...

درطالع او دوشتیر می بینم که بصورت ضربدر روی يك لانه کوچک قرار گرفته‌اند: این لانه کوچک زندگی زناشویی آنها و دوشتیر نشانه طلاق است، اما «آن» هنوز تصمیم قطعی برای جدایی از همسرش نگرفته است. سروصدای زیادی در اطراف زندگی «آن» یا خواهد شد. در سال جدید پیشنهاد های زیادی برای بازی در فیلم باو خواهد رسید. «آن» آکتر بسیار با استعدادی است،

در سال ۱۹۶۸
این فیلم‌ها
در جهان
«گل» خواهد
کرد!



« وینسنت و «ریچارد هریس» و «فرانکوئز» در کابلان

در سال بوسیچی در میان جنب و جوش همه جا نه‌ای که زندگی دنیای عرب را فرا میگردد. دنیای سینما نیز تحت به نگاپو می‌افتد. این تلاش برای آن است که بهترین و دیدنی‌ترین فیلم‌ها هر چه زودتر آماده گردد و مقارن با ایام سرور و شادمانی سال نو روی پرده بیاید. جامه‌ای که طی این مطلب به آن اشاره خواهد شد. در برنامه سال ۱۹۶۸ سینمای آمریکا و اروپا قرار دارد. در این میان همه نوع فیلم از تفریبی مطلق تا آثار مجادله مقاومت ناپلیر و هنر قابل ستایش روز بروز او را بیشتر بسوی ترقی‌سوق میدهد. «جولی» همیشه مایل بسیاری در فیلمهای مجدل و پرخرج است و بیشتر ترجیح میدهد که سوز فیلم‌های روسی یا آمریکایی باشد. اوزن همیاز مدعی مزاجی است. در سال ۶۸ شانس همیشه با او همراه است و بهرچه که بخواهد دست می‌یابد.

۶ - جین فاندرا
«جین» زن ایده‌آلی است که از «کاملات» را نام برد که يك اثر تاریخی-بهرحال این نمونه‌ای از آناری است که سال ۱۹۶۸ تماشاگر آن خواهیم بود. باید به اثر جالبی چون «سپاره میونها» اشاره کرد. این فیلم داستان سه فضاپرونده است که گذارشان به يك سیاره ناشناس می‌افتد. در این سیاره انسانها وحشی و بدوی هستند، در عوض میونها از تمدن و فهم برخوردارند. در این فیلم عجیب و جارتون-هتون «رل اول را بهمنه دارد.



چارلتون هستون در سیاره میونها

نفس يك افسر آلمانی علاقمند به موسیقی باعث نجات جان استاد میشود. «هستون» همچنین در يك سرسر غیرعادی به نام «ویدیپی» عهددار نقش نخست است. در ۱۹۶۸ با وسترن‌های جالب و شیرین دیگری سروکار خواهیم داشت. از جمله فیلم «ارابه جنگی» که در آن دو هرمند نامی جان وین و کرک «اکاسل» بازی میکنند و همچنین فیلم «قادر کریک» که در آن جیمز استوارت و هری فاندرا ایفا کننده نقشهای نخست هستند. «کاسل» مردی از غرب، نیز يك فیلم سینمایی و پرخرج است که در آن رابرتا «وارن» دایان و جفری هاش بازی دارند. همچنین چهره محبوب «چارلتون» را در وسترنی بنام «چاه آب شماره ۳» و «گرمگوری پک» و «عمر شریف» را در «طلای ماک‌کنا» خواهیم دید.

فیلمهای موزیکال که در طی تاریخ سینما همیشه محبوبیت خود را حفظ کرده‌اند در برنامه سال ۱۹۶۸ نیز مقام بزرگی خواهند داشت. غیر از فیلم‌هایی چون «ستاره» و «کاملات» در ایمن سال موزیکال‌های شیرینی چون صفت شش‌پتی، حوضچه‌ترین «جایور» رنگین‌کمان، فیلیان از سینمای آمریکا عرضه خواهد شد. آثار قهرمانی و پلیسی و با مضامین جینز باندی نیز همچنان محبوب‌روز خواهند بود. در این سری، استیو ماک‌کوئین را در «سپرت تاج»، مایکل کین را در «سقوط»، و مفریک میلارد «لاری»، استیفن بویدر را در «ماوریت ایکس» و «دین‌مارتین» را در يك ماجرای «هلم» بازم «کین» گذاران شهر، خواهیم دید. کندی باز برای تماشاگرانی که مایلند خستگی و رازهای زندگی روزمره را فراموش کنند پناه خوبی است. فیلم‌هایی چون «عشق» (با شرکت چاک‌لون)، «احتیاط و قریص» (دیوید نیون - دیوکار)، «نعمت وجود خانم لایم» (شرلی مک‌لین)، «میوت» (راکول و «لش») و «دور از جبهه» (بل نیومن - سیلو اکوئینا) در این پناه را برای تماشاگران جهان تدارک دیده است.

خارج از این دسته‌بندی‌ها، در سال آینده میبای آثاری چون «رومئو و لای» می‌افتد، «مک‌کیمیلیان» تل در



کلودیا کاردیناله در فیلم روح آرام

داماد توی بورس

مشخصات و ارزشهای یک مرد خوب و

زن پسند در نیمقرن پیش ... و امروز

شوهر توی بورس امروزی	شوهر توی بورس نیمقرن پیش
مشخصات ظاهری:	مشخصات ظاهری:
بلند	قد و بالا مهم نبود
لاغر شبیه لاورنس هاردی و گریگوری پک	مورد توجه نبود
هفتاد کیلو	هشتاد الی نود کیلو
بین بیست و هفت تا سی و دو سال	سی و پنج سال
خوش قیافه ، چشمها میشی و درشت ، ابرو ها فاصله دار ، چشمهای آبی یا سبز ایده آل است.	چشم و ابرو مشکي و ابرو پیوسته ، اصولا زیبایی مورد توجه نبود.
نه ، باید حتما روزی یکبار صورتش را اصلاح کند.	هفتهای یکبار اصلاح صورت کافی بود
وای، نه! ابتدا! مردی که سبیل دارد عقده روحی دارد!	چخماقی، هیتلری و استالینی بسیار موردبند بود
ایدا، خدا نصیب نکند!	اشکالی نداشت
موهای صاف و براق و کم پشت که بجلو یا بیکطرف شانه بزنند، مردهای مو بیتلی خوبند ولی بدرد ازدواج نمیخورند! مو خاکستریها بهترند!	رنگ مو مطرح نبود
نه، شبیه بابا بزرگ میشود!	کلاه لبه دار خوش فرم نشانه مردی و ثروت بود
کلاه کیس باز هم زیاد عیب ندارد.	سرداری بلند مشکي باشلوار دوبل
تمیز و شیک باشد . کت وشلوارش همیشه اتو داشته باشد و رنگ کراوات و پوششش با لباسش بخورد . شلوارهای پاچه گشاد و مدهای دکتر ژبوگوئی شایسته «آقای تو بورس» نیست.	
مشخصات اخلاقی و اجتماعی:	مشخصات اخلاقی و اجتماعی:
تحصیلات عالی داشته باشد و حتما یک زبان خارجی بداند.	تحصیل مورد توجه نبود، بلکه ملك و مال اهمیت داشت
اگر تیترو عنوانی ندارد لااقل آدرس دانشگاهها را بداند!	مهم نبود
پول دار بودن یکی از شرایط اساسی است	فقط پول مهم بود
رباست يك شركت خصوصی با لااقل کارمند شرکت نفت، سازمان برنامه یا وزارت امور خارجه.	بیشتر مردم حجره و تجارتخانه باز میکردند و از نوکری دولت بیزار بودند.
باید بستگانش اکثر دارای مقامهای قابل توجه و چشمگیر باشند.	اعتبار و تشخیص بسر و بستگانش در میان کسبه و اهل بازار مهم بود.
در درجه اول يك اتومبیل کورسی، در درجه دوم يك اتومبیل فرمزدور و یا لااقل يك فولکس واگن تمیز داشته باشد.	اصلا مورد توجه نبود. اتروها داشتن خانه شخصی اهمیت داشت.

بله، تعجب نکنید. مرد هم مثل هر «جنسی» قابل معامله دیگر برای خودش بورس دارد و هر چند سال، نوع بخصوصی از آن دو بورس قرار میگیرد و ارزشش یکهو بالا میرود و توی سر جنسهای دیگر میزند ... و خدا را شکر کنید که در این بازار دست دلان بورس در کار نیست و گرنه خدا میداند دختر خانمها برای بدست آوردن يك «داماد توی بورس» چه بهای تزا فای باید میپرداختند و چه مشقاتی را باید تحمل میکردند! کمیته تحقیق زنروز برای شناختن «داماد توی بورس» امروز تحقیقاتی کرد و بامراجعه به پنجاه دختر هجده تا بیست ساله «امروزی» و تلفیق و ترکیب عقاید و نظرات آنان ، کلیه مشخصات جسمی ، روحی، اجتماعی و «جیبی» «داماد توی بورس» را کشف کرد و حالا این موجود جالب و نمایشانی را بشما خوانندگان عزیز معرفی می کند.

کمیته تحقیق زنروز باین اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه برای اینکه میبای برای مقایسه «مرد ایده آل» نیم قرن پیش با «داماد توی بورس» امروز بدست دهد، با پنجاه زن ۵۰ تا ۷۰ ساله نیز درباره مشخصات مورد علاقه دوره جوانیشان گفتگو کرد. بدین ترتیب جدول دو طرفه «داماد توی بورس» ما بوجود آمد و شما با بلندنگاه باین جدول به آسانی میتوانید: اولاً «آقای توی بورس» امروز را بشناسید و ثانیاً او را با «جنسی» که پنجاه سال پیش در بازار زناشویی رایج بوده مقایسه کنید و ثالثاً بی ببرید که طرز فکر و ذوق و سلیقه زنان ما در عرض پنجاه سال چه تغییراتی پذیرفته است.

خواهش از آقایان: ما در اینجا لازم میدانیم از همه آقایان خواهش کنیم که اگر مشخصات خود را با مختصات ستون امروز «داماد توی بورس» مطابق یافتند بخود غره نشوند و باد در گلو نیندازند ، چون همه میدانیم که امروزها وضع «بورس»ها چند مرتزلزل است. جانی که «بورس لیره» شکست بخورد به «بورس مرد» چه اعتمادی میتوان داشت ؟

شوهر توی بورس امروزی	شوهر توی بورس نیمقرن پیش
مشخصات ظاهری:	مشخصات ظاهری:
تکشد ولی اگر میکشد حتما نوع فرنگی باشد. داشتن يك فندك «دوپن» یا «دان هیل» ارزش او را جلو مردم بالا میبرد.	نه ، چپ و قلیان بهتر است
نخورد ولی در بسیاری محافل و مجامع نوشیدن مشروب جزو آداب شده است ، بشرطی که عرق کشمش دواشته سر نکشد . ویسکی یا مارتینی خوب است .	نه ، ابتدا! اگر لب به «انجسی» میزد باید اول سرخوش میرفت و دهانش را آب میکشید ، و بعد وارد اتاق میشد!
باید اهل کتاب و مطالعه باشد و حتما صبحها يك روزنامه انگلیسی صبح تهران توی جیب راستش دیده شود!	مطرح نبود. کسی که کتاب میخواند خل حساب میشد ولی روزنامه خواندن مخصوصا بصدا بی بلند قُرب و منزلت مرد را می افزود.
خوب حرف بزند، بدله گو باشد و در موضوعات مختلف بتواند اظهار نظر کند.	محبوب نبود و سرزیر و کمی خجالتی خاصه در مهمانی ها.
باید نظیف باشد. بدنش بوی عرق ندهد. روزی یکبار دوش بگیرد و اذکلن خوشبو مصرف کند.	همیشه از تنش بوی مرد بمشام میرسید! گاهی غلاب بسر و رویش می پاشید.
با موسیقی ، رقص و گل آشنا باشد . لااقل دو رقص خارجی بداند و در رقصیدن خوش بزند.	مردی که میرقصید رسوای خاص و عام میشد، اما موسیقی اشکالی نداشت، ولی نه آنکه خود مرد بزند. بایستی مرد با کمال متانت می نشست و گوش میکرد!
در راه رفتن خوشبُست باشد ، زیاد خودش را تکان ندهد و سرش را پائین نیندازد.	در موقع حرکت سر بزی می انداخت و سنگین و محکم قدم برمیداشت و اگر همراه زنش بود حتما سه چهار متر جلوتر از همسرش حرکت میکرد.
همیشه آماده لبخند زدن باشد . در برابر آدمهای بزرگ خود را نیازد. بارفتار محترمانه جلب نظر دیگران را بکند.	در برابر اشخاص مهم و بزرگ خود را دست پائین میگرفت تا آدم مودبی محسوب شود .
در موقع غذا خوردن دهانش صدا نکند ، لقمه بزرگ برندارد، غذا را روی میز یا لباس خود نریزد. بعد از غذا آروغ فندقی نزند!	با دست غذا می خورد و دهانش چنان صدا میکرد که دیگران را باشتها میآورد. در میان لقمه ها آروغهای بلند و کشیده های میزد و بعد از غذا هم بهمچنین.
موقعیکه روی صندلی می نشیند با هایش را از هم باز نکند. گاهی با هایش دارو بهم بیندازد و اصولا مرتب بنشیند.	روی زمین می نشست و جلو بزرگترها هیچوقت بایش را دراز نمیکرد.
باید يك با دون جوان باشد. بازنش طی يك حادثه عاشقانه و سینمایی آشنا شود. برای نامزدش و لخر جی کند. زنش را با نام كوچك صدا کند باضافه «جون» بنامزدش آزادی معاشرت بدهد . گشاده رو و برای بچه هایش پدر حقیقی باشد . زندگی مستقل تشکیل دهد .	محبوب و سرزیر بود . همسرش را مادر و خواهرها برایش پیدا میکردند. در دوره نامزدی حق دیدن دختر را نداشت و فقط برای او هدیه میفرستاد ، زنش را با کلمه «او هو» یا «شما» صدا میکرد. بعد از ازدواج با پدر و مادرش زندگی میکرد. در خانه سختگیر و با اُبت بود و همسرش در حضور او جرات صدا بلند کردن نداشت!



در مضمون پردازی شعری، رقت زنانه‌ای دارد

زجه جوهر آفریدی دل داغدارمارا؟
که هزارلای پوشیدی از این مزارمارا
تن ما چرا بوزی که خود این
گناه کردی
تو که بوی گل کردی لب‌پرشارمارا
چه کم جر اینکه گویم بنگر به
لقب‌بگر
دل گرموز مارا، رخ شرم‌مارا
زسخت، نه فشانم به پیش‌تاز
دوری
که زیوتها بچینی گل انتظار مارا
چونیم آشنایی ز کدام سو وزیدی
تو که بیقرار کردی همه لاله‌زارمارا
من آن شکسته ساری که توام
نی‌نوازی
که هفت‌کم زدنش که گشته‌تارمارا
زکوبیر جان «سیمین» نه گل و نه
سبز روید
دل رنگ‌تو پست چه کندهار
مارا؟

«سیمین بهبهانی» در ۱۳۰۶ متولد شد، خانواده او - از جمله پدرش - همه دوستار شعر و به سخن شعر می‌گویند. اما در این میان، تنها «سیمین» است که پا از حد سخن و تقلید شری فراتر گذاشته است.

«سیمین شاعری نو سرا نیست. اگرچه در این زمینه علمی آرموده است و در کتابهای «جای پا» «چلیراغ» و «مهر» آثاری از او هست که گرایش به شعر نو را نشان می‌دهد، اما عیب اشعار «نو» این شاعر - مانند رستن

بیر معاصران - در «دوگانگی» و تشابه «مسمون» و «قلب» شعر است. بقیه یکی از معاصران، آنچه موجب «نو» بودن یک اثر است، «داشت» شعر است و مسمون از بافت شعری، مجموعه خیابانی است که شیوه کار هر شاعر را می‌سازد. تنها به مسمون تازه، کلمه‌های جدید یا وزن‌های غیر عربی پرداختن وجهه جهات و جبهه‌های یک اثر هنری را بدیده گرفتن، شاعر را به جایی نمی‌رساند و خواننده اینگونه آثار همیشه احساس نوعی پراکندگی و دوگانگی در شعر میکند

بقیه در صفحه ۶۶

هنر

شعر های تازه

«سرود زهره بهرقص آورد
میخارا»
حافظ

سرود زهره

زیباترین سرودها را خواندم
در نیمه‌های آذر

آن شب‌گذار تنها از شهر میگذشت
کیسوی شاهوارش بر آب‌ها
زیباترین هزودها را در گذار
او خواندم

ماه برهنه بود که می‌آشفتم
و دستهای خسته خنجران
بر چنکهای سیمین، بر نقره
بلند کهن می‌نوآختم
زیباترین سرود کهن را

کیسوی شاهوارش، بر آب‌ها
رها
م. آزاد

از نقطه پایان

کار من اینست:
دو خالی پوچ‌زمان، فریاد کردن
پیهوده در تکرار ابلق رنگ‌ایام
بگذشته‌ها، آینده‌ها را یاد کردن

آینده را با طرح گنگی نقش
امید را در متن میوه‌ش نشاندم
وزدره‌های ژرف و کور پاس، اما
رستن

درماندگی را در نگاه دوست
خواندم
در لوزه‌ازدمسردی آهش‌فتادن
در حیرت از خاموشی لب‌هاش
ماندم

آیا توانم؟
از نقطه پایان ره، آغاز کردن؟
برساکت تارک شهر، آواز
دادن
تا احتمالا عقده دل باز کردن؟

پناهی سمنای

شکفته در شب من

چو صبح چشم تو، ای صبح، صبحگاهی نیست
بیا که بی‌نوزمان چرب سایه‌ای نیست
به جفت‌وجوی تو آواره‌جوی ره‌بوم
پیرینه تو دریا، مرا پناهی نیست
گاه از تو و چشمان جادوانه تست
تو خوبی اینهمه، چشم مرا گاهی نیست
همه نگاه نیازم بشوق دیدن تو
ترا بر این همه مشتاقم نگاهی نیست
حاجت یاد تو پیوسته قصه دل ماست
پینه بیکه غم تست راه آهی نیست
غمزه برگ خزانم بکلام وحشی مرگ
چرا که تن بیارم باد راهی نیست
بودیز خانگی

سکوت شب تار

تا از شراب چشم تو مست
حاجت به جام باده ندارم
مصور چشم مست تو هستم
بی‌نی اگر غم و فگارم

در آسمان خاطر من نیست
ای مهر من چو روی تو ماهی
چرا ناکشتم غنچه مهرت
بر قلب من نرسد گیاهی

عمری در آسمان حوادث
شاهین صفت پرندم، مغرور
نی‌باکم از خدیگک ملاخیر
نی‌و حشمت زدره و ماهور

چون باز پر شکسته دلبامی
افتاده‌ام کون سروپایان
بی‌شعله امید غمزه است
در قلب من که برشته از شکست

حربا صفت به پینه‌ایام
بر بسته‌ام دو دیده‌ی جوان
تا سرکش طبعه خورشید
تا بشکند سکوت شب تار

نوح

غزل

لاله زار از اشک کردم تا کنار خویش را
درخشان عمر میجویم بهار خویش را
زائن این کاروان خاکشتری پرچاندان
میزب پر آب نقش انتظار خویش را
یار خاطر بود یاد یار و دانه‌ی دیار
برده‌ام از یاد خود یار و دیار خویش را
روز گاری رفت و عمری طی شد و کم کرده‌ام
در دیار بی‌شای روزگار خویش را
چون به سر کشتم دروادی حیرت‌هوز
تا مگر جویم در این سمرای غلبه‌خویش را
روی چون دریا ز طوفان حوادث بر مناب
تا مگر بسازی از گوهر کنار خویش را
قربا بگشت و در آینه‌ی گشت زمان
تا می‌بینم بحیرت یادگار خویش را

مشق کاشانی

«هنری لانگفلو» Langfelow

شاعر آمریکایی (فردن بوزدهم)
تیر و آواز

در هوا تیری رها کردم
بر زمین افتاد
من نمی‌دانم کجا، زیرا
آنچنان تند و شتابان بود در
پرواز

کز نظر کم بود.

بر دمیدم در هوا آواز
بر زمین افتاد
من نمی‌دانم کجا، زیرا
چه کسی را آنچنان چشمان
تیز و تند و هشیار است
که تواند دید پرواز نوبی را!

سالمها بگذشت، سالمهای سال
یافتم بر شاخساران بلوطی پیر
تیر را
همچنانکه بود از آغاز
بی‌شکستی

سالمها بگذشت، سالمهای سال
یافتم بر شاخساران بلوطی پیر
تیر را، بی‌شکافی یاشکستی
همچنانکه بود از آغاز
و همان آواز را، ز آغاز تا فرجام
یافتم در قلب یار مهربانی باز.

ترجمه: مهران

تازه‌های هنر

نمایشنامه «اسفل‌الافلین» نوشته
صادق هاشمی و به کارگردانی خود او،
برای اجرا در تلوویزیون ملی ایران
نمایش داده شد. بازیگران این برنامه،
هنرمندان کلاسیک تئاتر پروک و عبارتند
از آقایان: هاشمی - کریمپور -
ایرانی - فرهنگ - قنادزاده -
همچنین آقایان جلال‌احسانی و اسماعیل
خلیل.

از کستر سفونیک تهران بهرری
حشت سحری و به همراهی نوب‌افروز
(بیانو) بدینسان این فیلامونیک
تهران، روز شنبه ۹ دیماه در تالار
رودکی اجرا گردید.

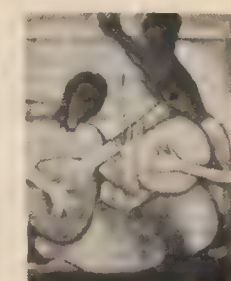


گفت‌وگونی با «ماری شایانسی»

نقد نقاشی

انسانیت و محبت را میتوان با ترسیم («چهره») نشان داد

«مادر» سمبل زندگیست
و من به تصویر کردن
چهره مادر علاقه دارم



این هفته بدین آتیه خانم
«ماری شایانسی» رقت و ضمن
نقاشی کارهای تازه او درمورد
نقاشی و «حکایتی» که هر
تخصصی «ماری» است به گفت‌وگو
پرداختم.

«تجلیات موعده را در مدرسه
دانشگاه» نام کرم و پوره هاشمی
یعنی در ترس دانشکده «پروچاه»،
«آکادمی» و «اولیا» گذراندم.
علاوه بر هنری، حکاکی و موزائیک
و فرس کاری را هم فراگرفتم.
وقتی در تلوویزیون در تئاتر «سجده»،
شوگرانی (نقاشی‌سجده) را نیز آموختم.

«رقص شمشیر» (فرسک)

«خوشحال»



نقاشی

نقد کتاب و...

نقد تئاتر

مرگ در برابر

نویسنده: وسلیس هانچف

کارگردان: سمیدسلطانپور

بازیگران: منوچهر آذری -

صادق هاشمی - حمیدطاعتی



کند و می‌برد در رفتار خویش نک را
دراغیر برمی‌انگیزد و
افر: نهایی؟
و آسیابان پیر اقرار می‌کند،
اقرار می‌کند ترس و دروغ. آسیابان از
این که بازیگران را بنام داده است
خود را گناهکار میدانم و افسر بی‌رحم
و سخت، آسیابان را به پاسگاه می‌فرستد.
تا با قوای کمتی باز گردد.

آسیاب از سکوت سنگین است.
زمان می‌گذرد، بازیگران برمی‌خیزند
افسر او را دعوت به تسلیم میکند،
بازیگران، تند و وحشی برمی‌گردند افسر
را بر زمین می‌کوبد و ناگهان ... آنها
بگذرگار را می‌کشند.

روزهای درس و توجووانی را با
بگذرگار بوده‌اند، سال‌ها با اندیشه‌های
بگذرگار آمیخته‌اند. افسر، شاعر بوده
است و اکنون تمام شعرهای او از ذهن
بازیگران بیرون می‌آید. آنها دوست بوده‌اند
و اینک رو در روی هم می‌جنگند.

بازیگران نیروهای گذشته را چون
آتش که از خاکستر بریزند در افسر
بیدار می‌کند و افسر با درک هشی
آورده و بوج خویش گلوله‌ای به خود
شلک می‌کند تا با خون خود حقیقت
بازیگران و عشق مهربی او را تأیید کند.

کارگردانی «مرگ در برابر» در شهر
آگاهی دارد. اجرا آورده و شناخته
است و بازیگران از لحظه‌های دقیق
و سخته می‌گذرند.

کارگردان هدف اثر را دریافت،
با تصویرها و حرکتها، آن را تفسیر
می‌کند و با اینهمه باید بذریقت که فضا
گاهی از گرمای دنیامیک صحنه دور
میشود و به حالت های ست می‌رسد.

افسر و بازیگران در تمام لحظه‌ها
دنیامیک اجرا را با خود ندارند،
دگری آنها هنگام مطرح شدن تکنیک
تئاتر قدرت خود را دست می‌دهد و
رویه‌پیر کارگردان برای تکنیک،
اندیشه‌ای اساسی نداشته است.

اما علاقه در تصویرها جاربت،
تصویرها، نابوهای زندگی می‌پردازد
و روح‌نمایشنامه، گاهی به حمله و
شعر می‌ریزند.

«منوچهر آذری» با اجرای نقش
آسیابان توان خود را بازی می‌کند
حرکت های او از روان خسته و قلب
گرفته آسیابان سخن می‌گوید:
شکایتی که آسیاب را ترک می‌کند،
گویی آخرین ریشه‌اش را با آسیاب
می‌کشد ... آیا در جاده، زیر بادها
و باران‌ها خواهد مرد؟ ... و «صادق
هاشمی» تصویرگر «بازیگران»
بقیه در صفحه ۶۶

★ عاشقم ، ولی
محبوبم تردید
دارد ، چکنم ؟

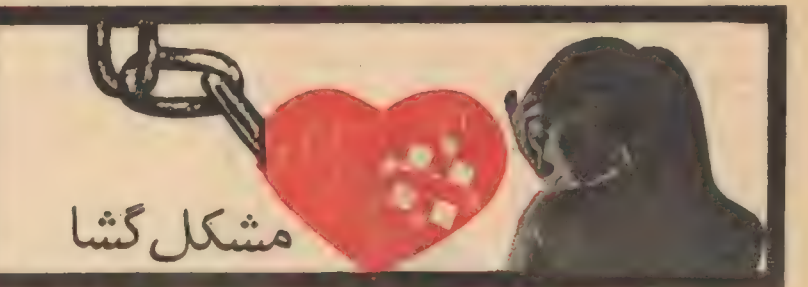
★ ۵۰ ساله ام و
نمیدانم چرا زن
جوالم سرد مزاج
است !

★ فامیل شوهرم
میگویند ، زن

پدرم کبوتر باز است!

اعتراف کرد که دیگری را دوست دارد و نمیتواند با من ازدواج کند. بدون او زندگی برایم محال است. کنترل خود را از دست دادم و کتبخانه یا درمحلای خلوت درانتظار مرگ روزشمار میگویم. از شما راهنمایی میخواهم.

● خوب آقای عزیز ، مگر عشق یکجانبه میتواند سعادت شما را تأمین



بکند . وقتی دختری شما را دوست ندارد کی میتواند چرا او را عاشق شما بگرداند گمانیکه خودتان اگر دختری را دوست نداشته باشید آیا با موهله و التماس و قسم و آیه ممکن است تغییر عقیده بدهد ؟ تقریباً ، نه ! با قسم و آیه عشق نمیتوان خرید . اگر صورت و لمبیده باشد این عشق نایمان یک طرفه را با گشت زمان فراموش می‌کند و بعدها خواهید دید در دنیای فراخی که زیر آسمان کود گسترده شده است شما هم فستق‌دارید و سرنوشتی و بالاخره عشق مناسب حال خود را پیدا خواهید کرد .

تو دید در عشق

جوانی هتم ۲۲ ساله و از خانواده ای متوسط . سه سال پیش با دختری آشنا شدم که از منم قلب دوستش دارم . اما او درهین اینکه من ابراز علاقه میکنم هر ساعت يك اخلاق دارد . کامی خوشروئی میکند و گاهی عشقت. دراین زمان توانستم بفهم اخلاص چیست . خیلی زود آشنایتمش و بلافاصله فراموش میکنم . برقصیدن و خودنمایی خیلی علاقه دارد . از آنمیترسد و میگوید نخواهد توانست زندگی آرامی باشد میدانم چکنم . آیا بزرگ روانشناس خواهد بود ؟ او را دوست دارم و از او دختر آرامی سازد یا اینکه باید از ششم چمنم بپوشم .

● خودنمایی و علاقه برقص اربابانی با میزان عشق ندارد . نظر ما اگر این دختر واقعا و از ته دل و بدون تردید شما را دوست میداشت رفتارش سرد و گرم و چهار فصل داشت و در مراسم مدت سال مجلس خالص و تمام عیار باقی می‌بود و چون چنین نیست چنانچه که درباره شمار دامت و میداند گمانیکه آیا از ته دل دوستان دارد یا نه ؟

باید بدادگاه شهرستان شکایت کند و در صورت تأیید دادگاه همس خود را به ترک محل وادار اما بدون حکم دادگاه این حق را ندارد . ضمانتداید دادگاه هم در صورتی زن را به ترک محل وادار می‌کند که محل او مغایر با حیثیت و شؤون خانوادگی باشد و خوشبختانه محل معلومی و آموزشی یکی از طرفین مشاغل است و سایر این فامیل شوهر شما که از قرار معلوم هم متصب و جاهل و اعلی هستند حرف ناهق می‌زنند و دادگاه هوس آنها را رومی‌کند . پس چون حق با شماست باید در مقابل آنها ، باستناد قانون ، ایستادگی کنید خاصه اینکه هدفان از کار کردن کتبخانه به معنی و زندگی خانواده است. ضمناً برای اینکه راهتان را درست تشخیص بدهید بدلیت بایک وکیل مدافع مطلع مشورت کنید تا راه قانونی را پیش پای شما بگذارد.

عقرب عاشق !

دختری ۱۷ ساله هتم کشتنی بنام عترب سیاه با من مکاتبه میکند . مرا تهدید کرده که اگر عشق او را نپذیرم باعث زحمت خواهد شد و عاقبت نیش را خواهد زد . و کافندهای او همه بدون اسم و امضاء است. میخواستم باین آقا بگویم کیبک جرات ندارد خودش را معرفی کند چکنه میتواند کسی را تهدید کند و نیش بزند . از طرفی راهنماییم کنید که چکنه میتوانم از شر او خلاص شوم .

● از این عترب‌های خنده‌دار ترسو که تشنگان چوبی است (یعنی تشنگان بیدار) و خودشان ناچاو اندر توی سورخ و سینه‌ها سپار فراوانند . از او يك نداشت باید که اگر مرد بود و با غیرت راه بهتری برای جلب توجه پیش میکرد.

زنم بیکاره ازم ریمیداست

مردی هتم ۴۴ ساله و دهسال قبل با زنی که در آلمان ۲۴ سال داشت و شوهر دیگری کرده بود ازدواج کردم چند سال اول خیلی زندگی آرامی داشتم ولی پس از تولد اولین فرزند و تغییر ماموریت اداری من شهر تیریز ، اخلاق رزم نگن فرق کرده و دور روز بندر میشود و حالا ناچار شدهام بخاطر ناراحتی او يك اتاق دو مراهبه گرفته تنها . بدکی کنم . البته خارج آنها را بسو احسن میدارم . بالاخره بهدارمندی گدیدین آنها میروم زمین مثل اینست که قاتل پدرش را می‌بیند و از من متعجب است . نمیدانم چکنم و چکنه بجهایم را رها کنم . واضح است که بدور پدر بجهایم تربیت صحیح نخواهند داشت.

دختر هم دارم . سه سال اول زندگی خوب بودم ولی تیریز شوهرم میگفتند زن کارمند خوب نیست و زن باید ذلیل و بچه‌دار مرد باشد. در این مدت خیلی از دست آنها ناراحتی کشیدم و اخیراً او را بتوانم اینکه حادارش سخت مریض است بشیراز بردارد و ناچار شهر منتقلش بگرداند . اینک اختطاری بنام من آمده که باید شتر از منزل شوری و از کارت دست برداری بایسکه تقاضای طلاق کی . نمیدانم چکنم حقوق شوهرم ماهی ۷۰۰۰ تومان است باین حقوق و کرایه منزل زندگی خوب دارم اداره خواهد شد . بن بگوئید چکنم آیا دادگاه حمایت خانواده اجازه کار بین خواهد داد یا نه ؟

ملا آیا در آمیزش زناشویی تان اشکالی وجود ندارد ؟ و یا از این فصل مسائل که معمولاً از اسرار خصوصی هر زن و شوهر است .



رابطه قولنج عادت ماهیانه با تشنگی !

دختری هتم ۱۸ ساله که در مواقع عادت ماهیانه خیلی ناراحت میشود . عجیب اینست که در این جریان خیلی تشنه میشود و میخواهم آب بخورم . مادرم میگوید اگر در روزهای اول عادت ماهیانه آب بخورم برایم ضرر خواهد داشت . خواهش میکنم بفرمایید با اینکه لبایم از تشنگی خشک میشود آب بخورم یا نه ؟

— دوشیزه عزیز . در هیچ کتاب طبی تا بحال نوشته‌اند که شما در موقع عادت ماهیانه تشنه بمانید . ضمناً برای رهایی از قولنج و درد ماهیانه ، میتوانی از بزرگ زنان استادان بپوئید . با تجویز داروهای مناسبی رفع این ناراحتی را در شما بکنم . اخیراً داروهای با ارزشی برای قولنج دوران قاعدگی در دسترس پزشکان قرار گرفته است .

آیا لوجی درمان پذیر است ؟

دختر جوانی هتم که رانتر شوکی که در کودکی بن دست داد دهمار (لوجی) شده و از این وضع سخت رنج میروم چه شد یکی از چشمانم ، زیبایی مرا به خطر انداخته است . از شما میخواهم جواب دهید که این لوجی من قابل علاج است ؟

— لوجی امروزه قابل علاج است و با عملی که در روی چشم میشود میتوان آنرا بحال اول برگردانید . شما میتوانی به يك جراح چشم حاذق مراجعه کنید تا پس از معاینه تحت عمل قرار بگیرد .

دختر ۱۷ ساله ام . دوماه پیش بر اثر مرگ پدر بزرگ و مادر بزرگم که بفاصله کوتاهی صورت گرفت بسیار ناراحت شدم و چون بیش از حد با آنها علاقه داشتم مرگ آنها اثر بدی روی من گذاشت . بطوریکه از هر کسی میترسم . شیا خواهم نمیرم ، قنادر به درس خواندن نیستم ، زور پیروز لاغری میشود و از همه نفرت دارم ، حتی از مادرم . خواهش میکنم مرا راهنمایی کنید باین ناراحتی‌ها چکنم ؟ — شما بهلت بروز این ضایعات دچار

سؤالات و جوابهای طبی

در مطب دکتر

★ آیا لوجی درمان پذیر است ؟

★ چگونه میتوانم چاق شوم

★ علائم سرخچه

بحورید ، سبب زمینی . برنج ، کره ، مرزا ، گوشت فراوان میل کنید . می ناراحتی گلو و حنجره و بزرگ شدن غدد گردن و پشت گلو شروع میکرد . اغلب بروز لکها به شکل سرخک و یا مغلط است . دانه‌ها زشت گلو ظاهر شده و بنام بدن انتشار می‌یابد . معمولاً این بیماری بیک زودگذر است و کمتر عارضه خطرناک میدهد . درمان عبارت از شد عوینی کردن دهان و بینی واستعمال داروهای ضد تب است . معمولاً هشت‌روز بیماراراز دیگران جدا می‌سازند . این مرض واکسن ندارد .



کنید ، شما و زنان بیشتر خواهد شد ، شما می‌کنید از عصبانیت و محیط بر جارو و جنجال بدور باشید ، البته داروهای برای چاق شدن وجود دارد که متأسفانه اسمی آنها را نه در مجله میشود نوشت و نه بطور رسمی میتوان بشما که در شهر دیگر هستید تجویز کرد . بقیه ما بهتر است بزرگ خانوادگی خود در همان شهر مراجعه کنید که اوهم شما را داروهای لازم تقویت کند .

علائم سرخچه

طفل بیکاله هسایه ما مبتلی به تب شده و بزرگ معالجت تشخیص سرخچه داده است ، ممکن است لطفاً مختصری درباره این مرض مطالبی نویسد که تا چه حد مری است و برای جلوگیری از آن چه باید کرد ؟ — این بیماری که درایام پاییز و زمستان بیشتر دیده میشود يك بیماری مری است که راه سرایت آن عسین سرخک از ریش آب بینی و دهان است . هر طریقی با یکمرتبه اپتلا برای همیشه از آن معون میشود . این مرض را در بعضی نقاط شرق ایران و زرافانق



ضعف اعصاب شده‌اند ، این وظیفه پدر و مادر شاست که هرچه زودتر شما را به بزرگ متخصص اعصاب و بپزشک داخلی راهنمایی کنند . شما با خوردن مقداری قرص با شربت مسکن اعصاب و تریق آمیول‌های ویتامین (ب کمپلکس) و ویتامین ب ۱۲ حالت اولیه خود را بدست خواهید آورد

داروی شفاف کردن چشم

بانوی سی‌ساله‌ای هتم و چشمان زیبای دارم . متأسفانه مدتیست فیدی چشمانم کمی درد شده و بخصوص بعد از نمازهای فیلم یا تلویزیون کمی قرمز و زرد میگردد . من نشنیده‌ام داروئی وجود دارد که بعضی ریشخ چشم آنرا سفید میکند و بزرگ اصلی بر میگردد ، بخصوص برای من که اکثر



شیا با باقی شوهرم بجهانی میروم ، این داروهای ضرورت را دارد ، لطفاً بین بگوئید چنین داروئی هست یا نه ؟ — پلی خانم ، اولاً چنین داروئی وجود دارد و قلم‌های مختلفی ساخته‌اند که می‌تواند این زردی چشم را بپوشد و بپوشد ، نایا شما باید بوسیله بزرگ خانوادگی خود معاینه شوید که معلوم کرد این زردی چشم مربوط به تشنه شدن کید شاست یا مربوط است به — دستگاه چشم و ضفت آن .

چگونه میتوانم چاق شوم

بانوی ۳۰ ساله ام و دارای سفارز نیم بعث استنی ایام می‌مکرم ، بی اسناد لاغر شدم و هر کاری میکنم چکنم ، کیلو بوزن اضافه شود موقت نمیشود ، هیچ مرضی هم ندارم . لطفاً مرا راهنمایی کنید آیا برای چاق شدن داروئی وجود دارد و چون من در شایه زندگی میکنم لطفاً اسم آنها را برام بنویسید .

— باینکه بنظر این سؤال جواب داده‌ام ، برای شما که خیلی علاقه بچاق شدن دارید متذکر میگرددیم که باید در روز حد اقل ۴ مرتبه غذا

عشقی که بار تلخ داشت

«ند مرا دوست داشت ، اما
از زنی که باعث خودکشی
برادرش شده بود ، متنفر بود.
او نمیایست بداند که من
همان زن هستم !»

آنروزی ساعت چهار که شاگردان کلاس را ترک کردند، من هم کتابها و ورقه های تست شاگردان را جمع کردم و خواستم از کلاس بیرون بروم که ناگهان متوجه «جولی باورد» که شاگرد کلاس پنجمم شده بود با عجله از میان بیهکهای نیلوفر بیرون دوید و بوقلمون من آمد. با تعجب و لحنی اعتراض آمیز گفتم: «جولی تو الآن باید درمزان باشی!»

«جول» هوای بلند و طلائی زیبایش
را که روی تانه هایش ریخته بود به‌بب
زدو گفت: «خانم تولبرت، من آدم‌بشا
بگویم که من و سوزی یک عکس‌جالب‌برای
محل مدرسه پیدا کرده‌ایم که فردا برایتان
سازم.»

لبخندی زدم و گفتم : « بسیار خوب
جولی ، متشکرم . حالا بهتر است هر چنانچه
بمنزل بروی و مادرت را از نگرانی بیرون
بیاوری . »

«جولی» خدا حافظی کرد و بطرف خیابان رفت. مهمم پس از اینکه در کلاس را بنشیند، خواستیم از مدرسه بیرون برویم که چشمم به شیتی براق خورد که روی زمین افتاده بود.

دولتدم و آن را برداشتم؛ زنجیر گردن بوی بود که امش روی آن کنده شده بود. خواستم او را جدا کنم، اما او از مدرسه خارج شده و در پیچ خیابان ناپدید شده بود. گردن بند را در جیب لباسم گذاشتم تا فردا آرایاهاو پس بدهم. بصره افتادم، اما هنوز چند قدم دور نشده بودم که کسی مرا صدا کرد.

او «دیل ریچارد» شاعر و مترجم بود که من در آنجا کار میکردم. پس جوان از انتهای ساختمان بطرف من میآمد. لبخندی نامطمئن بر لب داشت، او بگریختگی و کمرو بود. از من سؤال کرد: «خاتم توی برت؟» میخوانید کتابخانه را باز کنید؟»

سر را تکان دادم و گفتم: «نه»
دیل، مگر نوبه چیزی احتیاج داشتی؟
زیر لب گفت: «مهم نیست، فردا
آزرا خواهد گرفت. راستی من میخواهم
بمزل بروم و خواهرم یکم چندان از کتابخانه
راهنم بدهد تا باریاتان بیاورم، آنها خیلی
سگین هستند و نما خسته میشوند.» بعد
بطرف من آمد و قبل از اینکه من چیزی
نگویم آنها را از من گرفت.



من حوصله بزرگانی «دیل» را
داشتم، اما راضی نشدم دل او را بشتم.
دوستی نداشتم که با او دردل کند و بیشتر
اوقات در کتابخانه مدرسه در حال مطالعه
کردن بود. قیافه زننده و رشتی داشت
زبانه بود. کمتر کسی علاوه بر نیتابو
نرا میاد. او همیشه تنها بود. وضع او
فرا بیاد زندگی دوران کودکی میاندشت
و غمی دردم چنگ میزد.
خانه من چندان از مدرسه دور نبود.
ساختمانی کوچک و سفید رنگ داشتم که
تنها در آن زندگی میکردم. در را باز
کردم و کتابها را از «دیل» گرفتم و گفتم:
«متشکرم»

«دیل» همانطور مردد آنجا ایستاده بود و پایش را روی زمین میکشید. ناگهان گفت:

«راستی خانم تولبرت، چمنهای جلوی
منزتان خیلی بلند شده، اجازه میدهید
آنها را کوتاه کنم؟»

خواستم مخالف کنم، اما فکر کردم
که چنانچه خانه بلند نشاندند، به بلا می‌افتاد.
«دلیل» هم، احتیاج مردم را داشته باشد.
ازین رو گفتیم: «متشکر دلیل»، ماشین
رانی در فشار زیر سختی است. «سپس»
بداصل خانه رفتم و تکرار باقی وارد
شدم. لباس شکنی مردم را ازین بیرون
آوردیم تا لباس تازه را بپوشیم، صدای
ماشین چمنزی را حیاط بگوش می‌رسید.
جلو آن ماشین بیرون افتاده بودم و در حالی
که سرم را تانیه می‌زدم، فکر کردم جای دیگر
بود. متوجه صدای ماشین چمنزی که
ناگهان قطع شده بود، نشدم، در «هال» بید
خودم بودم تا ناگهان بخوابدم. در صدای
سرعت نزدیک شد و صدای «دلیل» را
شنیدم که ارضا میکرد.

سرعت لباس را برداشتم، اما جل
در ندیده بود. «دیل» در اتاق را باز کرده
و در آنجا ایستاده و دراز شده و من خجسته
میگرستم و با صداهای سینه‌ام را با صد
کردم و فریاد زدم: «خارج شو، کی اینو
گرفته اینجا بیانی؟»
خودش سرخ شد و با صداهای گدی می
در خارج شد و گفت: «ببخشید، خا...
تولرتم» و در آن است و از پشت در صد
آهسته‌آهسته که می‌گفت: «خیلی متأسفم
تولرتم، من فقط می‌خواستم از شما بگویم
که آیا روجن ماشین دارید تا من چمن را
روغن بزنم؟»

لباس خانام را سرعت یوهینم و
گفتم: «نوی آشیرخانه روغن ماشین پیدا
مکنود بوجهوت بدار.»

میتود بروخوت برادر...
بدن از خشم و راحتی میازید. این
بیر احمق و لوس بدون اجازه وارد اتاق
شد و مرا در حالت نیمه بیهوشی مشاهده
کردید. به منظور این اراده این طریقه
و آنطرف اتاق می رفتم و نیتداستم چنان
ختم، هینکه لباس ساده مردم را بپوشید
رختی از برای من میگویم، تا ناگهان رسید
طلای جولی از جیبش خارج شد و بر زمین
انداخت و یک تکه از زنجیر آن جدا شد، آن
را برداشت و به آتش خراب رفت.

چهارم: «چهارم: شام به‌طور که صدای هاشم چمن‌زنی قطع شد. مثل اینکه کار «دیل» پایان رسیده بود اما پس از چند دقیقه صدای خرب‌و‌خورت دیگری بگوش رسید. بطرف پنجره رفتم، در را دیدم که از دربان بالافز و سرداران را که خراب شده بود زخمی می‌کرد.

عجبانی شدم. باخود گفتم: این پسر چرا دست بردار نیست. باید زودتر پولش را بدهم تا ببرد و مرا راحت بگذارد. ساعت شش گذشته بود که بالاخره دبل کاری را تمام کرد و وارد آشپزخانه

شد و گفت: «من چشمترا کوتاه کردم،
برادر را بر او که احتیاج به تغییر داشت
درست کردم و دستگیره آرام به کتف
قائده دادم بجای خود پیچ کردم.»
گفتم: «متشکرم «دول»، الان عمو
نگران شده که چرا دیر کردی، کمی
صبر کن تا بولر را بیارم، بعد برو.»
صورتش سرخ و رنجیدگی در
چشمهایش ظاهر شد و گفت: «اوه ... نه
...»
فهمان لایق را از اینکارها برای بول
تکرم، دست میخواباند بشما کمی کرده
باشم» چشمتش بطرف من کشید و بولر
من و امان و گفت: «نازه عمو کمی هم
منظر من نیست. او امشب در لیلی کار
داشت و بین گفت و گو «هیرگر» درخار
از منزل بیورم. فکر کردم: حالا که
او بولر نمیکند، بعداز اینهمه زحمتی
که کشیده است خوبست شام گرمی برایش
بهمه کنم.»

باو تعارف کردم که اگر مایل است
می تواند شام را در خانه من صرف کند .
با خوشحالی قبول کرد و وارد آشپزخانه شد .
همانطور که شامش را می پخت ، می خورد ،
از مشغول تمیز کردن و مرتب کردن
آشپزخانه بود . وسط غذا خوردن مرتب
حرف می زد . باید نصف حرفهایش را که
در کتابهای مختلف می شنیدم . در
این هنگام نشانی از رنگدانه های

[illegible]

کند که «تا به او اکنون در منزل «موزی»
بماند. «چون آنها مؤول تهیه کردن
مکتبهای محله مدرسه هستند»
حاجه «باورد» با ناراحتی گفت :
«اینجا هیچکس که با موزی هت حار
نماند. «چون حاجه میشود» «سید

به آن خانم برگشتم. «دیل» هنوز
در حال خوردن بود. از ته دل آرزو
کرد که زودتر بخازد و دیشب تمام شده

و برای نگارنده کارهای و شایسته‌های او را در نظر تمام شده است و برای اینکه کاری انجام داده باشم، گردن‌بند «جولی» را برداشتم و با نوک چاقوی تیزی مشغول درست کردن زنجیر پاره شده آن شد، اما ناگهان نوک چاقو نیز خورد و انتهای انگشتان را زید و برای کشیدن و گردن‌بند آن یکبار «داد» و «داد» و به ف. م. دید.

با تگرانی بی‌پایانی صدای ناله‌ها را
دستمالی خون‌آلودی انگشتم را پاک کرد،
سپس انگشتم را در دستهای محکم گرفت
تا از خونریزی جلوگیری کند. خیلی
ناراحت شده بود و مرتب می‌رسید:
«اوه... خانم تو لیرت چطور شد؟
خیلی ناراحت شدی؟»

جواب دادم: «نه فقط يك برديگي كوچك است، نه ميانيست با چاقو زنجيري پاره شده را درست كنم.»

«دليل؟» زنجير را در جيبش انداخت و گفت: «من آقا را براي درس ميكنم، چرا قبل از اين ننگيند؟» سپس دستفراشي را جابجا كرد دوباره انگشتر را فرود. دستم را عقب كشيدم و ناله اي كردم. با ناراحتي گفت: «او خداي من...» نيميواستم

اذیت کم! ایو» صدایش نرم و آرام
شد و اسم کوچک مرا با حالتی خاص بر
زبان آورد.

حالی توام با نگرانی در قلم چنگ
افکند. دلم نمیخواست اسم کوچکم را
بگویم، دوباره خواستم دستم را از دست
آزاد کنم، با سردی گفتم: «آلان خیلی
دیر شده، موقع رفتن است، من مطمئن
هستم، عذمت بمنزل راجعت کرده وار
بودن تو نگران خواهد شد.

همانطور که چشم در دستش بود ،
در کنارم زانو زد و با چشمان درخشان
بمن خیره شد و گفت : «آرزو داشتم
هیچوقت از پیش تو فروم . من خیلی
ترا دوست دارم «ایو» .
اسم را به شدت از دست خوار
کردم . اما ظاهر را حفظ کردم و خندیدیم
و گفتم :

«مشکرم دیل، همه شاگردان معلمین خود را دوست دارند.»

سرش را تکان داد و گفت: «نه - منظور آن نیست. من عاشق تو هستم. واقعا دوست دارم. ما از خیلی جهان یکدیگر شبیه هستیم تو خودت بکاراینها گفتی. روزی بالاخره من با تو ازدواج خواهم کرد.»

دچار سرگیجه شده و حالی عصبی پیدا کرده بودم. فریاد زدم: «تو سرِ اسحق و پسرهای او هستی، من تو نیامدنی را چه میگوئی، هنوز عقلت باین چیزها نرسیده. آخر من چند سال از تو بزرگترم.» و بعد باز هم از چند تعصبات خندیدم.

مورنش خیلی سرخ شده بود، گفت: «نه. نخند. خواهش میکنم نخندند. من فکر میکنم تو بهترین زردپوستانِ دنیاستی. هستی. سنت هم خیلی بیشتر از من نیست. چند تا تفاوت سنتی ما زردپوستان معلوم نخواهد شد.»

حالت هول و هراسی پیدا کرده بودم
نمی‌بایست این اتفاق بیفتد ، بازهم با لحن
تند و آمیخته با ترس گفتم : « تو خیلی
احتمالاً حرف می‌زنی ، مردم بتو خواهند
خندید . »

«من از اینکه عاشق تو هستم هیچ خجانی نیستیم. روزی بهمه خواهیم گفت که چقدر ترا دوست داریم، دلم میخواهد اجساد ما همه بدانند.»

احسان مرا به فدایت...
 لرزی بر اندام افاد ، اگر ایمن
 پیره بی شعور راجع بهمن باکی
 میکند و میگفت که مرا دوست دارد .
 به میشد ؟ مردم چه میکنند ؟ «خانم
 دبیر با شاگردش عشق بازی میکند !»
 دوباره همان اتقانی سه سال پیش بر ایم
 روح خواهر داد ، اندیشه دیگر رسوای
 خاص و عام میشدم . اوه خدای من !
 با یادآوری خاطرات گذشته ناگهان
 از جای بر دلم و گفتم :

از حق پرست و ستم
 «حق پرستی زاری پنهان من با بگداری،
 حق نداری دیگر راجع به من منظور
 حجت کن، و وحشت است. من اینطور
 دیگر بحرفیات گوش نمیکم. از تو
 دلم بهم بخورد» یاد می سپرد هر چه از
 دهان بیرون آمد به سیرک بیچاره گتم.
 صورت «دبیل» مثل عقرب شد،
 چشمانش پراز آتش بود. بصرم فرید
 و بازوانم را بست گرفت و فرشت فریاد
 زد: «نه ... ایو، اینطور حرف نزن.
 تو این حرفها را از ته قلبت نمیکوی.»
 می کردم خودم را از دستش خلاص
 گتم. ناخشانم خوشتر را خراشید. با
 وحشت و تگرانی فریاد زدم: «دست بی

بقیه در صفحه ۷۲

لباسهای زیبای مهمانی

زنان یاقوت این لباس زیبای کرب صورتی را طرح کرده . دامن گشادتر از معمول میباشد و کمر پهنی لباس را میآراید ، نواری از سنگ براق دورینچه و حلقه آستین و روی کمر و لبه دامن دوخته شده .

کریستیان دیور این لباس ساق سفید را طرح کرده است . این لباس جیبهای بزرگی دارد ، جلو یقه و سرآستینها با پولین سفید زینت یافته .

تولید محصولات مد از : گیتی مقدم



دولباس مناسب اداره

یک لباس پشمی برنگ پشمی . بالای سالانه برشی افقی دیده میشود و جلو لباس یک درز عمودی دارد ، دو جیب دامن را میآراید و کمر زنجیره ای طلایی رنگ بر زیبایی لباس میافزاید .
یک بلوز از پشم لطیف برنگ زرد . دامن پشمی قهوه ای دارای کمر پهن و دودکمه است . جلو دامن ترک بزرگی دیده میشود که دو طرف آن پلی یکطرفه دارد و در وسط یک پلی از داخل دیده میشود .



لباسهای ایتالیائی

۱ - یک لباس پشمی سرمه‌ای رنگ که از زمان سی سال پیش افشاء گرفته شده و طرح آن در دهه‌های قبل از این است. فرم آن سه وجهی آن کرده. مخ آستینها بلند و پریک سفید است. دور یقه و دکمه‌ها و پیچ‌ها باز دامن سفید است. این لباس مناسب بعد از ظهر میباشد.

۲ - یک بلوز پشمی با رنگی ترکیبی. یقه و سرآستینها و لبه پائین بلوز از پارچه ژرزه سفید است. دامن از پشم سرمه‌ای میباشد و در جلو یک تابی از داخل دارد. این بلوز دامن از طرحان فلورانس است.

۳ - یک لباس از ژرزه پشمی رنگ قهوه‌ای. مالاکنه کوتاه و شگاف نیم دایره بریده شده است. یقه و سرآستینها و معوش روی دامن از ژرزه پشمی سفید است. این لباس در میان طرح گردیده و مناسب بعد از ظهر است.



مانتو و لباس پشمی

۱ - یک لباس پشمی گلداز زخمه سفید با گلهای بنفش سیر و روشن و سبز. دور یقه و جلوی بالای تن و سر آستینها از پارچه پشمی بنفش پیکرنگ است. لباس نرم راسته است.

۲ - یک مانتو از برای پشمی رنگ بنفش روشن. مالاکنه کوتاه است و چهار دکمه آنرا می‌آزاید. یقه کلودین است.

←





الکساندر این عکس خود را که جدیداً گرفته است برای خوانندگان زن روز اعزاء کرد.

از : هما سرشار
خبرنگار زن روز
در پاریس

دو امپراطور گیسو

برای شما از موی زیبا حرف میزنند

کاریتا :

* تصمیم دارم شغل آرایشگری را با تنصاف زنهار در آورم.
* زیباترین موی دنیا متعلق به «سوفیالورن» است
* پیروی ازمد ، زنراجوان جلوه میدهد

الکساندر :

* آرایش گیسوی زنهار در سالهای بعد ، برگشتی بدوران قدیم خواهد بود.
* زیباترین موی دنیا را «سیریکیت» ملکه تایلند دارد.
* زن در پیروی از مد باید مواظب شخصیت خود باشد و آنرا فدای مد نکند

کاریتا :

* زن ایرانی زیباست و موهای محکم و خوش رنگ دارد
* من از زنان ایرانی میخواهم که هیچچوجه رنگ موهایشان را تغییر ندهند!

الکساندر :

* موهای زن ایرانی فوقالعاده و رنگ آن رؤیائی است
* من از زنان ایرانی میخواهم بیشتر بموهایشان برسند و خود را آماده کنند تا بزودی نمایندگان «الکساندر» موهایشان را بهمان شیوهایکه من در پاریس آرایش میکنم ، در تهران آرایش کنند .



مادموazel کاریتا با «الیزامارتینی» مشتری وفادارش

این هفته ، خانم هما سرشار خبرنگار زن روز در پاریس ، دو سلطان مقتدر فلرو وسیع «مو و گیسو» را در برابر هم قرار داده است.
«الکساندر» و «کاریتا» که دو آرایشگر معروف جهان که آرایشگر ملکهها ، ستارهها و زیارویان سرشناس جهان هستند و دو رقیب سرسخت در عالم آرایش گیسو بشمار میروند به سوالات خبرنگار ما پاسخ دادهاند و چون پرسشهای مشابهی از هر دو شده است ، با دقت در پاسخ آنها به آسانی میتوان دوباره طرز فکر ، روح و روحیات این دو آرایشگر معروف از زبان و قضاوت کرد.
درامپراطوری بزرگ آرایش مو ، نام دو کس بیش از همه بر سر زبانهاست که بختی نام رفایتم میکنند تا سلطان مطلق این امپراطوری گردند . اما هنوز چنین نوقتی نصب هیچک از آنها نشده و هر دو بیوزات هم پیش میروند و تکیان بر سرویوی زنان جهان حکومت میکنند.
«الکساندر» و «کاریتا» که آرایشگران جهان ، پرنس ها ، همسران روسای جمهور ، ستارگان مشهور و زنان سرشناس جهان هستند ، هر سال با حرکت قیچی ویرانگشان تحول تازه ای در عالم مد گیسو بوجود میآورند و بیمل و اراده خود آرایش موی سرزنهای دنیا را عوض میکنند.
اینک من پای صحبت این دو شخصیت برجسته آرایش گیسو نشستم و میخواهم شمارا با اخلاق ، روحیه و افکار و اندیشه های آنها آشنا کنم .
قبلا لازم میدانم از این دو آرایشگر بزرگ که روزانه ۳۰۰ تا ۴۵۰ مشتری دارند و با وجود اینکه کار چند دقیقه اوقات گرانمایان را بهین دادند و با کمال فروتنی و صمیمیت بسوالات من پاسخ گفتند تشکر کنم .
الکساندر : اسم من الکساندر است و چون بعضی نام شهر با فام آراستوان نام خانوادگی خود پذیرفتم . در سال ۱۹۴۲ دنیا آمده ام . خانواده ام ایتالیائی هستند ، ولی خودم در سوئیس متولد شدم . در پاریس مالگی نزد «اسپوان»

مخترع شستوشوی مو باتعم مرغ شروع بکار کردم . بیستسال پیش «بیکم - آقاخان» از کار من خوشی آمد و مرا بهزنهای معروف و اشراف آن زمان معرفی کرد . بر اهنائی او پیاری آمدم و در اینجا بکار پرداختم . من شهرت کثونی خود را مدیون این زن هستم .
* چگونه به شغل آرایشگری علاقمند شدید ؟
کاریتا : علاقه من باین شغل انگار در وجودم ریشه بوده و هر روز بیشتر شده است . البته شروع کارم کمی متکال بود ، چون زنهار کمتر بیک آرایشگر زن اعتماد دارند و بیشتر مایلند نزد سلمانی مسرد بروند . اما من با کوشش تمام سعی کردم جای خودم را در میان آرایشگران مسرد باز کنم و اعتماد زنهارا جلب کنم و خوشحالم که در این راه موفق شدم و در حال حاضر شاگردان زن زیادی دارم و تصمیم دارم این شغل را که کاملاً زنانه است و متأسفانه امروزه بیشتر بدست مردها اداره میشود با تنصاف زنهار در آورم .
الکساندر : من از بچگی بمو و آرایش آن شدت علاقمند بودم و این علاقه من روز بروز بیشتر میشد تا اینکه تصمیم نهائی خود را گرفتم و در این رشته شروع بکار کردم . میتوانم بگویم دلیل فانی کننده ای برای علاقه ام باینکار وجود ندارد جز اینکه استعدادم در این رشته بیشتر از هر رشته دیگری است .
* چه هدفی را دنبال میکنید ؟
کاریتا : هدف من جلوتر و باز هم جلوتر رفتن است . دلم میخواهد زوری بالاخره بخائی برس که از کارم احساس رضایت کامل کنم و هرچه بیشتر امکاناتم را در اختیار مردم بگذارم . علاوه بر آرایش موی زن ، آرایش موی مردان نیز مورد توجه منست و فارگی باینکار هم پرداخته ام و برای مردها آرایشگاه مخصوص خودشان باز کرده ام . در زمینه آرایش صورت هم فعالیت می دارم و برای تکمیل وسایل آن بازار کار خواهم کرد .
الکساندر : هرگز نرزدنکی وظیفه ای است با تنصاف ، پرم و بخودش دارد که باید آنرا انجام دهد . من فکر میکنم بهترین راهی که میتوانم برای انجام وظیفه ام بسو احسن انتخاب کنم همین راه است که در پیش گرفته ام . هدف بعضی من پیچیده آوردن شیوه مخصوص در آرایش است . کاری که هیچکس دیگر نکرده باشد . روبره مرتبه میتوانم بگویم نوآوری هدف من و شیوه مخصوص من است .
* در رشته ای که انتخاب کرده اید تحصیلات مخصوصی دارید ؟
کاریتا : تحصیلات خصوصی ندارم



الکساندر آرایشگر اختصاصی «لیزیتور» تحولی بزرگ در بیستسال پیش موهای کوتاه و پیرانه که حالا بعنوان «تویکی» معروف شده است .



و آرایش را از راه تمرین ، دیدن و توجه یاد گرفته ام . ابداع مدل های جدید را هم مدیون استعداد ذاتی خود هستم .
الکساندر : من دوره عالی مدرسه هنر را ندیده ام و خودم شخصا تمام تاریخ آرایش را مطالعه کرده ام و بطور کامل میدانم سیر تکامل آرایش مو از زمان کلتوایاتر تا بحال چگونه انجام گرفته است .
* فکر میکنید آرایش مو در چه راهی پیش خواهد رفت و در سالهای بعد چه صورتی پیدا خواهد کرد ؟
کاریتا : هیچ نمیتوان گفت ، چون هر سال ایده های جدید بعضی من و سایر همکارانم میرسد که در حال حاضر از آن اطلاعی ندارم ، اما حدس میزنم که هرچه بیشتر بسوی سادگی پیش خواهیم رفت . الکساندر : من فکر میکنم آرایش موی زنهار در سالهای بعد برگشتی بدوران قدیم خواهد بود و مدلهای دوران گذشته بصورتی زیباتر جلوه گر خواهد شد . نموداش موهای «شینیون» و حلقه های ولوله ای است که از دوران «رسانس» الهام گرفته شده اند .
* برای زن سال ۱۹۶۸ چه مدل مویی در نظر گرفته اید ؟
کاریتا : زن سال ۶۸ زیباتر از هر سال دیگر خواهد بود و بطور بیسته ، آرایش موهایش کمی بی نظم و ترتیب و نامتقارن خواهد شد . بیشتر از این نیکویی چون میخواهم مدل سال ۶۸ تا زکی داشته باشد .
الکساندر : بطور واضح نیکویی که چه خواهد کرد . فقط بدانید که آرایش من باز هم تازه و جدید خواهد بود و مدلی را عرضه خواهم کرد که هیچکس انتظار دیدن آنرا ندارد .
* بنظر شما زیباترین موی دنیا متعلق بکدام زن است ؟
کاریتا : بنظر من زیباترین مو را «سوفیالورن» دارد و بخوبی هم از آنها مواظبت میکند و همین مراقبت دائم باعث زیباتر شدن موهایش میگردد .
الکساندر : در میان زنانی که دیده ام ملکه تایلند ، «سیریکیت» بهترین مو ها را داردار او واقعا از موهایش حفاظت و نگاهداری میکند و میدانم که داشتن مو های زیبا چه نعمت بزرگی است .
* دوباره مدل گیسوی «تویکی» چه و مد گیسوی «هیپی» چه میگویند ؟
کاریتا : مدل تویکی زیباست و لسی



داستان دنباله دار از : پرنده

کلبه‌ای آنسوی رودخانه

خلاصه شماره‌های گذشته:

(فراش) دختری تازه‌دم‌خند ساله‌شهری برای گمراه‌سین معطلات تابستان بود عاشقش یکی از قد اعظمش آن وهوای نور آذر تهران هم میبود. بهر معنائی مستند ازجمله بود. روزهای بعد از ختم‌سپردن میوه و میسب ها و جنگل به ماخاربا قریه میرسد کنار رودخانه‌شمالی ماهیان و مرغان میشتندخی کنجکای(فراش) را و سوسه می‌کند و سنگری از کنار آب می‌کند و بیچنگل آنسوه آنسوی رودخانه می‌رود. اینجا پسر مالک در محاور با تشنگی هند گسی خرگوشها را می‌کند ولی فراش مانع می‌شود همین برخورد پاشستانی ایهام‌پس میگرداند. مدتی بعد پسر از ساهمدلی وسفای فراش سواستفاده می‌کند و قصد رفتن دامن‌آورا می‌گیرد و می‌کند دانش یاره می‌شود اما فراش می‌گزید و تصمیم می‌گیرد مدتی بنگار برود. یکسال بعد فراش مجدداً بر عهدش می‌برد و با بیژن روزرو می‌شود. حسن حبیبی روز بیژن عمل کشف خود را انجام می‌دهد و سمراتک تصور می‌کند و بدخواه کش می‌گذرد عه جان‌منوچه می‌کند که در ابرارده‌اش بازدار شده وقتی این موضوع را با فراش در میان می‌کند. حبیبی می‌گوید گریه‌کان بیوی می‌چو آید می‌شاید. در ملاقاتی که با بیژن انجام می‌دهد جوان هوسباز او را از خود می‌راند و فراش ناچار می‌شود از شهر روزسرو شدن به پسر و مادرش فرار کند جامه‌دانش را بر می‌دارد و می‌گریزد و خانه سوار یک نانگن رفتن می‌شود. حسن گاوی رانده نانگن وقتی به محضرای او مطلع می‌شود می‌گوید متأسفانه ناچارم زانچلو اولین پایکند زانداوسری پیاده کنم و پشت زاندارها بیارم. زیرا میرسم سراکار مرا بگیرد. ولی هنگامیکه فراش نگرانی خود را از روزرو پسندیدش توضیح می‌کند و می‌گوید که احتمالاً پدر غیرتدم مرا می‌کند. از پیاده‌گین او اصرار حاصل می‌کند و دختر زریب‌شود و دریا با خود به هدایا می‌برد. استادش را نیز فراش آشنا می‌کند. پسرش او را می‌پذیرد و سه نفری یک‌همانشاه عزیزمن می‌باشند. و فراش دوخواه حسن گاوی زندگی تازه‌ای را آغاز می‌کند. حسن گاوی با او رفتار شرافتمندانه‌ای دارد و مادرش برای فراش مدرسی می‌کند. تا اوسری بدینا می‌آورد. در این موقع حسن درمی‌یابد که می‌تواند و مرتب برای آناهامه می‌سپرد. روزی یکی از دوستان حسن بدرخانه مراجعه می‌کند و حسن بیرون چند پسته هدیه پسرای فراش و مادرش را به بیژن می‌دهد و سمارش می‌کند که فقط خودش بخواند. حسن کجنگاوی فراش را می‌بیند و سبب نامه را بر می‌دارد و با تاق دیگر می‌رود. اینک بقیه ماجرا.

مثل سارق ناشی و تازه‌کاری که برای اولین مرتبه یزدی وارد خانه‌ای شده باشد نش می‌ازد و قلیش می‌تپد. دندانهایش از وحشت بهم می‌خورد و رنگ چهره را طوری باخته بود که گویی سردی مرک را روی گونه‌ها حس می‌کند. باز هم باکت را با نزدیک صورت بالا آورد اما یک لحظه چند لحظه، یک دقیقه، دچار درید شد. غل و خوشبینی طبیعی زنانه را به بند گرفت تا کنجکای خویش را قانع کند. بیش خود گفت:

— بن چه؟ یا به نامه‌ای وانه مادرش فرستاده. نخواستن من بهمیم نوش چی نوشه. این کار خوبی نیس که من می‌کنم خیلی زشته. اگر پیرزنه بنهه؟ اصلاً اگه حسن به چیزی نوشته باشه که غصه‌منو بیشتر بکنه چی؟ حالا که نمی‌دونم، حالا که خبر ندارم افلا خیالم راحت. بعد که فهمیدم. اگه راجع بن به چیزی باشه که بهم بر بخوره؟ نه. بهتر اینکه من اسفند صرف نظر کنو یا کتو بذارم چراش بر بخوام. بدینال این فکر چرخ می‌خورد و بطرف دره‌بین دو اطاق برگشت. حالا تصمیم گرفته بود که پاکت را بجای اولیه بازگرداند و بطور کلی از مطالعه آن صرف نظر کند لیکن باز هم کنجکاویش تحریرش شوزیر لب گفت:

— نه، هر چی هست اگه زودتر خبر بشم بهتره. لابد خیلی مهمه که وانه مادرش نوشته و سفارش کرده که بنه بچه‌های مدرسه بخونن. لابد مربوط بنه که نخواستن من بهمیم. لابد

دیگر مقاومتش تمام شد. خوشبخت‌داری‌اش درهم شکست و در حالیکه می‌کوشید باز کردن نامه هیچ صدای ایجاد نکند یا زبان محل چسپانیدن سرباکت را حس کرد و منتظر ماند که کاغذ نرم شود. یکی دو دقیقه طول کشید تا توانست با آرامی و با احتیاط پاکت را بگشاید. هیچ آسیبی بان وارد نیامد. دلت مثل سیروسره می‌جوشید. چه فکرهایی که نمیکرد و چه تصویری که ندانست.

— نکته توی تهران پدر و مادرمو پیدا کرده. همه چیز ارو باونا گفته. نکته عقب من می‌گردن. نکته به زاندار می‌خبر خبر داده باشه. تا کاغذ را مقابل صورت گرفت مغزش در عرض هجوم اندیشه‌های گوناگون بود. حالا از شتاب کلمات و جملات را می‌نمود و بدرستی نمیتوانست بخواند همان سطر اول را چندین بار مرور کرد. مقدمه نامه به احوالپرسی و ذکر مطالب بی اهمیت و معمولی گذشته بود. چند سطر پایین‌تر اصل موضوع شروع شد. موضوعی که نظر (فراش) کمال اهمیت را داشت و هر کلمه‌ای چون یکنی بر سر او فرو می‌ریخت و مانند خجری در قلیش می‌شت. حسن در کمال صراحت نوشته بود:

«..... البته ما بخاطر خدا (فری) را از تو رفتیم در خانه خودمان و نگه داشتیم. ابتکار پیش خداوند بی‌اجر نمی‌ماند چون اگر ابتکار را نکرده بودیم خود خدا می‌دانست که الان چه سرنوشتی داشت اما آنروزها من متوجه اهمیت ماجرا نبودم. من جوانی هستم که بالاخره باید زن بگیرم و خانواده‌ای تشکیل بدهم. وقتی در مشهد بودم با خانواده‌ای آشنا شدم که دختر دم بختی دارند. اسمش صدیقه است. نوده سال دارد. دوازده کلاس درس خوانده و حالا هم در خانه خیالی می‌کند. دختر نازک و قشنگی است و من یقین می‌دانم که شمام او را می‌پسندید. گل این دختر همان روز اول که او را دیدم مرا گرفت. از خدایانها نیت از شما چه پنهان که یک دل نه صد دل عاشق شدم. فکر کردم او را این نمیدهند چون همانطور که گفتیم دوازده

کلاس درس خوانده اما وقتی بوسه‌بیک از همکارانم که قوم آنهاست خواستگاری کردم فوراً پذیرفتند. آنها حرفی ندارند ولی قرار شد که بوسیله‌ای در کرمانشاه اطراف من تحقیق کنند. حق دارند چون نباید دخترشان را چشم‌پوش سه یک غربی بدهند و به غربت بفرستند شاید من آدم خوبی نباشم. خودم میدانم که همه اهالی کرمانشاه پشت سر من خوب می‌گویند. مسئله‌ای که تازه بنظر من رسیده اینست که اگر بنفشد بن تازه‌زنی در خانه ما است چه فکر می‌کنند؟ از شوهرهای مشهوری که به مشهد می‌آیند چست رنجسته شنیده‌ام که دروهمایه چون نمیدانند فراش کیست گمان می‌برند بچه او مال من است. آنها چا می‌دانند. ما هم اگر بودیم همین فکر را می‌کردیم. خدای ناکرده اگر این شایعه بگوش پدر دختر برسد چه می‌کند؟ من چطور میتوان ثابت کنم که این بچه مسلمان نیست و محض رضای خدا او را بخانه آورده‌ام و نگهداری می‌کنیم؟ پس نه‌جان تا دیر نشده به فکری بکن. یک نقشه‌ای بکن. من خودم از فکر و خیال شه‌خواهم نفیبردم. تا صبح اگر هم بخوام خوانهای جسر و پیرت می‌بینم و توی رختخواب می‌نشینم تا هوا روشن شود. از طرفی خدا را خوش نمی‌آید که این دختر رنج‌کشیده را از خود برانیم و دوباره در این شهر و آن شهر و در کوچ و خیابان سرگردان کنیم. این که نمیتواند با یک بچه‌رامزاده پیش پدر و مادرش برگردد از حمایت او کوتاهی کنیم بهمان جانی رسید که اول کار میخواست برود. دیشب خیلی فکر کردم و بالاخره عظم باینجا رسید که شما دست بالا بزنید و در همان حوالی اطاقی برای فراش اجاره کنید. در یک خانه مطمئن که جوان عرب و همسایه مجرب در خانه باشند. ملا خانه (آقا رمضان) (دانشی بدالله) خوب است. زندگیش بداللهه بهتر از شما نباید زن مهربانی است. اسب زندگی هم بهتر خوشی و بچاش هر چا لازم دارد بدید. بنهم نویسیده که از اینجا بفرسم. خرجی‌اش را من میدهم. شما باو سرزنید مهم انشاءالله نمیداندا اگر سر و سرانجامی گرفتیم، به کرمانشاه آمدم.....

در دیدگانش فراش چنان سرک‌شودید و کسله چشمش را بر سر کرد که راه نگاهش را گرفت. دیگر چیزی و جالی را نفیدید. نزدیک بود از فشار بغض خفه شود. زانو‌اش می‌لرزید. توی رختخواب بل بچاش که در خواب خوشی غوغا می‌خورد نشست. نمیتوانست بنشیند. شاید افتاد. بالش را برداشت جلوی دهان نهاد گرفت. پیش خود در دسینه بالش خالی می‌کرد و از شدت اندوه و بیهوشی آن گاز می‌گرفت. بالش صدای اورا خفا می‌کرد و صدای فریادش را فقط خودش می‌شنید. فریادی که در سینه طوفان زده‌او چون صاعقه‌ش می‌می‌دانش. گریه می‌کرد. گریه می‌کرد ولی نمیتوانست افکار منطقی داشته‌باشد. اندیشه و تصورش مانند فیلم سینمایی بود که صد تصور با هم مطالعه نداشته‌باشد. فیلمی که تصویر را قبل از بخش صدا متعکس کند. درشت بلکهای بسته‌اش که از چشمه اشک شسته میشد چهره همه کسانی را که در فیلم زندگی او نقش داشتند میدید. بیژن، پدرش، مادرش، عجم‌جان آقای مهربان بخشداد، سر کوچکش و بالاخره حسن گاوی و نه. نه که در آن اطاق خوابیده بود متوالیاً تغییر می‌کشد. صداها را نیز در محفظه خیالش می‌شنید. صدا های آنها را و بالاخره صدای بیژن را. تصمیمی در آرزو که او را می‌فرست و وعده ازدواج میداد. چه فریبی! چه نیرنگی! و چه سرنوشتی! بان پیروز و آن مرد نیساک نفس غول بیکر دل بسته بود. حالا هم آنها او را از خود می‌رانند. وای چه دردناک‌است گاه‌گاه بودند و بی‌نرم بودند و سرار دیگران بودند. گناه. گناه. استخوانهایش زیر بار سنگین گناه خرد میشد و خود صدای شکستن آنها را می‌شنید. بارها این صدا را شنیده و باز، فریادی دیگر، رور دیگر، آه امیهای دیگر از خود انسانی تازه ساخته بود ولی این بار صدای شکستن فروریزش دیگری را نیز تشخیص میداد. خوب دقیق شد. در خوشی، در ضعیف، در رنجش و در کمالات تأسف‌دیرات که شخصیت نیز می‌کند. درد می‌شد و ذرات آن در تاریکی دره عمیقی که بعقب آن دسترسی نیست ناپدید می‌گرد. دل جلد لحظه پس از مطالعه نامه دریافت که از شخصیت، شخصیتی که با ساجد و شجاعت و سرشتی آرا حفظ کرده و تا آنروز نگهداشته بود چیزی باقی نمانده است. استخوان تشنه جوش می‌خورد و ایتام می‌پذیرد اما دل تشنه هرگز بهبود نخواهد یافت. دل‌انیز شکست و درد این‌دل‌شکستگی بیشتر بود. خیلی بیشتر.

تا با نماز صبح بیدار نمیشد. کاغذ پاکت را کنار پتر رها کرده، برگشت.

بالش را در جای اولیه نهاد و از سینه‌روی تشنگ افتاده و باز دهان را روی بالش‌فرار داد و های‌های گرفت. گریه فریادش که در سینه بالش کشید، بگوش هیچکس نمیرسید. بخود می‌انیدید:

— پیش از اینکه خلیفم بکن باید برم. خودم برم بهتره. فرصت ندمم که نه دستم بگیرم و مترجمانه از این خوله که هیچ حتی برای زندگی توش ندارم بیرونم ندازم. میرم. اما کجا میرم؟ پیش کی میرم؟ کی بن محبت می‌کند؟ هر کی میرم برسه نمیتوانم از لذت بگیرم، می‌خواه‌آخوشو بر بکنم و بعد که از دم سیر شد دوم می‌ندازم. آدم خوب خیلی کم پیدا میشه. وقتی دوم انداخت ناچارم برم سراغ یکی دیگه. اوتوم همینطور. اونوقت. اونوقت به مدنی که گذشت. ای خدا، ای خدا چو من بن کمال کن. آخه من گناهی ندارم. من که کاری نکردم. ای خدا نم ونا آمیدی دست بدست هم‌داده و می‌خواستند فراش را خفه کنند. خواب بی‌پایانی شافت و او را از مرگ‌درو برد. خواب کشف و ناخوشایندی او را در ربود و دوساعت بعد که وقت شیر بچه‌را رسید و صدای گریه او برخاست بیدار شد. برای اینکه صدای طفل تن بیدار نشود، دست و پسرش را زیر پستان گرفت و او را آرام کرد. در همان حال دست دراز کرد و کاغذ پاکت را برداشت. دیگر به خطوط نامه نگاه نکرد. رفتی مطالعه بقیه آن داشت. نتوانده می‌دانست چه نوشته. او نیز تصمیم خود را گرفته بود. ایسن تصمیم در یک کلمه خلاصه میشد. «میروم». حالا کجا و به چه وسیله و بچه‌ای امید آخوشش هم نمیدانست و نمیتوانست بان سؤال جواب بدهد. مهم این بود که قبل از تحمل سخت از آن خانه برود. کویوچو همانطور که پستان مادرش را می‌کشد و مایه کم رنگ شیر از گوشه‌های دهان غشیه‌ای‌اش بیرون می‌زد، تبسم می‌کرد و بیرونی مادرش می‌خندید. درست زیر چراغ سقف اطاق قرار داشت و نور چراغ دیدگان تشنگ و خواب‌آلودش را می‌زد. (فراش)

بروی او. به لشد معصومانه او حیره شده بود و فکر میکرد و هطرات اشک از دهنه بگونه و از گونه پچینه وار و از سوی چانه‌روی هداق قشقه وسبه پیراهن خودش می‌پشتید. مجدداً بچه بخواب رفت. فراش او را در پسر قرار داد و با کتک لغات باک حبه قند سرباکت را چسباند و آنرا بر بالی در جای اولیا گذاشت. در همان آن مدت نه روی شای دلانه خوانده بود و نمیر می‌کشند.

آفتاب. چست به دردناکی سیر او گشت و فردا چه روز باریک و سیاهی بود که رسید. شب و روز حادثه و شب و روز سرنوشت‌ش و روز و تصمیم. به نسخه‌اش را مثل هر روز با اشها خورد. راجعه به حسن حرف می‌زد و هدایایی که بیژن فرستاده بود. مادر از هدیه فرزند خوششود حتی اگر یک تل پوک باشد و چو این هدایا علاوه بر برابر محبت یعنی دیگری هم داشت. می‌رسانید که حسن سالم است و خود این مفهوم خوشنودی بیشتر پیروز را بس می‌شد. اوضاع سه حسن حرف می‌زد. غرق شادی بود تا بایان صرف صحانه توجه داشت که فراش عین و افسرده است. حرف نمی‌زد. دیدگانش متورم و بی‌آلود گردیده و روی شمای شش‌اش او غبار سیاه اندوه نشسته.

صحانه را که تمام کرد یک الهی شکر لای حمله ناخامش گذاشت و بدیوار تکه داد. جمله طوری بود که فراش می‌بایست جوابی بان بدهد یا توضیحی اضافه‌کند لیکن او با یک شانه بدیوار و بیرونی نه کنار می‌نمود تکه داده. دسپارا روی هم نهاده و تکی فکلی خیره شده بود و فکر می‌کرد. پیروز رسید:

— فری. چه آه خرافای من گوش نمیدی؟
— او نبود آمد. بی‌خجاری آهی کشید و پاسخ داد:
— هیچی مادر. دارم فکر می‌کنم. مثل اینا که به‌خودمدم سرما خوردم سرم درد می‌کنه.
— هوا سرما درده داره. به آسیرین بخور.
— ولا‌الله فراش خوش اضافه کرد:
— امروز من میرم خرید. خودم پرات از بازار می‌خرم.
(فراش) از سم کله بیشتر سؤال می‌پچ نشود که «متشکر» گفت و جمع‌ب آوری و از کلبه جای و صحانه برداشت و دو سه دقیقه بعد از اطاق به آشپزخانه رفت. در راست باز هم بدیوار تکه داد. چورتن میان دو کت دست گرفت و در اندیشه‌های دور و دراز غرق شد. خیلی بی‌خود شش‌آورد که گریه نکند. از تصور دردت‌ری و سرگردانی. از تصور ترک آن خانه و مادر حسن گاوی که باو این فراوان داشت. از تصور سبب و تارتیکه که انتظارش را می‌کشید می‌ازید. دلت میخواست صدای بلند گریه کند اما سبب فشار می‌آورد و از فروریختن اشک احتراز می‌کرد.

وقتی استکان نعلبکی‌ها را شست و از آشپزخانه بیرون آمد مادر حسن چادر سیاهش را بر سر کرده، سید را بدست گرفته و مسلماً نامه را نیز در دست گذاشته بود و قصد خروج از خانه را داشت.

— ناهار آب‌گوش می‌خوریم. گوشت آب‌گوشی می‌گیرم. شامم برنج بدیس. گرچه من یاد می‌کنم. بدسبب برنج نفع می‌آره.

— راستاً در کوچ که رسید برگشت و به فراش گفت:

— مراقب بچه‌باشی. نمی‌خواهم طری‌اش دم بشوری. صبر کن تا من برگردم. و بالا‌الله رفت. او به پسر کوچک فراش که این روزها واقعا شیرین و دوست‌داشتنی شده بود علاقه بسیار داشت. شاید پیش از بوه خوشی از او مراقبت می‌کرد. بارها گفته بود: «این بچه واسمن بدلتخونی شده. اشالا رنده می‌بونم خودم زشت بم.»

(فراش) خود را با تاطق رسانید و چون می‌دانست دیگر با مادر حسن روزرو نمیشود آزادانه گریست. پسرش صدای گریه‌ها را روی را برگردانید. از مادرش صدای شنیده بود که نمیتواند تشخیص‌دهد خنده است یا گریه. به نعلید او و با از شادی جمع کوتاهی کشید و دست‌و‌پای چاق خود را تکانداد. فراش بیه را روی سینه بچا کشید و با شاد به‌جمع کردن جامدان و لباسهای خودش و پسرش مشغول گردید. نقشه کار را فلا طرح کرده و تقریباً همه چیز را آماده نموده بود وقت زیادی صرف جمع‌آوری وسایل ضروری نک سفری‌دهد ننسید. او نمیخواست هر چه در این مدت برای او خریده بودند هدر برد. هم بارش سنگین میشد و هم بیشتر خود را ندیون حسن و مادرش احساس می‌کرد. آنچه که لازم داشت و می‌دانست تا مدتی نمیتواند مانند آرا تهیه‌کند در جادان نهاد. به‌یادش بر لباس گرمی پوشانید و او را در قنداق بست. دیگر کاری نداشت چراغ‌تکه نامه‌ای برای حسن و مادرش بنویسد. کاغذ و قلم را فلا فراهم آورده بود. بالوشش را رویتید. چادر سیاهش را نیز در دست گذاشت. دم درگاه اطاق که روشن‌تر بود و آفتاب می‌ناید نشست و نوشت:

«حسن آقا. مادر. تصادم این نامه را برای کداملک از شما دوستر که مثل فرشتگان خدا خوب و مهربان‌هسید بنویسم. هر چه هست از مصون این نامه هر دو نفر تا یک ماه مطلع شوید. بعین در این باره شش‌علی که مرتب مضمونم بر سرش می‌خوابید. کرد اما اگر خود را بجای من بگذارید و واقعا حس کنید که درای خانه چندتر مراحم وانگل شتم اصف‌بدهد که عیال خطایی نکردم.»

قلم را از روی کاغذ برداشت. با آسین بالونی که بن کرده بود اشک دیدگانش را سرد و برای قطع گریه‌بش برین را بدندان گزید. او دسبر درس‌خوانده و باسواد بود و برخلاف (رحمن‌گاوی) خوب می‌توانست اندیشه‌اش را روی کاغذ بیاورد. چند لحظه‌ای فکر کرد و نا بهرین کلمات را برای بیان‌توانمف خویش بنامد. باز هم نوشت:

«کار بسیار زشتی کردم که نامه‌ی بچه‌نامه شما را بنادران خودم. ابتکار را نیمه‌بست کردم و بن گریستم. به آرا بیکه چرا می‌می‌خواهید مرا از این خانه که حبی با بچه‌های دیوار آن انس بی‌نامه‌ور کنید بلکه از بح بد خویش نالدم و پیش خدای مهربان گریستم. حق‌هس‌است. بعول معروف در دنگ باز است

این مدل‌ها را تماشايشان كنيد.

بنوايشان گوش فرا دهيد.

آزمایشان نماييد.

وسپس آن مدلی را كه می‌پسنديد خريداري كنيد.



MR-151 ۱۵۱ - آر ۱۵۱
۵ اینچ ۴ باریق و باتری کار میکند - ۳ سرعته

MR-800 ۸۰۰ - آر ۸۰۰
۷ اینچ سه سرعته - استرئو فونیک

MR-929 ۹۲۹ - آر ۹۲۹
۷ اینچ ۲ - ۳ سرعته

MR-939 ۹۳۹ - آر ۹۳۹
۷ اینچ ۳ - سرعته

MR-999 ۹۹۹ - آر ۹۹۹
۷ اینچ - سه سرعته - چهار بلندگو

از سری کامل دستگاه‌های ضبط صوت سانپو در فروشگاه‌های دادپو و لوازم خانگی دیدن کنید

صدای سانپو همچنان انگیز است

SANYO

SANYO ELECTRIC CO., LTD. OSAKA, JAPAN.

سانپو الکتریک تریدینگ کمپانی لینید، اوزاکی-۳ ژاپن

سانپو

شماره صد و چهل و هشتم

شیک پوش مدرن یا صرفه جو..؟

چنانچه هر يك از این صفات یا تمام آنها در شما جمع باشد خانه پر كنایز پوش هستید چون هیچ جورانی دوام شیک و پر از لذتی جوراب معروف پر كنایز را ندارد - پر كنایز با پاشنه پادشاه پاشنه دار تنگای متنوع و جالب منجمله فرزه آن كه معروف به «كارپس» میباشد لذت صاحب بودن پر كنایز را در شما دو چندین مینماید پس چطور است كه همین امروز يك جفت آنرا آزماییش فرمایید.



فروش در نمایندگیهای آوند و خانه‌ها و فروشگاهها

بدون رژیم - بدون دارو - بدون ورزش - بدون خطر با تخمین
مردمانی که ارادت به ساختن انگشتان دراز و باریک است

گارمنت بومین ایدال برغانم و آقا
Slimming garment
STEPHANIE BOWMAN



نماینده انحصاری در ایران: آگاس ستر شاپ در خیابان تخت جمشید تقاطع ۶۸۱۰۱
برابر بزرگ: (تلفن ۶۷۸۲۳) مخزن ۶۷۸۲۳

سردرد

بقیه از صفحه ۲۸

نیست، اما گاه بگاه جای خود را عوض میکند و بیست دیگر هم منتقل میگردد. هنگامیکه میگرن با وجع خود میسرند ممکن است پس تهوع و یاسه‌ها (دل‌آشوبه) همراه باشد. سپس درمیتدی که بدین ترتیب فقط در یک سمت سر بوده، ممکن است تمامی سر و صورت و گوش را فرا گیرد. یعنی اوقات این سردرد تا چند دقیقه و یا برای اوقات تا سه چهار روز طول میکشد. گاه نیز ممکن است با شدت شروع شده و شب خود بخود برطرف شده باشد. درعین حال سرد می‌گردد که تاکنون مکرر دریاورد آن شیده‌اید و بیماری از مردم از آن وحشت میکنند مصیبت اصلی نیست، بلکه فقط آزار دهنده سردردهای مکرر است. تشکیل میدهد. شایع‌ترین سردردها سردرد «عصبی» است که دریاوردی موارد سردردها انقباضی معروف است.

در مرحله اول میتوان منبع سردردهای تشنجی را انقباض عضلات گردن و سر دانست. سردردی که بدین صورت دچار می‌شود بیشتر در قسمت جلو صورت، یعنی ناحیه چشم، پیشانی، استخوان بالای بینی و قسمت جلو شقیقه است. این قبیل سردردها، اگرچه طولانی‌تر است ولی به شدت سردرد های میگرنی نیست. نکته دیگر اینست که سردردهای مزبور برای زنان دردی بیشتر از مردان دارد و ممکن است بدت آنها را زمین گیر کند.

کرونی از متخصصان مربوط میگویند این نوع سردرد ممکن است بهنگام بر خوردن زن با مثلهای حل نشدنی بدو نت دهد. وقتی در برابر مشکلی قرار میگیرد که

آشپزی

بقیه از صفحه ۲۹

۶ - قالب را از فر در آورید و پس از پنج دقیقه با کارد بپور کیک بزنید و الاک رویش قرار دهید و آنرا با سفت برگردانید. و پس از اینکه خنک شد کیک را در دیس بگذارید و رویش کمی خاکه قند بپاشید.

دسر شکلات

۳۹۰ گرم شکلات ساده تیرین
۶ تا تخم مرغ
۵۰ گرم کره
نصف فنجان خامه
۱ - شکلات را خرد کنید و در کاسهای بریزید و این کره را در ظرف آبجوش قرار دهید و بگذارید حل شود.

۲ - کره را در شکلات بریزید و با قاشق چوبی بهم بزنید تا مخلوط شوند.
۳ - زرده تخم مرغها را بهم بزنید با مخلوط شوند و در مخلوط شکلات بریزید.

۴ - سفیده تخم مرغها را با سفید زنی بزنید تا سفت شود. و در مخلوط شکلات بریزید و بهم بزنید و در یخچال یا محل خنکی قرار دهید تا سرد شود.

۵ - خامه را در کاس کوچک بپزید و با سفید زنی بزنید تا سفت شود. بکافتن خاکه قند بپاشید و بهم بزنید و روی مخلوط شکلات بگذارید و روی آن بکافتن مربا خوری شکلات رنده کرده بپاشید.

درمان حاقی دکتر طامری تلفن ۹۱۴۱۶ پذیرائی عصرها با تعیین وقت قبلی

دکتر قیصر

متخصص فیزیوتراپی از کیهان
درمان مایه‌ها - درد های عصبی -
عصبانی و رماتیسم - سیناتیک
تخصص جراحی و جراحی‌های
تلفن ۷۲۵۶۱۴

با سابقه - معروف - مطمئن آموزشگاه ماشین نویسی ربانی شاد آباد مقاص سینما حافظ تلفن ۳۷۱۳۵

زن و مرد در برابر چنین کثافت همه گیری بی برده‌اند، بیچاره جویی و سعی پرداخته و داروهای تازه‌ای برای مقابله با آن ابتکار و اختراع کرده‌اند. نگذار! که همه زنان باید بخاطر پشیمانی اینست که هر سردردی زنگ خطر برای آنهاست که زندگی و آموزش را سخت می‌گردد! زنگ خطر که میگوید فشار زندگی روزانه آنها از حد متعارف تجاوز کرده‌است. گذشته از داروهای که برای مقابله با سردرد بکار میبرند، باید این کارها را هم کنید:

● بخودتان برسید. حمام گرمی بگیرید و دراز بکشید و یا با لایق از بدن قرار دهید.

● موسیقی ملایم و دلنوازی گوش دهید و تفریح‌های ورزشی آرام و ملایمی بپذیرید.

شماره صد و چهل و هشتم

شماره صد و چهل و هشتم

صفحه ۴۴

صفحه ۴۵

محصولات ناسیونال برای زندگی بهتر



باتری های ناپ ناسیونال دو برابر بیشتر عمر میکند.



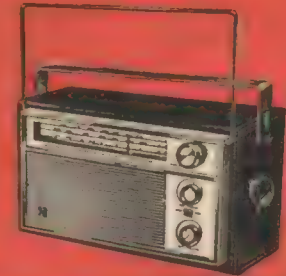
رادیو گرام جدید ناسیونال مدل S. G. 859 چهار دور، برق و باتری دارای سوزن سرامیک.



گرام جعبه فلزی برق و باتری اتوماتیک با سوزن سرامیک که هرگز خراب نمیشود.



ضبط صوت ترانزیستوری ناسیونال با برق و باتری در مدل های مختلف.



رادیو ترانزیستوری ناسیونال چهار موج کامل و قوی با جلد چرمی، با برق هم کار میکند.



تلویزیون ناسیونال سه بلندگوی صفحه روشن و بدون ارتعاش.

نایبده انحصاری شرکت تجارتي کوفرد

نایبده انحصاری شرکت تجارتي کوفرد
نایبده انحصاری شرکت تجارتي کوفرد
نایبده انحصاری شرکت تجارتي کوفرد

نمایندگان ناسیونال در استان های آذربایجان شرقی و غربی آستانه تبریز - خیابان بهلولی. تلفن های : ۲۵۷۰ - ۲۶۰۱
فروش در کلیه فروشگاه های بزرگ تهران و شهرستانها.
از شهرستانها نماینده فعال و معتبر می پذیریم.

عشقی که بار تلخ داشت

بقیه از صفحه ۲۲
زن، پرو بیرون، دیگر بانجا نیا.
اسم مرا هم بر زبانت نیاور، فهمیدی
دیل...؟

دیل شروع باتماس کرد، «خواهش میکنم، دیگر راجع به عشقم چیزی نمیگویم، اما ترا بخدا بگذار گاه گاهی ترا ببینم و با تو صحبت کنم. راجع به چیزهای دیگر. تو تنها کسی هستی که احاسات مرا میفهمی».

سرم را تکان دادم و گفتم: «نه. من اشتباه کردم که زیادی بگو رو دادم. من دلم برایت میسوخت و میخواستم تو کمک کنی، اما تو داری میبینی زندگی مرا تباہ کنی».

نگاه عجیبی بمن کرد و ناگهان پشت بمن کرد و با عجله برگشت و از در خارج شد. روی صندلی نشستم و همانطور خیره بدر نگریستم، از یادآوری حرفهای این پسر جوان که ممکن بود تمام زندگی مرا در هم بریزد و شلم را از دست بدهم دیوانه میشدم.

روی میز خم شدم و سرم را در میان بازوانم گذاشتم. من نمیتوانستم بار دیگر رسوا شوم و مورد تهمت مردم قرار گیرم، اوه خدای من... خاطرات گذشته چون فیلمی از جلو نظرم میگذاشت.

من تنها فرزند پدر و مادرم بودم. هنگامیکه آنها میانه سن و کامل بودند، مرا بدینا آوردند. بدلیل زیادی نشان افرازی، سرد و بی روح و کم حوصله بودند. هیچ نشاطی در وجودشان نبود. من دختری بی احساس و خشک بار آمدم. هنگامیکه به سن بلوغ رسیدم صورتم پراز جوش بود. هیچ وقت نمیگفتم دوستی برای خودم پیدا کنم. پسران هم کمتر بمن توجه میکردند و هیچ وقت مرا بگردش نمیدروند. حس میکردم پدر و مادرم از اینکه من مورد توجه پسران نیستم خیلی خوشحالند. از اینکه پسرهای محل اسباب زحمتی برایشان تولید نمیکردند بسیار راضی بودند.

در بیست و یک سالگی دبیرستان و سپس دوره تربیت معلم را تمام کردم و شروع بکار کردم. از آن بعد وضع ظاهریم بهتر شد. جوشهای صورتم دیگر از بین رفته بود و پوستی شفاف پیدا کرده بودم. باوجود اینکه قیافه ای نسبتا زیبا داشتم باز هم خجالت میکشیدم و از مردم کناره میگرفتم. همیشه خیلی تنها بودم.

تا اینکه «دیل ریارد» بر زندگی من قدم گذاشت. او گاه گاهی از طرف مدرسه دعوت میشد تا شاگردانی که احتیاج به نصرت روانی داشتند مورد آزمایش او قرار گیرند.

روز اولی که «دیل» را ملاقات کردم احساس هیجانی در قلم نمودم. او مرد قدبلند، و سبزه و باشعانی گمرا بود. صدایش طنین خاصی داشت. هر وقت سر کلاس من میآمد، احساس میکردم گویی اختصار سرخ میخوم و حالت تشویشی پیدا میکنم و رفتارم مثل دختر بچه های بانسزده ساله میشود.

شکی نبود که «دیل» از ملاقات با من که معلمی تازه کار و جوان و ساده بود لذت میبرد و بی میل نبود مرا هم جزء فوجان گلشنانش حساب آورد.

قبل از اینکه کارش در مدرسه ما تمام شود، یکروز از من خواست کرد تا با او بگردش بروم. اما یکی از معلمان

بقیه در صفحه ۵۹



شامبو گلمو باز رده تخم مرغ
برای تمیزی در خشنده گی و تقویت موی سر



شامبو گلمو
در بسته بندی
شیشه ای، لوله ای، بالشی

Schwarzkopf



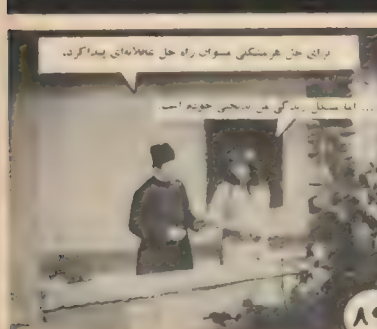
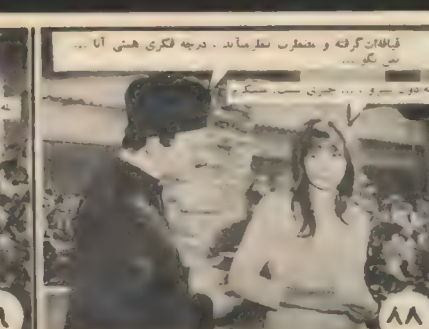
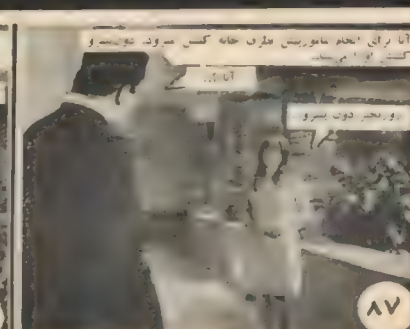
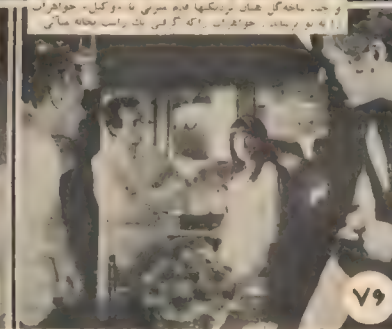
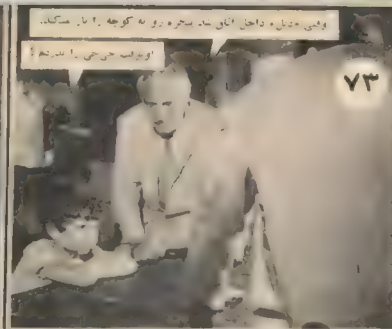
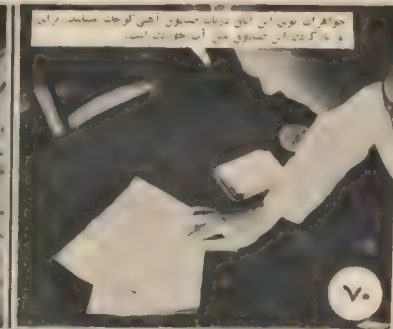
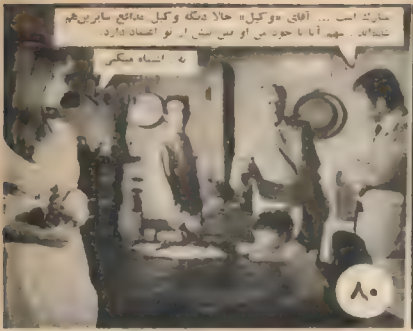
کلاسراشیرین و شیرین شورت بند

کافتر سهر و زانو - ازل شاه آبادی تهران - طبقه پنجم ۳۵۹۹۳

دکتر علاء الدین خطیر
چشم پزشکی و جراحی
خیابان ولیعصر، مقابل بیمارستان امام خمینی

قسم سوم

دو مرد در آن جوان فریاد می‌کردند که دختر جوانم نام آنرا آفریند چون ساخته بود دردی و اندام می‌گرفت. آنرا بعد از انجام ششرف و در کتب انگلیسی را بیابید که بیوه متوجه می‌شود که بیوه عشق او بیانات می‌کند تصمیم می‌گیرد با کارکنان بیوه که را نکند و می‌بردند آنرا از همسران می‌بندند اما این اقدام را می‌شود. بیوه که آنرا بیوه را بعد از برای احرار نتمه‌ها او را موقتاً با می‌بازد. آنرا که خود کوکش را از دست داده باز بیجه علاق پیدا می‌کند. بگردد بیوه با همکارانش خانه آنرا می‌آید و نقشه زندی جواهران خانه کشش را طرح می‌بندد.



A black and white illustration of a woman in a dark dress standing on the left, holding a book and a quill, looking at a large, open book or scroll that fills the center of the page. A small potted plant is on the right.



کلاقتز شتوف ویرتال آلبر فلد آلمان

برده‌ها اولین تأثیر را بر آنان میگذارد. برده‌های دیون را انتخاب کنید تا با طرح‌های مدرن یا کلاسیک خود جلوه‌گر دگوراسیون و مبلمان منزل شما گرد. رنگ برده‌های دیون بی‌س‌اثر بارستشو چون روزاول درخشان و زیبا است دیون بی‌س‌انی شسته میشود و احتیاج باطو ندارد در مقابل آفتاب، دود آبخیزخانه، دود سیگار و نور آفتاب مقاومت میکند. برده‌های دیون از نیم‌عرب دیون آلمان در ایران تهیه میشوند.

● علامت تجارتی ثبت شدہ متعلق بشرکت سهامی کلانتز شتوف ویرتال آلبرفلد آلمان

رفع : سریع چاتی با تضمین
 و غریبش از ده چینیای گور و اطراف
 چشم : خطا شب انعام .
 و فستقزی بیانی نهال
 محض . ۴۲۵۱۰



پوست و موی سر
دکتر مرتضی سرفراز
بان شمیران - سیدخندان
بذرائی : صبح و عصر

چون صورت در مان در دست
که لب و لعل در پای پست
و چشمش در صورت گشته
پایان تخت عرش است

واکسیناسیون باستور
بیشتری و درمان
بیماری های واگیر کودکان

دکتر نوبان
مصرها - دروازه دولت - تیش
روزولت تلفن ۷۵۶۵۲۷

«بل» بوضیح داد که زنش اورا نزل کرده و تقاضای بل کرده است. و اضافه کرد که زنش مرد پولدار را باو ترجیح داده و رفته است. بعد از گفتن این جملات بود که سنشایان را بدور کرم حلقه کرد و ادامه داد: «ایو... عزیزم من و زبم هرگز باهم خوب نیست بوده ایم هماغسکه تو با او ازدواج کردی. خیلی جوان و خام بودم و نمیدانستم می عقوقا می عیبت.»
و من ویز از آن بل با افلاطانی مخصوصه ای می کردم. «بل» عیدت داشت که محتشاه بون افلاطانی ما حفظ نگاه داشت. او می گفت: «منی افتخار می کنم که با تو آشنا شدم و دوستی من برای خیلی ارزش دارد. اما چرا نگذاری مردم مرا تحریف و برابری کنند. نگذار کار من و زبم بکمره شود و من آزاد شوم. آنوقت ...» و من صد و شصت و شش حالت خاصی بنفوس می کردم و می گفتم: «آنوقت بهم بداند توام.»
گفت که تا چه دوست دارم.»
من چند دقیقه و نیمه بودم که حرفهای او را باور کردم. دوا را آشنائی و من ویز نگاه کردم. گاهی به رستوران خوابی که خارج از شهر بود می رفتم. مردم زیادی را دیدم می کردند و گاهی برای یوشین جان با قهوه به آپارتمان او چک او می رفتم.

وَضَرِ قَافِیَه عَوضِ شَدَه بُوَد، بَیْشَر بَه بُوَد
مَیْرِسِیْم. لِیَاسِی هَای تَازَه مِی خَریْم و سَرم
را دَرس مِی کُرد. مَآئِد زَنی مَظْشَن رَآه
مِی رَفت و از اِیْن کِه کِسی هَم پَیدا شَدَه بُوَد
کِه مَآ تَحْصِین کُند و زَبَانِیْم رَا بَستَاید،
بَه بُوَد مِی بَایْست. حَآلَا دِیْگَر خُود رَا جَزی
وَمِنْ اِیْن دُنْیَا بَزرگ مِی دَانِست و مَثل
دِیْگَران زَنَدَگِی مِی کُرد.

اما ، ناگهان همه چیز عوض شد .
فرهانی که «یل» من زده بود همه
دریغ از آب درآمد . زنش تقاضای
طلاق نکرد بود . او با شهر دیگری رفته
بود تا مادر برقرار راجلات کند . او از
مدتها پیش برقرار غورشی ظنین شده و
از تعقیب میکرد و جریان ملاقاتهای
پنهانی ما را همیشه و با دلایلی که بافت
آورده بود ، بداندگاه شکایت کرد و وکیل
از اعلام داشت که علت جدائی آنهاست
«خانم تولیت» معلم مدرسه ایست که «یل»
در آن تاجردها را آرمایش میکند .
تنها چیزی که از این عشق لغتی
حاصل من شد این بود که آبرویی رفت
و مرا از مدرسه بیرون کردند . «یل»
هم دیگر برآمده نیامد . پدر و مادرم هم
دیگر من توجهی نداشتند و به چشم یک
گشکارک پسر مینگریستند . و با اینکه
رابطه کاملی بین من و «یل» در میان
نمود مرتب بمن پسر خلی بد قضاوت
میکردند .

شهر خود را ترک کردم و به «مورلند» واشنگتن آمدم. در آنجا با آقای «مورگان» که رئیس یک دبیرستان بود صحبت کردم. همه چیز را برایم برایش تعریف کردم. آقای مورگان که درامد قابل مسمی بود سرش را تکان داد و گفت:

« پرونده شما نشان میدهد که مصلحتی
خوب و جدی بوده‌اید. من شما فرصت
میدهم که بار دیگر شایستگی خود را
نشان دهید » و سپس نگاهی طولانی به
لطفا ورق بزنید

است که نگردد. خواجهد دید مثل رات گریه از سوراخ باری
 ۲۰۹. او را یک نفر مان است.

۶۰۱

دنباله دارد

استاد شاهید که حاصل مسکنی است پیر روحانی

۹۲

میلش باشد. منک است خواهش که مرا بالان نام داشت که

O. ~~trio~~

عشقی که بار تلخ داشت

سرایی می انداخت و اضافه کرد: «اما شما احترام منکم که پس از آنچه برایتان اتفاق افتاده، باید در رفتار و کردارشان دقت بیشتری بنمایند و بیش از معلمهای دیگر مدرسه مراقب خودشان باشند.» «سین دسم را شرد و اضافه کرد: «تنها گناه شما در آن مورد این بوده است که ما مدرسه که نمیشناخید و باواطمینان نداشتید دوست شما و باو اعتماد کرده‌اید.» از آن بعد من در مدرسه «مورلد» شروع پندرس کردم و بار دیگر دردیدیایی نهایی خود فرو رفتم. حالا تا نعل جدیدم مسواکم آنرو از دست رفته را بدست آورم ولیاف خود را ثابت کنم.

«دیل» میگفت: «باعتماد زندگی میکنم. او مرا دوست ندارد، هرکاری میکنم که محبت او را جلب کنم فایدهای ندارد.» تصمیم داشت پس از پایان مدرسه کاری پیدا کند و از نزد معاشش برود. او همیشه راجع به پرورش «دیل» که از او بزرگتر بود و در آلاسکا زندگی میکرد صحبت میکرد و میگفت: «پس از اتمام مدرسه منم به آلاسکا خواهم رفت. البته اگر برادرم قبول کند.»

من اغلب از برچانگیهای «دیل» غصه مندم، اما چون دلم بهالتی میسوخت باو توجه بیشتری میکردم تا اعتمادش نشین ثقیب شود. یکبار راجع به کودکی خودم با او صحبت کردم. مثل اینکه کسی از نشین سرگشتن من آرام شد و گفت: «خام تو لیرت، شما خیلی موفق و بیروز شده‌اید.»

سرم را از روی میز برداشتم با انگشتانی لرزان صورتم را پوشاندم. صورت جوان و رنجیده «دیل» در نظرم مجسم شد. صدای فریادش را میشنیدم. از اینکه سخنان دل آزار و سردی باو زده بودم احساس پشیمانی میکردم. من میبایست آرام و متین رفتار میکردم و او را راهنمایی میکردم و باو میگفتم که تحت تأثیر سر هیجانات جوانی قرار گرفته است و بزودی آرام خواهد شد. آهی کشیدم و شروع به تصحیح اوراق تست بچه‌ها کردم.

یک ساعت بعد برخیزادم رفتم، اما فکر «دیل» راحت نمیشد. تصمیم گرفتم روز بعد در وقت مناسبی با او صحبت کنم. اما روز بعد، وقت مناسبی برای صحبت کردن با دیل بستم نرسید. هنگامیکه بدمدره رسیدم بن غیر دادند که حد دخترک «جولی بافورد» را در بیشه‌ای نزدیک مدرسه پیدا کرده‌اند. او را مورد تجاوز قرار داده و سپس خفته‌اش کرده‌اند. پلیس وقوع قتل را بین ساعت چهار و شش روز قبل گزارش داد. بعد از آن روز بخت بچه‌ها را آرام کردم و کلاس را بحال عادی درآوردم. بچه‌ها بوخت افتاده بودند. رئیس مدرسه بن دستور داد همه بچه‌ها را در مدرسه نگاهدارم تا پدر و مادرهایشان برای بردن آنها بدمدره بیایند.

آخر وقت «دیل» را دیدم که با قیافه‌ای معمو و سرافکنده جلو ساختمان مدرسه ایستاده بود، اما هنوز یکی دوتا از شاگردان من باقی مانده بودند. همینکه سرم خلوت شد و خواستم سراغ «دیل» بروم، دیگر او در مدرسه نبود و نتوانستم پیدایش کنم. روز بعد پلیس خبر داد که قاتلش

PhisoRex

پیش سرتا فایزوکسی

فروغی در تمام داروخانه‌ها - برای اطلاعات بیشتر به راهنمای داخل جعبه مراجعه فرمائید.

فروغی در فروشگاه فردوسی - ایران سوز. برای دریافت کتابچه مجانی راهنمای پوست با صندوق پستی ۹۴۳ تهران مکاتبه فرمائید.

آخه چرا همه از من رو بر میگرددونند؟



گذاشت و ناکت شد. هنگامیکه مرا بفانه رسانیدم همانطور که در اتومبیل او نشسته بودم دوباره راجع به دیل صحبت کرد و گفت: «پدرو مادرم هنگامیکه دیل هفتساله بود، مردند. آنوقت من نوزده ساله بودم. دیل اغلب بچه مریش و رنجوری بود و بیشتر اوقات نق میزد. من باندازه کافی بزرگ بودم و میتوانستم کلم خود را از آب بیرون بکشم و از دیل هم نگاهداری کنم. پس از اینکه مرا بر سر بازی بردند، غصه نلی سر بر سر او را به پده گرفت. هر شب تعطیل بدیدن دیل میامدم. من میدانستم که دیل در خانه غصه نلی زیاد راحت و خوش بست. اما پس از سر بازی مجبور بودم برای کار به آلاسکا بروم و نمیتوانستم او را با خود ببرم، اما همیشه پول کافی براش میفرستادم. حالا منتهیم که او بچیزی غیر از پول احتیاج داشت.» «دیل» روی صندلی منشی جانجا شد و رویش را کاملاً بظرف من کرد. نور چراغ حمام مورتن را روشن میکرد. با مپرنانی گفت:

ولی این حقیقت دارد. گوش کن - «نامه را باز کرد و شروع بخواندن کرد: «... او همیشه طوری رفتار میکرد، مثل اینکه بوجهی بن داشته باشد، من میدانستم که تفاوت سی ما زیاد است، او را دوست داشتم. خیلی زیبا و بافتک بود. امشب او را در لباس زیرش در حالیکه موهای فشنش بر شانه‌های غرباش ریخته بود دیدم. باور کن او زیباترین موجود روی زمین است. من باو گفتم که چندر دوست دارم، اما او وحشیانه بن خندید. خندید و گفت که من احمق و دیوانه هستم و بن دستور داد هر چه زودتر او را تنها بگذارم و از خانه‌اش بیرون بروم. برای یک لحظه از او بیزار شدم و خواستم او را کتک بزنم، اما اینکار را نکردم واز آنها رفتم و مدت زیادی قدم زدم و بعد پیش خود گفتم او حق دارد که مرا دوست نداشته باشد، زیرا هیچکس مرا دوست ندارد. غصه نلی همیشه از من بیزار است. او مرا دوست ندارد. امشب خیلی راحت و مشوش هستم. قفسه‌ام امیدواریم اینست که تو اینجا بیانی ند.» «دیل» نامه را کرد و در جیش

با تردید گفت: «میدانید؟ یک نفر در این شهر برادرم را گول زده، یلشن، و همان زن مؤول مرگ اوست.» در حالیکه چنگال را در انگشتان میفشردم، گفتم: «او ... او خودکشی کرده‌است.» با صدای گرفته‌ای گفت: «بله، اینرا پلیس میگوید. اما وقتی کسی حاضر شود که جان خوش را بگیرد، من این را هم یک نوع واقعه قتل میدانم.» سپس نامه تا شده‌ای را از جیش بیرون آورد و گفت: «دیل» چند شب قبل از مرگش نامه‌ای برای من نوشته است. در این نامه او واقعا ناراحتیش را بیان کرده، زنی که او نامش را نبرده است، با احساسات او بازی کرده است. درست مثل یک گربه که با موش بازی میکند. هنگامیکه دیل به زن اظهار عشق میکند، او دیل را مسخره کرده باو میخندد و سپس او را از خانه‌اش بیرون میراند. دیل تحمل مسخرگی‌های آن زن را نکرده و خود را میکشد.»

او گفت: «بله او پسر نهانی بود. خیلی باهوش و زرنگ بود، به نام پدر از شهر از جوانی و نادانی او به استفاده کرده و باعث مرگش شده‌است.» داشتیم از ترس و وحشت بی‌هوش میشدم. او از کجا میدانست که یک نفر باعث مرگ «دیل» شده است. منظورش از این حرف‌ها چه بود.

پس از رفتن «دیل» در خانه‌ها همانجا ایستادم. قلبم بند می‌نمود. چه اتفاقی ممکن بود بیفتد و مرا دوباره رسوا کند. هنگام مراجعت از مدرسه برای خوردن شام بجای کلاس بمنزل بروم به کافه‌ای بانی که نزدیک مدرسه بود رفتم. سی کوچکی برداشتم و غذایم را گرفتم. و هور منوول خوردن شده بودم که «دیل» چارچارد وارد رستوران شد.

او از جلو من رد شد و عتابش را در دیشی گذاشت و بظرف میز من آمد و گفت: «اجازه میباید سر میز شما بنشینم؟» «بفرمائید، مانعی ندارد.» و هنگامیکه چشمان مرا از صفحه‌ای تر روی غذایم خیره دید گفت: «من هر وقت خودم غذا درست نکم اشتیاقی رایتی ندارم.» و اضافه کرد: «خوشحالم که دوباره شما را ملاقات میکنم. دلم میخواست بخاطر رفتاری که در کتابخانه کردم و با شما گمی تند صحبت کردم معذرت بخواهم. من بی‌اندازه از مرگ برادرم متأثر شده‌ام. اما گفتم: «ایدا مانعی ندارد. اما چیزهایی که شما راجع باو گفتید مرا متعجب کرده‌است. منظورتان از آن حرف‌ها چه بود؟»

ریتس

عالیترین کاغذ دیواری

از کارخانجات

نوروتا آلمان

المپیا فرانسه

ریتس میدان منووی

گفت: «بفرمائید، مانعی ندارد.» و هنگامیکه چشمان مرا از صفحه‌ای تر روی غذایم خیره دید گفت: «من هر وقت خودم غذا درست نکم اشتیاقی رایتی ندارم.» و اضافه کرد: «خوشحالم که دوباره شما را ملاقات میکنم. دلم میخواست بخاطر رفتاری که در کتابخانه کردم و با شما گمی تند صحبت کردم معذرت بخواهم. من بی‌اندازه از مرگ برادرم متأثر شده‌ام. اما گفتم: «ایدا مانعی ندارد. اما چیزهایی که شما راجع باو گفتید مرا متعجب کرده‌است. منظورتان از آن حرف‌ها چه بود؟»

کلیستون

کاملترین سری رنگ بای مدرن

شماره صد و چهل و هشتم

خلاصه شماره‌های گذشته:

«گراس لایبر در يك حادثه آتش سوزی دختر كوچك ديان را از دست ميدهد و شوهرش را مسؤول مسرک دخترشان ميداند. از شوهرش منتظر ميشود. بخت سربه روحي ناشی از همان حادثه در آسایشگاهی بوسيله دكتر كيتن تحت درمان قرار ميگيرد. شش ماه بعد پنايه تومسيه دكتر كيتن را براي استراحت تنها به كنار دريا ميروند. يكروز دختری هم سن دختر خودش را از دريا ميگيرد. بياد دختر نابود شده خودش او را به ولايش ميرد، اما دختر يك پايو حرف نميزند. گراس يك خرس پشمی برای دختر يك ميخورد. بعد دختر يك ناپديدميشود. هانگ خواربار فروش بكنهه شگر فروختن خرس پشمی به گراس ميشود. مانتيل را يی كه دختر يك را در آغوش گراس پند، حاضر به گفتن نيست، هيچكس حرف گراس را پاور نميكند. همه ميگويند گراس دچار اوهام شده، دختری بچه‌ای را كه او مصيبت پيدا كرده، هيچكس نمي...

بين از گفتن ماجراهای، يكتيا «درده» شوهر گراس پنايه سفارش دكتر كيتن به پلاز ميدهد. جلو ولاي گراس در آتشی كه كنار ساحل فروخته‌اند، چشماي نيشه‌ای خرس پشمی را پيدا ميگند و می... بعد آن خرس را سوراخ‌اندند. گراس از پيدا شدن اولين مدرکی كه حرفهای او رايه اثبات ميرسد، خوشحال ميشود و به «درده» اجازه ميدهد شب را در ولا بماند.

ولاي بوفورد، اسرار آميز و وحشت آور بود. داخل اين خانه قديمی با ديوارهای بلندش چه ميگفتند؟! چرا آنها، تنها پسر خودشان را پنهانی بخت سپردند و به کسی اجازه ندادند جنازه او را ببيند...! چهارزی زندگي آنها را در بر گرفته...! آيا حقيقت آشكار خواهد شد...؟!...

صبح، وفي گراس چشماي را باز كرد موجه شد در اتاق خوابش باز است. با تعجب نيم خيز شد، روي تخت نشست. فرد بي خيال به اتاق خواب آمد. ورود ناگهانی فرد سب شد كه گراس روتختي را تا بيج گلويش بالا بگند. فرد با خونسردی بلند زد و گفت:

« من امروز خیلی زود از خواب بیدار شدم، بوی بخاری سالن آتش‌خوبی روشن کرده‌ام. در اتاق خواب ترا مخصوصا باز گذاشتم كه كمي هوای گرم اينجا بيايد. گراس در جواب با سردی گفت: « بوی قهوه بشارم ميرسد...»

از: دوروتی دانيل

ترجمه: دكتر كی مرام



قسمت سیزدهم

فرد نا لبخندی جواب داد:

«بله، ميدانی كه در قهوه درست كردم تا تو ناشايي بهوري. من ميروم گشتي روي پلاز بزنم.»

وفي فرد خارج شد گراس آهسته بطرف پنجره رفت و بانگاهش فرد را كه باقده‌های بلند روي ماسه‌های ساحلي پيش ميرفت تعجب كرد. او به هيكل متناسب و پرازنده شوهرش نگاه ميكرد و بگويند ميديد كه هنوز هم فرد، فرزی و چالاكي خود را از دست نداده‌است. پادش آمد اين همان مرد است كه عاشقانه دوستش داشته‌است ناگهان رشته افكارش به فاجعه آن شب شوم كشيده شد و بلافاصله نسبت بپردی كه سالها دوست‌داشته، احساس نفرت بپردی كه احساس كرد كه هرگز نتواند توانست با اين مرد مثل گذشته زندگي كند و خوشبخت بماند.

گراس بدياز آنكه لباسش را عوض كرد به آشپزخانه رفت. فرد سيني صبحانه را آماده كرده بود. از املت زامبون و نان سرخ شده هنوز بخارگرم پلند ميشد. گراس بااشنا صبحانه‌اش را خورد و به اتشانش برگشت، جلو ميز توانش نشست و بدون آنكه خودش متوجه بماند باذقت و طراقت تمام توانست كرد. بيزه را بخوشش دوختش را پوشيد. پشت لانه‌های ظريف گوشه‌هایش را كمي عطر زد. آن وقت به آشپزخانه برگشت كه ظروف صبحانه را تغير كرد.

گراس تازه كارش را تمام كرده بود كه فرد بخانه برگشت.

«هو! كمي سرد است. اما خبيلي لطيفو ملامت! گراس ميدانی نوي اين اين خانه قديمی و طعمه مانند بالاي تيه چه کسی زندگي ميكند؟!»

«خانواده بوفورد، مالك همین ولا هم آنها هستند.»

«خانه اسرار آميز و چشمن آوری دارند... ديش خوب خوابیدی؟!»

«بله، متشكرم. نشين برايت قهوه تازه درست كرده‌ام.»

«خوبه...» فرد روي صدي نشست. گراس قهوه جوش را جلو فرد گذاشت و بطرف نفرست توتی برگشت. فرد در حاليكه برای خودش در فحان قهوه ميريدت با ناراحتی گشت:

« مثل آنكه حرف زیادی ندارم با هم بزنيم.»

«همينطور است. فرد.»

« من قصد ندارم. حرفهای را كه تو ميل شنيدت آنها را نداری شروع كتم اما بعد از صحبتانی كه ديش باهم كرديم، معتقد شدم تو بهيچوجه قصد نداری تكميل ديگر باهم زندگي كنيم.»

گراس بدون آنكه روشن را بطرف فرد برگرداند، با خونسردی جواب داد:

« همنطور است. درست حتمس زده‌اي.»

«تو از اين فكر مبهم بهراندن قانونا از هم جدا شويم، البته نظرم اين نيست كه سريعاً دراين مورد اقدام كنيم. انسا ترچيع مندم بدياز آنكه موضوع اسمن كودك گمشده به سر انجامي رسيد در ياره جدايتمان تقسيم نگريم.»

هر طور تو دلت بخواد من موافق هستم.

« متشكرم. فعلا بايد مسطر دكتر كيتن باشيم. فكر ميكم او ناايكي دو ساعت ديگر اينجا بايد. چشماي دكده‌ای خوش بشي را كه كم نگرده‌اي؟!»

« نه. ديش آنها را ريز بسالتم گذاشتم و خوابيدم. الان هم بوي جيبين است.»

« بسيار خوب... بد نيست من مجددا يك چرخ ديگر ببيرون بزنم نا دكتر كيتن برگردد. فرد مجددا خارج شد. اين بار گراس از پنجره آشپزخانه به دور شدن او نگاه ميكرد. برايش كاملاً محسوس بود كه فرد باآن چالاكي و سرزندگي صبح قدم بر نميدارد.»

فرد خانه هاش اضافه بود و بايگرافي و ناراحتی راه ميرفت. گراس خوب حس ميكرد غلت نااميدی و الفردگي فرحرفست های سردی است كه از او شنیده، دلت ميخوات گريه كند، فریاد بگند، ازفرد بخواهد بر گردد و مسئله ملاق و جدایی را فراموش كند. اما نفرتي كه در فلتش نسبت به او احساس ميكرد مانع فریاد كشيدنش ميشد. بهمين دليل به فرد حق ميداد تا بفكر ملاقي بماند. چون زندگي آنها در اين وضع مسخره و غير منطقي بود. ناچار از جلو پنجره كنار رفت تا هيكل مردی را كه با نااميدی روي ساحل قدم بر ميداشت ببيند.

موقفيكه اتوبيسل دكتر كيتن و شهردار مقابل ولاي گراس توقف كردند فرد و گراس جلو در بودند. شهردار با لبخندی پياده شد. گراس در حالی كه كمي سرخ شده بود گفت:

« آقای شهردار، شوهرم فرد راشنا معرفي ميكم.»

فرد و شهردار نا لبخدی کوتاه بهمه دست دادند. شهردار با گرمی و حرارت گفت:

« ساز آشنای باشما خوشوقتم. خانسان از وقتی اينجا ساكن شده‌اند، ساعات بد و ناگواری را گذرانده‌اند. بايد اعتراف كنم خود من هم گاهی نسبت به حقيقت حرفهای كه ميزدند شك ميآوردم. اما بدياز آنكه مادكتر كيتن ملاقات كردم كمترين ترديدي براي من باقي نمانده كه در حرفهای خانيم گراس صداقت و حقيقت وجود دارد.»

گراس با هيچان جواب داد: « حالاً اعتقاد بيشتری نسبت به حرفم های من پيدا خواهيد كرد. ديش بكنتر جلو ولاي من كنار دريا آتش روشن كرده بود. فرد قبل از من توانست خوش را سه محل آتش برساند... ببينيد چه چسبي رايدر عاكسرت های نه مانده آتش پيدا كرد.»

گراس ديش را از جيبش بيرون آورد و در مقابل شهردار باز كرد. شهردار با تعجب نگاهش را به دو دكده شیشه‌ای كوچك دوخت و بدون اينكه چیزی فهميده باشد با حيرت بصورت گراس نگاه كرد. اما دكتر كيتن كه ناك نگاه همه چيز را درك كرده بود با خوشحالي گفت:

« چشماي شیشه‌ای خرس پشمی. شهردار كه تازه متوجه حقيقت شده بود تكميل كرد:

« چشماي خرس پشمی... اوه... بله. حالاً فهميدم، آنها خرس پشمی را...

گراس بلافاصله جواب داد:

« بقيه در صفحه ۶۲

سوزانده‌اند كه نشانه‌ای از آن باقي نماند. عجب اس... واقعاً عجيب است. مسئله دارد هر لحظه برای من خبيتر و اسرار آميز تر ميشود.

گراس با لبخندی موقفيب آميز گفت: « بفرمائيد تو، من چند ساندويچ و كمي قهوه درست كرده‌ام. توتی منزلتتر ميتوانيم حرف بزنيم. هر سه مرد همراه گراس وارد ولا شدند. در اتاق پذيراني روي مبلها نشستند و گراس برای آوردن قهوه به آشپزخانه رفت.

دكتر كيتن آهسته گفت:

« بنظر من ماهوز از واقعيت بيار دور هستيم، اما روزه اميد پيدا شدم راهي كه بارها به قصد برساند كاملاً محسوس است. بنظر من هانگ خواربار فروش در مسئله كم كند اين دختر بچه ناشاي بايد دخالت داشته‌اند. چون با سلامت تمام موضوع فروشن خرس پشمی را انكار ميكرد. علاوه اونها كمي بود كه كمي ميكرد خايمه‌پويانه بودن گراس را در دكمه‌اش انتشار دهد. گراس با دلتخوری به دكتر كيتن جواب داد:

« بصيرت شامت دكتر كيتن. شما خودتان سانه بيماری مرا برای او روشن كرديد و مستمك بيمت او داديد كه شايعه بركازي كند.»

« حق با سلامت گراس، ولي من عدا اين كار را كردم. چون بين دانشموني هانگ به حساست رويحي بويي بيزه، اوگي ديشي بر كار كم شدن آن دختر يك داشته باشد، فطاعاری اينكه روح نرا بيشتر آتشمه سازد بكيار ديگر آن بچه را سرراه فرورار خواهد داد. ناآنكه تومجودا همان داستان اوليه را تكميل كنم و برتم بيشتر اعتقاد پيدا كنند كه دفته اول هم هذيان ميگنهای. علاوه او فكر ميكرد با پيچان التهاب و اضطراب نرا واقعاً بحت تاثير فرار دهد و روحا صيف كند. ديديد كه من اشياء نكرده بومد و او دافت و متشماهرا همان بكيار ديگر دختر يك را مجددا بخانه تو آورد و بياهان وضع اسرار آميز او را برداو. بين داشت و می بكيار ديگر شهردار را برای ديدن دختر يك به خانان بياوري و شهردار اثری از آن بچه نديد كاملاً معتقد خواهد شد كه خيالهای ميكني. در هر صورت نظر من به مشارك هانگ در جريان ناپديدي شدن دختر يك فطمي است و بجز او بدون شك خواهرش مانيلا ييز دريان واقع دست دارد.»

فرد پرسيد:

« مانيلا همان زني است كه دختر يك را كنار ساحل در بفل گراس دده و بعد انكار كرده؟!»

« بله... من و آقای شهردار تمامهاتر ثبت هورت شهرداری را رسيدگي كرديم، مسئله شكست آور اينستكه توانستيم دختری را كه در اين دكمه متولد شده‌اند والان هفت هفت سال داشته باشد پيدا كنيم.»

فرد پرسيد:

« در صورتيكه مدانسه نه هانگ ونه خواهرش هيجاك هرگز از دواج نكرده‌اند و بچه نداشته‌اند چطور ممكن است در جريان كم شدن اين كودك ناشاي دست داشته باشد.»

گراس بلافاصله جواب داد:

« بقيه در صفحه ۶۲

صفحه ۵۷

آبگرمکن دوئوترم سوپرگلاسلاین



نماینده انحصاری در ایران - شرکت سهامی فیروز - تهران

عشقی که بار تلخ داشت بقیه از صفحه ۵۴

گفتم: «او «جولی بافوره» یکی از شاگردان من بود. بدین ترشی آشکار پیدا کرد و ادامه داد: «امروز که از سرکارم اجت کردم به خانه عمه «نلی» رفتم تا لباسهای «دیل» را بردارم. جیبهایش را خالی کردم و اینها را پیدا کردم. پس دست در جیبش کرد و یک دستمال خونی و گردنبندی طلایی از آن بیرون آورد. همان دستمال بود که «دیل» انگشت مرا با آن پالاکرده و زنجیر هم، گردنم را با آن پالاکرده بود که دیل آنرا برای تعمیر کردن برده بود. من فهمیدم که چه فکر و جانشناسی بغیر «ند» غفلت کرده است. جلو رویش زانو زدم و دستهایم را روی بازوانش گذاشتم و با صدای لرزانی گفتم: «خوب اینها چه معنی دارد. معلما «دیل»

گفتم: «او «جولی بافوره» یکی از شاگردان من بود. بدین ترشی آشکار پیدا کرد و ادامه داد: «امروز که از سرکارم اجت کردم به خانه عمه «نلی» رفتم تا لباسهای «دیل» را بردارم. جیبهایش را خالی کردم و اینها را پیدا کردم. پس دست در جیبش کرد و یک دستمال خونی و گردنبندی طلایی از آن بیرون آورد. همان دستمال بود که «دیل» انگشت مرا با آن پالاکرده و زنجیر هم، گردنم را با آن پالاکرده بود که دیل آنرا برای تعمیر کردن برده بود. من فهمیدم که چه فکر و جانشناسی بغیر «ند» غفلت کرده است. جلو رویش زانو زدم و دستهایم را روی بازوانش گذاشتم و با صدای لرزانی گفتم: «خوب اینها چه معنی دارد. معلما «دیل»

چگونه يك قاتل از آب درآمد! بخش گلوپیرا میفرست. دم ازشت ترس و وحشت بلرزه افتاده بود. میدیدم که اکنون وقت آن رسیده است که پرده از روی راز خود بردارم. میدانستم باکفین این حقایق، کاخ آمال و آرزوهایم ویران خواهد شد. اما نمیتوانستم قبول کنم که «ند» چنین افکار بدی راجع به برادر مرده اش در داشته باشد. با صدای صمیمی گفتم: «دیل» جولی را نلکته است. من میتوانم این را ثابت کنم. ند نگاه تندی بمن کرد و گفت: «چطور میتوانی اینقدر مطمئن باشی؟» دستهای پیچزدهم را در میان بازوانم فرد بردم و گفتم: «زیرا هنگامیکه جولی کشته شد، «دیل» اینجا نزد من بود. همین جا بود که رنجبر را برای تعمیر درجیش گذاشت. نگاه کن یکی از آنها بازنده. و آن خونهای روی دستمال هم خونهای است که از انگشت من بیرون ریخته. دست من با چاقو برید و او با دستمالش آنرا پاک کرد. قهر شدیدی بر چهره «ند» هویدا شد و گفت: «پس آنست که در نامه اش ذکر کرده همان شی است که از غاله تو بیرون آمده بود!» صدای «ند» رفتم و وحشت انگیزتر و بلندتر میشد. پس تو آن زلی بودی که دیل راجع باو صحبت کرده بود. «بازوانم را در چنگالش گرفته بود و میفترد و مرا تکان میداد. «زود بگو... بگو که تو او را کشتی. پس آن زن همین خانم معلم نجیب و خوشگل است. عجب هوشیار خوبی هستی. ای خدا! تو چطور توانستی با پیری مثل دیل اینگونه رفتار کنی. تو باین سن وسالت!» گریه شدیدی مرا بشدت تکان میداد. فریاد زدم: «نه آنطور که در نامه نوشته شده نیست.» «ند» دستش را از بازوانم برداشت و زپ لباس را بر عت گشود و آنرا بتکاری انداخت و سپس باخوش و وصف ناپذیری دست در میان موهای بسته ام کرد و آنرا بریشان کرد و بندورشته ام ریخت و فریاد زد: «این همان فرمیت که چلو او راه می رفتی و او را دیوانه میکردی؟» سرعت لباس را برداشتم و دوباره پوشیدم و گفتم: «دیل مرا موفی دیدی که بدون اجازه وارد اتاقم شد. درست موفی که اصلا انتظار ورود او را نداشتم.» سدی کردم با حرفهایم او را قانع کنم که این ماجرا کاملا بی تفسیر هست، باو گفتم برای این به دیل خبر دادم که موضوع را جیبی نگیرد و دست از سرم بردارد. من آنقدر از حوادث گذشته ترسیده بودم که هیچ وجه حاضر نبودم برای او راه دوم زندگی و شلم را از دست بدم. با تسخر گفتم: «اوه چقدر بی گامی او تریز...» اشکهای سوزان من چهره ام را خیس کرده بود. جواب داد: «من گناهکارم نه برای اینکه با او عفت بازی کرده باشم، بلکه بخاطر اینکه سعی نکردم در آخرین لحظه باو کمک کنم. من فقط راجع به وضع خود دردمند و محیطی که در آن زندگی میکردم فکر کرده بودم. به لب آتش من او را بیاد داری، حالا می فهمم که زن مورد علاقه اش زن منی نبوده و منظور دیل همین دخترک بوده است. بچه مصوم با شنیدن حرفهای دیل خندیده و او را دیوانه پنداشته و باو گفته است که از او متفر و بیزار است. دیل هم از عیالیت او را کشته است. اوه خدای من! برادر من

بقیه در صفحه ۶۱

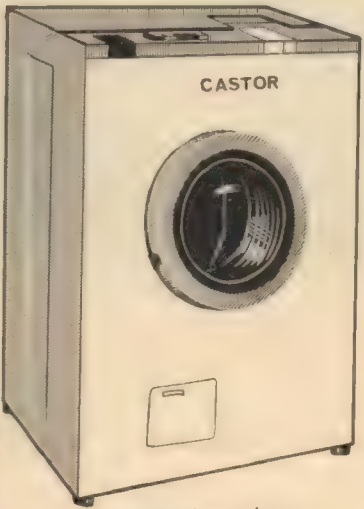
کلبه های آنسوی رودخانه... بقیه از صفحه ۴۲

حیای گریه کجافته؟ شما حرفی نمیزنید، شما مهربان و خوب هستید، شما بزرگواری دارید من چرا اینجا مانده ام؟ چه میخواهم. نقش من در این خانواده چیست؟ از همه اینها گذشته مردم چه میگویند؟ من قدری شما دونفر را دوست دارم که تا دیشب متوجه این حقایق نشده بودم. بعدها فکر میکردم که در خانه خودم و نزد مادر و برادرم زندگی میکنم و همین علت هیچ درصدم بر نیامدم که رفیع زحمت کنم. حسن آقا. برادر نازنین من. خواندم که بوشه بودید قصد ازدواج دارید. چقدر خوشحال شدم. انشاءاله که مبارک باشد، آرزو داشتم میتوانستم در این خانه بمانم و بیایم محبتی که شما و مادر شما بمن کردید در عروستتان و بعد بهم نشان خدمت کنم و اولین بچه و بچه های دیگر شما زودتر خوشبختی را بشیره جانم پرورش دهم. افسوس که این سعادت را ندادم. حسن آقا. مادر. از اینکه من کجا میروم وجه سروشتی پیدا میکنم نگران نباشید. بطلال پروردگار قسم میخورم که هیچ فریبی و هیچ نیازی راه خطا نروم و نم را نفروشم و در گرداب یلیدی نیفتم. کار میکنم و اگر کاری درخور نیافتم خدمتکاری در خانه ها و خوشحالی میردام و پیرم را با شرافت بزرگ میکنم. از این بابت نگران نباشید. آرزویم اینست که بگورم با سر بلندی و روسیدی نزد شما بیایم و رویتان را مثل مادر و برادرم ببوسم. من میروم. اگر پدر و مادرم مرا بقتیدند بخانه خودمان مراجعت میکنم درغیر اینصورت در تهران بزرگ جایی برای من یافت میشود. خدا نگهدار شما باشد. از محبت شما ممنونم. آنقدر که فکر میکنم تا ابد نتوانم از زیر دین اخلاقی شما بیرون بیایم. اگر سلامت رسیدم و آدرس معینی پیدا کردم حتما از حال خودم و بچه برای شما خواهیم نوشت. دست و رویتان را می بوسم. کسی که هرگز شما را فراموش نمیکند. زن سرگردان و دربر، «فرانک».

این نامه را نوشت و حتی یکبار دیگر آنرا نخواند. زیرا ترسید از آنچه که برشته تحریر در آورده نام و پشیمان شود. خوب یا بد. رسا یا نرسا، هر چه بود کاغذ را تا زرد و دریاکت نهاد و سر آنرا چسباند و با سرعت روی طاقچه گذاشت و چادرش را برافکند. هر چه بشد دست هماغها خربدم بود. هیچک از ضعات لباسی را که قیلا داشت همراه نمی برد. رویی که نان خانه قلم نهاد، تنها بود ولی امروز با پیری میرفت که پدرش از وجود او اطلاع ندانست و بفرض زدنسی نمی پذیرفت. نایید، گریان، دل شکسته و تسکین یار. کجا برو؟ چه کند؟ با ندانن لب چادر را گرفته بود که از سرش نیفتد. نا یکدس جامدان و با دست دیگر قندای قفل را نگه میداشت. دیدگاهش از است حسرت لبریز بود. وسط حیاط ایستاد. دور خود نیم چرخید و در همه جا را نگاه نوازش کرد، از در و دیوار و پایدوهای که داشت و داغ کرد و در خالیکه واقعا بخشی میتوانست از آن محیط مآلوف دل برگردد خود را بکویه افکند. احتمال میداد که در راه با مادر حین

مدرن ترین
سریع ترین
مجهز ترین
و باصرف ترین
ماشین لباسشویی
در سراسر جهان

CASTOR



سوپرا اتوماتیک
۵ کیلو لباس
۱۲ درجه مختلف

دارای ترموستات برای کنترل حرارت. نقطه مخصوص یود
ترسویی که بطور خودکار مقدار پودر مصرفی را دشل و نگاه میکند

سرویس دوازم دبی تجانی است. تلفن ۵۸۸۱۱-۳۸۲۴۵

«زن روز» هفتگی کیهان
صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهری
مدیر: فروغ مصباحزاده
سر دبیر: محمد دواهی
سال سوم
شماره یکم و چهارم
سنة شانزدهم دیماه ۱۳۴۶
تک شماره: ۱۵ ریال
شماره نامه های «زن روز»
۳۱۵۶۱ || ۳۱۵۶۲
گزارش های شکی و رنگی از
گزارش های کیهان
خاتون فردوسی عوسه کیهان
مجله «زن روز»

نوق عیزد که بعد گریه را سردهد.
فرات سرعت قدمهای خود افروزد.
بست دهم بعد به اولین شرکت مسافری
رسد و سراج انوبوس تهران را گرفت.
خوشبختانه انوبوسی در همان دقیقه عازم
تهران بود. پول را برداشت. بلیط خرید
و سوار شد. شاید هور نه از خرید روزانه
نجات بازگشته بود که فراغ و پرسش
گرمانش را پشتمر میگذاشتند. گرمانش،
شهر مهربانی که او بشی اربکمال از عمر
خود را زیر آسمانش سیری کرده و خاطرات
بیاری از آن داشت. او گرمانش را
وداع گفت و با استقبال سرنوشت و آینده ای
مهم و تاریک روی به تهران نهاد.

وربو شود لذا سمت مشرق پیچید و راه
طولانی را برگزید تا خود را به خیابان
رسانید. در خانه را پیموده و بیه بود.
در که بیم میخورد قفل میشد. نه نیز
کلید همراه داشت.
دیگر به پشتمر خود نگاه نکرد.
نه گذشته بیر بینیدید. از این پس آینده
طرح بود. آینده. آینده ای که نمیدانست
دست طراح سرنوشت چه نقشه ای در آن
تعییه کرده است. پرسش زیر پوشش کلفت
چادر سیاه نفس نفس میزد. بیدار بود،
باهوش بود، شیفت کودکانه داشت و
از اینکه نمیتوانست روشانی را ببیند،
بیرون چادر و اطراف خود را نماتلاکند
ناراضی بنظر میرسید و کم کم نوق میزد.

آنون در ایران

قرص بچه ها
برای بچه ها

اسپیرین بچه شیرین
و خوش طعم

هنگام تب
سرماخوردگی
و بروز درد

اثر اسپیرین بچه باوریت

میگفت تو ساعت هفت و پانزده دقیقه بخانه
او رفته ای.

بله، همینطور است.
سوی فرد غریبه های ساعت روی این
عکس را نشانی و نیم می بیند.
گراس باهیجان عکس را از دست فرد
گرفت پس از نگاه دقیقی گفت:
حق با فرد است. من توجه نکردم
بودم.

دکتر کیتلن ادامه داد:
چطور ممکن است، تودر ساعت
نش و نیم که مسلما در راه بین نی لیستگام
و دهکده بوده ای این عکس را در اینجا
گرفته باشی؟
گراس با خوشحالی بطرف شوهرش
برگشت و گفت:

متشکرم فرد. این دومین مدرکی
است که بنفع من پیدا کرده ای.
دکتر کیتلن مجدداً ادامه داد:

بنابر این این عکس قبل از ورود
تو بخانه از تخت خواب خالی گرفته شده ...
ولی مسئله ای که هنوز برای ما مهم مانده
اینست که آن دختر بچه به چه کسی تعلق
داشته و فعلاً کجا پنهان شده. همین موقع
شوهردار هم که قهوه را خورده بود به اتاق
خواب وارد شد، دکتر کیتلن از او پرسید:

آقای شوهردار، شما هیچ ارتباطی
بین خانواده بوهورد با یک دختر بچه هفت
هفت ساله نمیتوانید پیدا کنید.
نه، هیچوجه، بوهورد و زنش در
همین دهکده موله شده اند. سالهای زیادی
است باهم در همین خانه زندگی میکنند.
خیلی پندرت دهکده را ترک کرده اند. متأسفانه
هم از وقتی دختر بچه کوچکی بوده در خانه
آنها کار میکرد. هانگ هم موله همین
دهکده است و هر گرامر ای عشق نداشته.

آقای شوهردار میتوانید اطلاعات
بیشتری در خصوص خانواده بوهورد بمن
بدهید.

البته، اجداد آنها بنیان گذار این
دهکده بودند. نزدیک به یک قرن است اینجا
زندگی میکنند. صیدون تجارت ماهی می -
کردند. ثروت زیادی بهم زدند. پس بوهورد
بزرگ «چارلی» پس از مرگ پدرش وارث
ثروت زیادی در این دهکده شده. سی سال
پیش با کریستین ازدواج کرده.

آنها هیچوقت بچه دار نشده اند.
چرا، یک پسر بنام گی، گی در
همین خانه قدیمی آنها بدنیا آمد، چارلی
بوهورد از اینکه خداوند پسر به او داده
بود نام خانواده بوهورد بعد از او پایدار
میانند خوشحال بود. وقتی پسرش بزرگ
شد، این ویلار ساخت و در نظر داشت
پسرش را پس از ازدواج در این ویلا سکونت
بدهد.

ولی پسرش هرگز با به این خانه
نگذاشت.

چرا ...
گی موفقیکه ۱۸ ساله شد، با وجود
مخالفت پسرش پدرش مثل سایر جوانهای
دهکده که دنبال محیط برترتری به شهر
میروند دهکده را ترک کرد و آنور که
میتوانست به بوستون رفت. بوهورد از
موفقیکه پسرش دهکده را ترک کرد منزوی
شد. دیگر کمتر بازش در محافل دهکده
موجود و برای استراحت دادن بپوشا بهشتی
ظاهر میشد و هرگز در خصوص پسرش
حرفی نمی زدند. خیلی خوب احسان میشد
که از اینکه پسرش دهکده اجدادی آنها
را ترک کرده ناراضی هستند، اما گاه
گاهی از پسرش برای آنها ناله میریید.
تایئیکه بگرو بوهورد ناگهان به بوستون
رفت و بعد با گواهی مرگ پسرش که به

لطفاً ورق بزنید

اتاقی در برج

بقیه از صفحه ۵۷

اما فراوش تکلیف که مانعاً
مسجد به منزل بوهورد میباید و امکان دارد
سرشته این قصه به خانواده بوهورد مربوط
تود.

شوهردار با نازاحتی جواب داد:
به خانواده بوهورد من نمیتوانم
مظنون باشم. آنها زن و شوهر قابل احترامی
هستند. به علاوه سالهای سال است که بچه دار
نشده اند. بنظر من نباید بیجهت با شایعه
سازی حسرت افراد محترم را بازی
گرفتم.

دکتر کیتلن جواب داد:
هیچکس چنین فحشی ندارد ...
خوب گراس، نوعی را که در مریضم
از ظاهر شد دخترک گرفته ای میتوانی بمن
شان دهی.

گراس عکس بخواب خالی را روی
میز گذاشت. دکتر کیتلن و فرد، دوتایی
روی عکس خم شدند و با دقت آن را نگاه
کردند. بعد بلند شدند و به اتاق خواب رفتند.
گراس و شوهردار بدون اینکه همراه آنها
بروند با نعلب بخرکات آنها نگاه میکردند.
فرد عکس را با محیف تطبیق داد و زاویه ای را
که عکس گرفته شده بود پیدا کرد. دکتر
کیتلن در فکر فرو رفته بود. پس از لحظاتی
بطرف فرد برگشت، فرد با کنجکاری عکس
جیره شده بود. دکتر کیتلن پرسید:

چیز تازه ای پیدا کرده ای؟
بله، ساعت بالای تخت خواب را می -

بینی.
بله.
عکس های آن را میتوانی تشخیص
بدهی؟

سدرست نه.
حق هم داری دکتر، بدون شک
چشمهای نوی دید چشمهای مرا ندارد. ولی
من کاملاً مطمئن هستم که عکس های
ساعت شش و نیم را نشان میدهد.

دکتر کیتلن عکس را از دست او گرفت
با دقت نگاه کرد و گفت:
حق با من است.

دکتر کیتلن گراس را صدا زد. گراس
وارد اتاق خواب شد، با نعلب پرسید:
معلوم هست شما دو نفر اینجا چکار
میکند؟

الان معلوم میشود گراس ... تو
قبل از اینکه بخانه بیایی و این عکس را
بگیری مقداری گل برای خانم شوهردار
خانه آنها برده ای.

بله.
من امروز صبح با «دورا» زن
شوهردار صحبت کردم. میگفت آن شب منتظر
همانش بوده که به خانه دعوت داشته اند. او

بودم. بکمال پیش من زینت دادن گیسو
را بوسیله گل های متعدد رواج دادم. اصولاً
من همیشه یکسال و گاهی چندین سال جلوتر
از مدحگانی هستم، چون تا مدتی بعد
شهرت میرسد، من مدلی کاملاً متفاوت
و جدید عرضه میکنم که زود به پیشم میرود
و مورد استقبال قرار میگیرد، مثلاً در
موقتی که تمام آرایشگران موهای مساف
و بدون موج درست میکردند (۱۵ سال پیش)
من پوش دادن مودا اختراع کردم. تا
بدان وسیله شینیون را به جایان عرضه
کنم و هنگامیکه شینیون یک مد میگانی
شد من مدل حلقه ای و لوله ای را بوجود
آوردم.

آیا با (بوستیش) موافق هستی؟
بسیار خوب. من زینت دادن گیسو
را بوسیله گل های متعدد رواج دادم. اصولاً
من همیشه یکسال و گاهی چندین سال جلوتر
از مدحگانی هستم، چون تا مدتی بعد
شهرت میرسد، من مدلی کاملاً متفاوت
و جدید عرضه میکنم که زود به پیشم میرود
و مورد استقبال قرار میگیرد، مثلاً در
موقتی که تمام آرایشگران موهای مساف
و بدون موج درست میکردند (۱۵ سال پیش)
من پوش دادن مودا اختراع کردم. تا
بدان وسیله شینیون را به جایان عرضه
کنم و هنگامیکه شینیون یک مد میگانی
شد من مدل حلقه ای و لوله ای را بوجود
آوردم.



دریا واقعاً تمیز تر میشود

بودر رختشویی دریا دارای مواد مخصوصی
است که به لباسهای شما نور پاکیزگی می بخشد

داخل بسیاری از لوله های دریا انواع هدایای کوچک
و کارت حواله جوایز بزرگ گذاشته شده است.



دو امپراطور گیسو

بقیه از صفحه ۴۱

الکساندر: اوه، تئوئیک نقلید
ناشانه است از مدلی که بیست سال پیش
من برای اولین بار بدنیا عرضه کردم.
در آن موقع که زنها موهای بلند داشتند من
کوپ کوتاه را بوجود آوردم و کوتاه کردن
مودا مد از خیلی کردن آن ابداع کردم.
در آن موقع موهارها خشک کوتاه میکردند.
کاملاً کوتاه، کند و شب هم با پوستش یک
شینیون زیبا روی سرش درست کنند.
«هی» هم زیباتر بشرطی که آرایشگر
آن فرانسوی باشد، چون فرانسوی میداند
چگونه یک آرایش را ظریف و زیاده را در
درجالی که آرایشگران انگلیسی در این
مد و هر مدیکر افرات میکنند و ظرافت
آنها در نظر نمیگیرند.

نه برای شب. برای یک دختر جوان
خیلی مناسب است. حالا که «بوستیش»
وجود دارد یک زن میتواند موهایش را
کاملاً کوتاه کند و شب هم با پوستش یک
شینیون زیبا روی سرش درست کنند.
«هی» هم زیباتر بشرطی که آرایشگر
آن فرانسوی باشد، چون فرانسوی میداند
چگونه یک آرایش را ظریف و زیاده را در
درجالی که آرایشگران انگلیسی در این
مد و هر مدیکر افرات میکنند و ظرافت
آنها در نظر نمیگیرند.

کلیف شمشیر
نیمه صندلی
۴۷۷۷

گیسوی آرمان
زیبا، دستبافت، بادوام،
باصرفه
خیابان شاه جنب سینما هارستیک

دکتر آیدین
تخصص در بیماریهای زنان و کودکان
پزشک متخصص
پزشک متخصص
پزشک متخصص
تلفن ۱۵۶۸۷

دکتر حمید خطیبی
معالجه چاقی - موضعی - عمومی با حمام سونا - حمام بارافین -
ماساژ - وسایل ورزشی حداقل چند کیلو در ماه از ۸ صبح تا ۶
بعد از ظهر مخصوص بانوان - درمان لاغری - لک و جوش
صورت - ریش بانوان - خال و میخچه - پولوی روبروی سینما
مهتاب - تلفن ۷۶۴۶

زایشگاه بیمارستان نجمیه
(تحت نظر دکتر غلامحسین صفیق)
مجهز به جدیدترین وسایل در تمام مدت شبانه روز آماده پذیرایی
از خانمهای باردار میباشد
نشانی: خیابان حافظ - چهارراه یوسف آباد - تلفن های ۴۳۷۲ - ۴۳۷۱

زیبای و لبریمت و ب ممتا
بهترین چهره بود زکسوی بکلا
قط ۹۵ تومان
۱۶۱۶۹
خیابان شاه جنب سینما کلا زکسوی بکلا تلفن

فنا شامو پود است
که موهای شما را بکمال زیبایی میرساند

خط چشم کاری
مقام و جمال آب طربستان

رود لب کاری
در رنگهای مختلف
ماده و صدفی

پودر خشک - کرم پودر - فیکساتور
عطر و ادکلن - شیر زینبائی - کرم دست

تیه کننده

شناخت، کسی که قبل از ازدواج بول خود را مثل ریگ خرج می‌کند و به رخ زن می‌کشد اما بعد از ازدواج خود را از او پنهان می‌سازد، قابل اعتماد نیست.

م. ادیب‌باشی، دانش‌آموز، تهران

● چه حقیقتی وحشتناکتر از شناختن ذات مرد، موجودی که مرا بیاد قول‌های ترسناک قصه‌های مادر بزرگم می‌اندازد.

مینا کبایی، دانشجو، تهران

● مرد رانندگی‌ترین موجودی است که تنها با مهارت و محبت سر برآید. فاطمه و دختر فرزندش، دانیال، نهران هیچ مردی را این به خیانت نیست، زن است که باو امکان خیانت می‌دهد. مرد مزرعه‌ایست که اگر هر چقدر یگبار (واجب) نشود از او زنی می‌افتد. مردی به نام خانهدار، لکروند مرد واقعی را از کیف پولش باید

بانو لك نوري، خاندار، اهور - ف. فزانه.
 خاندان، تهران - رنگس ملای، خاندان، امل -
 بنوا، الف. دانش‌آموذ، صدفه آمل -
 خاندان، بندرله - صدري رجائي، دبیر دبیرستان
 شهزا - یروانه نجیدی، شهزا - مریم
 کیمیاي، خاندان، تهران - فریده کائي، آموزگار
 تهران - مهري جهری، خاندان، کارماته - فاطمه
 ر، خاندان، کرج - ضعیف، دانش‌آموز، گزگان
 گلچین خوش‌آيادی، خاندان، سبزوار - طوطی
 کوكلاي، دانش‌آموذ، سبزوار - ناهید نیکبوی
 خاندان، تهران - طریقه اعظمی، خاندان، راهداران
 لك، املای، دانش‌آموز، رشت - روحبه، خاندان
 بریز - فزانه، خاندان، همدان - زهرا
 بیرواني، خاندان، کرج - ییره و تیسهار -
 رحیل، لاهجان - شمس اسحاقی دانش‌آموز -
 سید، مهین رضائي، خاندان، تهران - عبدال
 انیس، هراز، روزنامه‌نگار، تهران - حدیسه
 برنجی‌جهری، خاندان، مشهد - منیر تولدی، کرج
 تهران - بانو بوین فاتحي، خاندان، آبدان -
 مرتبه نعمی، دانشجو، تهران - اشرف قادری
 دانش‌آموز، شیراز - زاله موزفاده، دانش‌آموز
 اهور - پروان اوطالي، خاندان، اشهر - نیر
 زحمت‌بنوی، آموزگار، روسر - پسر، کرج -
 دیلمه، تهران - ها اربابی، دانش‌آموز، ساوه -
 سید، تهران - سید، تهران -

دانش آموز، همدان - صمدیمنی، خانم. تهران.
ماهر نقرضا، خاندان، تهران - زرگی شیرازی،
دانش آموز، شیراز - رفاه نوذاریان، خاندان، شیراز
ملکه عسکری، دانش آموز، تهران - بهین بهنامی،
خاندان، تهران - زری کریمزاده، خاندان، گرگان
مهر انگیز، خانم، خاندان، اردبیل - صدیقه شادروح،
دانش آموز، گرگان - غزلانیکر، خانم، خاندان، تهران
فاطمه مصحح، خاندان، تهران - فروغ آذر،
دانش آموز، اصفهان - اختر توکان، خاندان، تهران
نگار علیزاده، خاندان، تهران - فخرالسادات، س.
آموگزار، شیراز - امالین جرجی، خاندان،
اهواز، ریز، ب. خاندان، گرمانه - م. میناوانی
دانش آموز، بندر شاه - سروی بیژان، خاندان،
پیش - یارکوهی بازدار، خاندان، مشهد - هاجر
صاحب، خاندان، شهری - شمس اشراقی، خاندان،
صاحب.

به‌رکت وجود قانون حمایت خانواده‌های
عجیب و غریب جرات و انداز بدارد ایام
صیغه قدسه ۵۰ تومان زن را سی یا چهل
سال در زندان ژانواشی اجباری‌ترند و سایر
کند و باد بگوید: «بسیار ناراحتی! بدان
تا کیست مدت زندانت سفید شود!»
دادگاه شهرسان را در هر شهری و
ادگاه بعضی در هر قریه‌ای هست و در
می‌تواند به قانون شکایت برسد و دادخواهی
کند و خود را از زندان برادر و برادران برهاند.
سرخ خانم هم باید همین کار را
بکند و سرخ زندگی خود را بی‌ترس
به دادگاه ارسال بدارد. این غنادرورگی
و برخلاف شرع و عرف و انصاف باطل
بود و اگرچه بقول خودش جوانی‌اش
برسر این معامله مشکلی از او دست رفته
ولی دهائی او این زندان سی از این
ماه مرتب خاطرنشین می‌بود و به‌جاست که
با بعضی شرکت در امتحانات متفرقه
و با تلاش برای آموختن زبان و هنری
امید کردی و آشنایان برای اسالیهای
بایق‌نامه عمر در خود ایجاد کند و دیگران
آنکه او ظلم ظریف و بی‌انصاف جوانی
آن را ببینند با روح خوش‌بینی بی‌مرا
بگذرد و دلشاد باشد که
**بالاخره شاهد ستم و ظلم شد و
عدالت‌پر سرزندگی زن‌سایه افکند.**

شماره صد و چهل و هشتم



با این دود شیرین تمام تنه فرماید
 برای اینکه کامیابی بیایم
شورتکس
 بشمارند. به تنه فرماید تنه کامیابی
 شورتکس دود طرف جدید تو فرماید.
شورتکس
 شورتکس شورتکس شورتکس

SHORTEX
 شورتکس

74 4210

71 4210

لوسیون (ان. هاش. دو.)

(NH2)

(N. H2) برای حالت بخشیدن به آنها استفاده کنید . همچنین اگر موهای شما جرباست برای کم کردن ترشحات غدد مترشحه و همچنین تنظیم کار آنها نیز هفته‌ای دوبار با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) مدت ۵ دقیقه پوست سر را ماساژ دهید.

و نیز اگر شما از پوسته و یا شوره سر خود نگران هستید با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) که خاصیت آن تنظیم ترشحات غدد مترشحه زیر پوست است پوست سر را ماساژ دهید.

حال اگر شما از ریزش موی سر خود ناراحت هستید این طریقه جلوگیری از آنست. هر شب بمدت ۵ دقیقه موهای خود را با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) ماساژ دهید تا کندی یا تندی کار غدد مترشحه را رفع و ترشحات آنها را تنظیم و به نیاز مو غذای لازم را برساند.

شما میدانید که برای آقایان هم گاهی ریزش مو بصورت موضعی در سر یا صورت حادث میشود. درصورت پدیدار شدن این عارضه کافیسیت مدتی بالوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) بطور مرتب محل بیماری را ماساژ دهید تا مجددا رویش موی آن قسمت از سر یا صورت شروع گردد.

بطور کلی لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) را برای تمام بیماریهای مو از قبیل ... موخوره ، شوره ، پوسته سر ، شکنندگی ... وبالاخره ریزش مو میتوان مصرف کرد، زیرا این لوسیون گذشته از تامین مواد غذایی مو بعلاوه وجود ویتامین (ان. هاش. دو) (N. H2) سبب تقویت و نگهداری قسمت خارجی مو و مبارزه با انگلها و عوارض خارجی و حفظ و جلا ورنگ طبیعی مومیشود. لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) بصورت آمپول تهیه شده است.

شما میتوانید هر شب قبل از خواب يك آمپول را شسته و محتوی آنرا طوری روی سر بریزید که بیوستسر نفوذ کند، سپس موها را بمدت ۵ دقیقه چنگ زده تا خوب جذب پوست سر شود.

تکهای که لازم بتذکر است اینستکه باید توجه داشته باشید که اثرات این لوسیون از سه تا ششماه است، بنابراین با استعمال مداوم از آن نتایج مفیدی عاید شما خواهد شد. بقول یکی از پزشکان آلمانی: اگر مردم دنیا از خواص درمانی (ان. هاش. دو) (N. H2) مطلع بودند و آنرا مصرف میکردند بعد از چند سال دیگر طاسی هم جزء تاریخ و گذشته‌ها محسوب میشد.

در انصورت علاقه‌مندان میتوانند این لوسیون مفید را از داروخانه معظم و معتبر شانروزی تخت جمشید یا سایر داروخانه‌های معتبر بزرگ تهران و شهرستانها تهیه فرمایند.

قسمت اعظم زیبایی خانمها به موی سرشان بستگی دارد. يك خانم زیبا هر قدر از طراوت و زیبایی برخوردار باشد بدون موی سر یا مویی که آرایش صحیح نیافته باشد زیبایی او جلوه‌ای نخواهد داشت.

ولی چهره زن اگر از زیبایی کامل بهره‌مند نباشد با گیسوانی آراسته و درخشان و هم‌هنگ با آرایش صورت و اندام زیبایی خیره‌کننده خواهد یافت.

دکتر گیلورد هاوزر میگوید: گیسوی زن بمنزله قاب رنگینی است که تصاویر جذاب چهره را در میان بگیرد. بدین ترتیب با بر جلوه و جلای آن میافزاید و با لطف و صفای آنرا مخبوش میسازد.

در واقع گیسوی قشنگ و منظم که متناسب باصورت آرایش شده باشد قابی است که نه تنها عیوب احتمالی را از نظرها میپوشاند بلکه زیباییهای خدادادی صورت را به نحو برجسته و زنده‌تری مجسم میسازد . این حقیقتی است که همه از آن آگاهند، ولی از این موی سر که نقش بزرگی در زیبایی خانمها بعهده دارد متاسفانه دقت و مراقبت کامل نمیشود. بطوریکه مشاهده میشود اکثر خانمها بعلاوه عدم آشنائی بااصول فنی مو و طرز نگهداری آن دارای موهانی مات و بیحالت و یا دچار عوارضی از قبیل موخوره و یا ریزش مو هستند و با سهل انگاری و بی‌اعتنائی خود بجائی میرسند که روزی احتیاج به موهای مصنوعی و امثال آن خواهند داشت.

طب جدید با همه پیشرفتهائی که در غلبه بر امراض نموده هنوز در مقابل طاسی سر عاجز است ، تنها راه جلوگیری از طاسی محافظت موها و درمان عوارضی مو است. برای اینکه دچار ناراحتیهای طاسی نشوید باید اول بااطلاعات خود در باره مو بیفزایید و طریقه مبارزه با بیماریهای مو و محافظت از آنها را فراگیرید.

من شما را به چند نکته از اسرار مو و نحوه مبارزه با آنها آشنا خواهم کرد، بطوریکه پس از مطالعه آن خواهید دانست که با این عوارض چگونه مبارزه کرده و چگونه میتوانی مویی درخشان و زیبا و پریشته داشته باشی.

اولین قدم در راه داشتن گیسوانی زیبا و موهانی پریشته و خوش حالت انتخاب وسیله شستشو و طرز شستن آن است که نقش مهمی در زیبایی و حفظ حالت موها دارد. شما باید در انتخاب وسیله شستشوی سر خود دقت فراوانی بخرج دهید.

اگر موهای شما نرم و ظریف است باید با شامپوی مایعی که حاوی مقدار بیشتری لاتولین است شسته شود و هنگام پچیدن از کمی آبجو لوسیون (ان. هاش. دو)

از این پس ، خانمهای بازاریاب (زنروز) شمارا باموسساتطبی، فرهنگی واجتماعی و بازرگانی جدیدالتاسیس در شهر آشنا میکنند.

خانه دوم عزیزان

کودک بزرگترین ودیعه‌ایست که از جانب پروردگار نزد ما امانت گذاشته شده است و هر پدر و مادری موظف هستند بعد از داشتن فرزند تمام هم خود را مصروف به تمر رساندن فرزندان خود بنمایند . خانمی که به عالی‌ترین درجات زن بودن یعنی مادر شدن نائل می‌آید باید اینقدر گذشت و فداکاری داشته باشد که بتواند در مقابل منافع کودکان خود از شخص خودش چشمپوشی کرده و به تربیت اطفال خود همت گمارد . اما بعضی مواقع در زندگی لحظاتی میرسد که ما مجبور هستیم برخلاف میل خود تصمیماتی اتخاذ کنیم که اگرچه این تصمیمها از میل باطنی ما سرچشمه نگیرد ولی جبر زمان ما را مجبور می‌کند که عیبی را انجام دهیم : اگر مادری بعد از داشتن بچه مجبور باشد که در خارج از منزل برای امرار معاش و کمک به بودجه خانواده کار کند ویا اینکه خدای نکرده اختلافات زناشویی باعث از هم پاشیدن کانون خانواده گردد آنگاه است که موسسات نگهداری اطفال که این کار را نه تنها بخاطر نفع شخصی بلکه بخاطر کمک به جامعه انجام میدهند به یاری ما می‌آیند .



هتل جدید بندرپهلوی در پلاژ زیبای بندرپهلوی



موسسه مهمانخانه‌ها که اداره کننده‌های بنیاد پهلوی است همراه باگسترش برنامه‌های توریستی و هتل‌داری از همکاری فنی و صنعتی خود در راه ایجاد هتل پسا سازمانها و افرادی که فکر تاسیس هتل دارند فروگذار نمی نماید . چنانکه اخیرا هتل مجلل و زیبای بندرپهلوی که در پلاژ بندرپهلوی قرار دارد و به همت و سرمایه شرکت چتر بندریت آقایان مهندس شهیدی ومهندس گیتی و آقای دبشور فکر ایجاد آن بنیان گذارده شد مولان مهمانخانه نیز در این راه از تجربیات چندین ساله خود استفاده کرده در تزئینات و سایر احتیاجات منتهای کوشش و نظارت را بعمل آورده وایک امور مدیریت و بهره‌برداری هتل جدید بندر پهلوی را بعهده دارد و سنجو ثابت‌های بهره برداری را آغاز نموده است هتل جدید بندرپهلوی که ایک آماده بهره برداری است از ۱۵ بهرامه ۶۶ افتتاح گردید وبهترین محل برای استفاده توریست در شمال است .

این هتل مجلل و باشکوه دارای این وسائل مدرن و مجهز است . امکاناتی مجهز تکیه و سایل و حمام - پلاژ اختصاصی - چهار آپارتمان - سالن غذاخوری - سالن بار - تراس تابستانی مشرف به دریا و شهر - سالن بازی - پلاژ اختصاصی - سلفرویس - بوفه - بار استخر بزرگ مجهز بستگاه تصفیه آب کابین های مخصوص . امید است این هتل زیبا و مجلل که از هم اکنون آماده پذیرائی است محل مناسبی برای استراحت و تفریح مسافران گرامی کار دریا و بندر پهلوی باشد و تنها رضایت ایشان است که گردانندگان موسسه مهمانخانه ها را بیش از پیش در خدمت هدف مقدس ان توفیق ترغیب نمایند. برای اطلاع بیشتر به روز و اسایون هتلهای موسسه مهمانخانه خانبان بهار پلاژ ۱۴۸۸۸۸ با تلفن ۷۵۶۰۹۵ مراجعه شود.



بانسیون شانروزی دینولد که میتوانم به جرات بگویم یکی از مجهزترین انواع خود در شهر ما میباشد با تشکیلات بسیار منظم قادر است که کودکان ما را از یکساعت تا هر مدت زمان که اولیای طفل در نظر داشته باشند نگهداری کند . ضمن بازدیدیکه از دینولد داشتیم به نکات دقیق بهداشتی و بروشی برخوردیم که بد نیست شما هم از آن مطلع گردید .

این بانسیون که در خیابان صیای شمالی نزدیک سینما گلندیستی قرار دارد در يك عمارت وسیع دو طبقه جای دارد که طبقه اول مخصوص کودکان بزرگتر و آتلهائی است که علاوه بر نگهداری سن آنها اجازه میدهد که از موزیک و تئاتر و تلویزیون و سرگرمیهای دیگر برخوردار باشند . خانمهای تحصیل کرده که در تمام مدت ۲۴ ساعت مراقبت از این اطفال را بعهده دارند بمقدار زیادی جای خالی مادر را در دل کوچک این کودکان پرمی‌کنند .

طبقه دوم مخصوص کودکان شیرخوار است که توسط نرس‌های تحصیل کرده سرپرستی میشود هر کودک از وسائل مجهز استفاده می‌کند . اطاق مخصوصی در این بانسیون تعبیه شده که کودکان مبتلا به بیماری را در آن اطاق جدا از کودکان دیگر نگهداری می‌کنند و تا بهبود کامل طفل بین سایر کودکان مراجعت نمی‌نمایند. آشپزخانه بسیار تمیز و مجهز این بانسیون غذای سالم و کالری‌راکودکان میدهد و بچه‌ها قبل از اینکه به سالن غذاخوری راهنمایی شوند توسط مربیان خود نظافت شده و بعد به سر میز صرف غذا میروند . بازدید از این بانسیون فرصت جالبی بود برای من که به این نکته پی بردم که هنگام با سایر پیشرفتهائی که در مملکت ما بچشم می‌خورد افرادی نیز با تحمل زحمت و مسؤولیت بسیار موفق شده‌اند محلی این چنین آبرومند برای حفظ و نگهداری فرزندان ما دار نمایند.

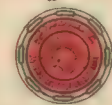
زنداد خدمت زن

بانک اعتبارات تعاونی توزیع

شعبه بانو

وحد اقتصادی که بدست بانوان و برای بانوان اداره میشود.

بانوان گرامی: امور بانگی خود را در شعبه بانو متمرکز کنید و از مزایای این شعبه بهره مند شوید



شعبه بانو اول خیابان ولیا تلفن ۶۶۷۲۹

سرنگهای پلاستیکی یکبار مصرف PHARMASEAL

به تجربه ثابت شده که حتی با جوشاندن عادی سرنگ کلبه باکتریها نمیزند به همین جهت در اروپا و امریکا از سرنگ های پلاستیکی یکبار مصرف فارماسیل استفاده میشود

سرنگهای یکبار مصرف PHARMASEAL خیلی ارزان و صد درصد استریل و عاری از هرگونه مواد خارجی است سوزن سرنگهای فارماسیل بقدری تیز است که اطفال هم تزریق را حس نمیکند - فروش در تمام داروخانه های معتبر شرکت سهامی سرم تلفن: ۴۹۱۱۲

من و تو در دو افق

بقیه از صفحه ۱۲

سوال کار را فراهم میکردند . میآمدند و میرفتند و پدرم راجع بملکی که پشت قباله من قرار بود بیدارند چانه میزد درحالیکه هنوز بخود چیزی نگفته بود . یکشب که اطاق خلوت بود نزد او رفتم و بی مقدمه شروع صحبت کردم و گفتم: - پدر ، بختین . من زن این مرد نفیسم بی جهت خودتون و مردمو برحمت ندادین . با چشهای از حقه درآمده بمن نگاه کرد و ناگهان از جای جفت ، سیلی محکمی بگوشت زد و از اطاق بیرون انداخت . بخاطر این کتک گریه نکردم و ضحکشان ندادم . او تصور اینکه با همان یک سیلی زهره مرا آب کرده و مقاومت را دردم شکسته ، به ترتیب بقیه امور پرداخت در صورتی که من پنهانی برای مقاومت میفروخت و با تان راه نجات نقشه می کشیدم .

خلاصه می کنم . درست ده روز بعد که احساس کردم کار بجای بسیار خطرناکی رسیده تصمیم خودم را گرفتم و نقشه ای را که طرح کرده بودم برسرط اجرا درآوردم . بخت نیز با من یاری کرد زیرا همانروز سه نفر از شخصیت های تهران برای بازرسی و ملازگه راجع به لوله کشی ، بهر ما وارد شده و درخانه استاندارد منزل گرفته بودند . طرف غروب بود که چاندرم را برافکندم و بی آنکه بکسی حرفی بزنم از خانه خارج شدم و شتابان خود را به خانه استاندارد رسانیدم و مستقیما نزد خانم استاندارد رفتم . او مرا میشتاق و اتفاقا نسبت بین محبت خاصی داشت . از دیدن من هم خوشحال شد و هم متعجب ولی من خیلی زود او را از حیرت بیرون آوردم و گفتم :

- خانم معذرت میخواهم که آرامش خونه شما رو بهم میزنم . من بیخانه شما ، یعنی بیخانه استاندارد که نماینده دولت و نماینده شخص شاهنشاه دراین استان پناهده شدم و تا تکلیفو روشن نکنن بیرون نفیرم .

رنگ خانم استاندارد مثل گچ سفید شد چون میدانست ابتکار منورانه من چه نوعایی در شهر ایجاد میکند و در خانواده ها چه عکس العمل های ناخوشایندی پدید میآورد . او مرا با مهربانی بدرود برد و پنهانی یکی از نوکران را برای اطلاع به استانداری فرستاد . قبل از اینکه استاندارد وارد شود همه اهالی شهر ، همه خانواده ها ، خصوصا همه دختران دمبخت که در شرائط شیه من بسر میبردند مطلع شده بودند و طبعیا پدر و برادران نیز . اگر بازرسان و مأموران عالیترتبه تهران نبودند شاید کار بدخواه من تمام نمیشد . ازاین جهت بخت با من یاری نکرد . پدرم و برادرانم و استاندارد باهم وارد شدند . خوشبختانه آنها جرئت نداشتند جلو استاندارد مرا زیر مشت و لگد بگیرند اما از خشم دندانها را بهم میفشردند . همان شب جلای تشکبیل گردید . من یک دختر هیجده ساله که رو گرفته بودم و زیر چادر از سراسر میرزیدم به تنهایی از خودم و از آزادی انسانی و در نتیجه از حقوق همه دختران شهر و دختران شهرهای غیباتانده و سایر فانیسم و کهنه پرستی دفاع کردم و پیروز شدم . استاندارد نقش مصلح بیطرف را ایفا میکرد . من گفتم :

- قصد من عصبان علیه خانواده ام نیست . بنیدرم و برادرانم احترام میگذارم . هیچ شخص معینی را نیز در نظر ندارم اما مدتی طول کشید تا من توانستم فرم

آنها را بنیدرم . من که هرگز بی حجاب قدم از خانه ننهاده بودم اوایل چند رنج می بردم . بخاطر دارم . نخستین روزی که مثل دختر عموهای لباس پوشیدم و با آنها بیرون رفتم از شرم خیس غرق شدم . فکر میکردم همه بمن نگاه میکنند درحالیکه کسی احتیانی نداشت . اندک اندک بزدگی جدید انس گرفتم و رنگ محیط را پذیرفتم و صدرد یک دختر تهرانی شدم . حالا حتی تنها بیرون میرفتم ، سوار تاکسی میشدم ، خیابانها را می رفتم ، کارهایی را که داشتم انجام میدادم و بیخانه مراجعت میکردم .

همان سال اول دوره دبیرستان را تمام کردم . نمیتوانستم در کشور شرکت کنم زیرا از نظر زبان فوق العاده ضعیف بودم . همه دختران شهرستانی در زبان انگلیسی ضعیف هستند چون دبیران زبان بخشنی راضی میشوند در تهرانی مثل شهر ما زندگی کنند . معلم مرد که به پیوسته حق ندارد در دبیرستان دخترانه درس بدهد . دبیران زن نیز حتی با دو برابر حقوق در شهری اقامت نمی کنند که مجبور باشند با چادر بدرسه بروند و بازگردند . باستانی اسفهان و شیراز و اهواز و تبریز و آبادان وضع بقیه شهرستانها کم و بیش همین است که نوشتم .

از عمویم اجازه گرفتم که یکسال انگلیسی بخوانم و بعد در کشور شرکت کنم او نیز موافقت کرد ، اما مودک دستور داد که در راه کلاس شبانه خلسی دستمضا بایم و با احتیاط بروم و بازگردم و با هیچ پری حرف نزنم . نمیدانم چرا این سفارش را بدختران خودش میکرد . شاید مرا که یک دختر شهرستانی بودم ، چمن و گوش بست و بی عرض میانگشت .

کلاس ما مختلط بود . چهل نفر شاگردان کلاس را بیشتر مردان تشکیل میدادند . از همین و در همه شرایط مرد با من هتکاس بودند . مردی که موش سفید شده بود و پیری که خارج از درس دبیرستانی انگلیسی تئوری میخواند . من هیچکس و هیچ چیز جز درس توجه و اعتنا نداشت . در شهرهای تری از مردان را با خون ما عجین کرده بودند و طبعیا با یکسال زندگی در تهران نمیتوانستم این هراس نامعول را از دل و روح و خون خود برانم . در کلاس ما جای معینی نداشتیم . هر کس هر جا که دلش میخواست می نشست . من چون در درس ضعیف بودم مثل شاگردان تئیل در انتهای کلاس می نشستم و غالباً خود را از چشم معلم پنهان نگاه میداشتم . کنار من یک جای خالی وجود داشت . آنشب نازم درس شروع شده بود که مرد جوانی وارد شد و مستقیما روی نیمکت کنار من نشست و کتاب و دفترش را روی میز گذاشت . من او را یکبار دیگر نیز دیده بودم اما نامش را نمیدانستم . او اواسط درس خودکارش تمام شد . هرچه نوک درس روی میز و کاغذ کشید و در دهان گرم کرد دیگر نتوانش . با تانف خودکار را بر زمین انداخت و آهسته گفت:

- خانم . بختین . مداد با خودکار اضافی دارین ؟ - به خودکار قرمز دارم . عیبی نداره ؟ - خوبه . متشکرم . الآن بختون پس میدم . معلم دیکته میگفت . او چند جمله عقب افتاده بود که از روی نوشته من جای خالی کلمات را پر کرد . من و او خودکار را فراموش کردیم . وقتی درس پایان پذیرفت

او خدا حافظی و تشکر کرد اما خودکار را پس نداد و رفت . فردا بازم بصادف یا بعد کنار من نشست و گفت :

- بختین . دیشب من یادم رفت خودکار تو رو پس بدم . بفرمایین . خودکار را کنار دفترهای من نهاد و تسمی کرد . من نیز جمله ای حرف زدم او متعجبانه پرسید:

- خانم . شما یه شید ؟ - بله . چطور مگه ؟ - از لهجرتون فهمیدم . - شما لهجدارین . - پس هتبری دراومدید . اسم من (نصرالله) اس . (نصرالله) پدرم نوی خیابان پهلوی دواخونه دارم . پدرش را که تنها دارو فروش شهر ما بود می شناختم و چندین بار دیده بودم . در جواب گفتم :

- بله بله . من لایلی رو میشناسم . مرد خوبیه . همه اهل شهر دوست دارن . - متشکرم . حاله که هتبری دراومدید میتونم استونو بیرسم . اول درگفتن نام خودم تردید نشان دادم ولی بد گفتم :

- اسم من گل اندامه . بهم میگن (گلی) . پدرم است . بشینن نام پدر من چشهایش کشاد شد چون در تمام استان کسی نبود که پدر مرا نشاند . حتی چوپانان و روستاییانی که در نقاط دورت زندگی میکردند نام پدرم را با احترام بر زبان میآوردند و از او وحشت داشتند . آیدهاش را فرورد و اظهار داشت :

- اوه . پس شما دختر هستین . خیلی . خیلی از آشنایتون خوشحال . آشکارا دیدم که از آن لحظه دست و پای خود را جمع کرد و مودبانه نشست . آشنائی من و (نصرالله) بسر دارو فروش زیر شهر ما با این طریق گردید و با همه احتیاطی که بین توصیه شده بود ادامه یافت و چندی بعد بجای بسیار حساس کشید .

من اگر یک دختر تهرانی بودم واز کودکی با پرها معاشرت میکردم تا این اندازه برای عشق ورزیدن و معاشرت با یک مرد آمادگی نداشتیم و طبعیا باین سرعت بدام محبت اسیر نمیکردیم . بعقیده من ، عقیده من که نمیتواند قانون و قاعده باشد ، اگر خانواده ها و پدران و مادران فرزندان خویش را مجبور و در قید و بند نگه ندارند ، احتمال سقوط آنها خیلی کم میشود . ایکاش آمارگیری بود و از زنان منحرف آمارگیری نمیکرد . من باطمینان میتوانم بگویم که نود و نه و نیم درصد زنان سقوط کرده شهرستانی هستند درحالیکه این خطر برای زنان و دختران تهرانی کمتر است .

(نصرالله) در تهران شغل کپی داشت و آزادی داشت و در اطاقی که با یک دوست هتبری خودش اجاره کرده بود بر می برد . ابتدا من و او فقط در کلاس و با در محیط مدرسه شبانه یکدیگر را ملاقات میکردیم و چند دقیقه ای حرف میزدیم اما بعد دامه معاشرت با بخارج کشید و از ساعات جلو و عقب درس نیز تجاوز کرد .

بفورتی که خودش میگفت او همان روزهای اول عاشق من شده بود و در تب این عشق که هر دو نفرمان به بدرجایمان این اعتقاد داشتیم میخواست ولی من باینکه نسبت باو احساس مهر آمیزی حس نمیکردم

لطف ورق بزنید

نرست فلینا

fallina stretch



ساخت آلمان

بیش بارک نونا ترتر فرماید

نیاز تریو عالمی ترتر کریمیت در جهان

بهترین و بهت و شیرکان

نماینده نمایندگی ایران



فروش و تبلیغات در تهران و شهرستانها



کیک های (بام کوخن آلمانی) توسط ماشینهای اتوماتیک کیک های عقد و عروسی و تولد - درهای مخصوص سر سفره شیرینی های هلندی - لایسنس ترتر متعصب منصف

مساحت آباد - مساحت مساحت شمال مقابل منصف آب - متعصب ۷۷۱۸۱۱



کیسوی تفهین شده به یک با پنج امتاز بجمهر بکسر با لاتر از سینما مولن روز پیش عا دمان شماره ۲ تلفن ۷۵۸۶۵۸

نماینده فروش در افغانستان شبانه روزی پارس شمال بارک ساعسی

اورشیزت محلول میزاملی رنگی

باد و اثر مهم



اورشیزت علاوه بر اینکه رنگ طبیعی موها را بطور دلخواه یکنواخت و شفاف مینماید فرم و حالت گیوان را نیز مدتها ثابت نگه میدارد.

اگر تارهای سفید در گیوان شما دیده میشود با اورشیزت (محلول میزاملی رنگی) موهای خود را بیچید.

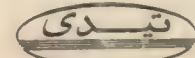
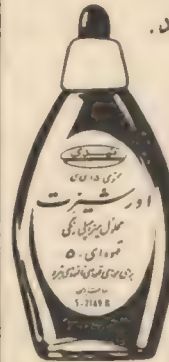
طرز استفاده از اورشیزت بسیار آسان است بعد از شستن گیوان در حالی که هنوز خیس هستند با اورشیزت آغشته نموده و بعد از بیچیدن با بیگودی با آنها فرم بدهید.

توجه داشته باشید:

برای هر رنگ مویی اورشیزت مخصوص آنرا انتخاب نمایید.

اورشیزت ددام میزاملی را زیاد و

رنگ مو را شفاف و یکنواخت میکند



Schwarzkopf

من و تو در دو افق

آرام پیش میرفتم و از توسعه این آتش گدازنده بیمناک بودم. بنظر خود هیچ مانعی نداشت که من و او یکدیگر را دوست بداریم و زن و شوهر شویم لیکن پدرم، برادرانم و مردم شهر چه میگفتند؟ پسر دارو فروش فقیر شهر و من؟ آوه، چقدر نامناسب، چقدر آواره. این عشق چه سودهای میشد و مردم شهرمان درباره ما چه چیزها که نمیکفتند.

تا همه ملاحظاتی که معمول میداشتیم و با اختلاف طبقاتی زیادی که بین من و او وجود داشت نتوانستیم خوشتن دار باشیم و سرانجام یکتصبعی اعتراض کردیم. عشقی که من میدانستم اگر آشکار شود چه فاجعه ای بوجود میآورد.

فضای آزاد تهران با شجاعتی فراوان میبخشید. با همین شجاعت آنقدر پیش رفتم تا اینکه یکروز بعد از ظهر... ای خدای بزرگ! آرزو چه روز زشت و بدی بود. خداوند! تو عادل و مهربانی. بو گناهکاران را میبخشی ولی باور ندارم از گناه من و او درگذری. ما خود نشنیده گاهیم ما آنچنان زشتکاری که حتی گناه را نیز آلوده تر از آنچه که هست کردیم. آرزو بعد از ظهر پس از چندبار که بخانه پناه (نصرتالله) میرفتم اختیار از کف ما بیرون رفت و آنچه که نباید حادثهای که داغ تنگ برپیشانی من می نهاد اتفاق افتاد و من. آری من آلوده شدم. ساعتی بعد که شعله های آتش درون ما اندکی فرو نشست و از خواب خوش غفلت و نادانی بیدار شدم و با چشمی باز تر باطراف خود نگرشتم اهمیت حادثه رخ نمود و چهره گشود و تن ما را لرزاند. من گریستم، شیون زدم و بدامن آویختم و او نادم و ششمان و رنگ پریده سر بر زانو نهاد و گوشه های نشست. کار از کار گذشته بود.

آرزو به کلاس ترتیب و با دیوگاه حرف زدیم. نقشه ها طرح کردیم. قرار کشیم؟ اما کجا؟ حقیقت را بگویم اما چگونه؟ با کدام جرئت؟ اگر پدرم میشنید، اگر برادرانم میشنیدند بدون دقتی تامل مرا می کشند. کشتن من و نصرتالله برای مردان غیوری چون آنها که در اسان بزرگی مثل دیار خودمان آبرو و شخصیت داشتند از کشتن یک زوج سنگ تر و متاعه هار آسانتر بود. پس چکنیم. تصمیم گرفتیم که هر دو به ... باز گردیم و او با پدرش در این باره مشورت کند. بدلیل این تصمیم بود که من راه خانه پدرم را در پیش گرفتم که آتش وارد شدم. ش همگام وقتی خم شدم که دست پدرم را بوسم و او انگشتش را با خشونت کشید و روی از من برگرداند بیستم لرزید. از ترس نزدیک بود فالتی نمی کشتم. پس از دوسال او هنوز گناه پیشین مرا نشسته بود حالا چطور جرئت میکردم از این تنگ و رسوائی بزرگ با او سخن بگویم.

ش تا صبح بیدار بودم و از این دانه بان دنده غلغله. روز بعد نزدیک ظهر. پس از دوسال یکبار دیگر چنان برافکنم و از خانه خارج شدم و به پناه خریدم و با دوستانه پدر نصرتالله رفتم و محبوب خود را آنجا یافتم. پیر مرد دارو فروش که شب قبل ماجرا را از زبان پدرش شنیده بود نا چشمش بین افتاد سلام کرد و خود را عقب کشید. رنگش پرید. او با سه برابر سن همیشه بین سلام میگفت. اینده و حتی غیر قابل

بوصیف داشت و من درنگاشتن عجز و الحاح و التماس خواندم. یک متری در دروازه خانه بود. او که رفت موفق شدم با نصرتالله حرف بزنم. پدرش جلوی در مغازه کشیک میداد که میباید یکی از اهالی شهر برسد و ما را هر گام صحبت ببیند. از او پرسیدم:

پدرت رفتی. چانه نصرتالله نیز از ترس میلرزید. خود من هم چنین حالتی داشتم زیر محیط آنجا با تهران فرق داشت و ما زیر آسمان آن شهر آنقدر قدرت فوق العاده خانوادهم را حس میکردیم. او جواب داد:

آره گفتم. اما وقتی شنیدم و بایمی رد شو سرش و گفت «ایوای خواندهم» خراب شد. حالا چیکار کنیم؟ خانه ها را بالا انداخت و گفت:

نمیرویم. دارم دیوونه میشم. بهتر آنه که قرار کشیم دوباره تهران رو بیا اونجا مخفیانه زن و شوهر بشیم.

این ممکن یس. پدرم بفرست خواستگاری.

پدر من؟ خونشها. پیش پدر تو؟ دیوونه ای؟ هوبنا به گونه ای فلیش خالی میکنم. با توستی از خون میگذشتن بیرون.

پس چکار باید کنیم؟ صبر. صبر. صبر. صبر. حالا دوسه روز صبر کن شاید به راه حلی پیدا کنه.

نه بازده روز گذشت و من دوبار دیگر برای دند نصرتالله اما به پناه خریدم دارو و دارو خانه رفتم. همین سوعطی پدرم را جلب کرد و بوسیله مادرم بیفانداخت. «دیگه گلی حق نداره برده باشی. مردم ندیمکن. چندان خشمناک نوی خونم هن. هر وقت چیزی میخواند یکی از آندامو برترسه تا برایش بخوره»

باین ترتیب خروج من از خانه نیز ممنوع گردید. حالا نمیدانم چکنم. اکنون که این نامه را برای شما می نویسم شب است. دیدگاه از گریه منورم شده است. گاهگاه بوسیله (لیلا) دختر دایه خواهرم که پدرش نیز آسیابان یکی از دهات خود ما است برای نصرتالله نامه می نویسم و او هم جواب میفرستد. از این نامه نوشتن ها نمیتوانم نتیجه ای بگیرم. بیچاره و درمانده شده ام. خواه ناخواه یکروز خواستگار دیگری برای من خواهد آمد و آرزو بزرگ و با بهنیدم مرا شوهر خواهد داد. اگر از شوهر کردن امتناع ورزم، این دهه مردم بدی شهر حرفهای خواهند نوشت و با بی زبانه ها خواهند داشت. نمیدانم چکنم. تپه ش است. اشتب هم چون شهای دیگر بیدار مانده ام و فکر میکنم و در افق خود راه میروم. من و نصرتالله در دو افق دور روبروی هم قرار گرفته ایم. آنچنانکه دو خط افق هرگز روی هم منطبق نخواهد شد و من نصرتالله نیز هیچگاه بهم نخواهیم رسید. شما بین بگوئید چکنم.

میدانم بد کرده ام. میدانم گناهکارم. میدانم که استحقاق سرزنش و مجازات دارم ولی توجه داشته باشید که کاری است که شده و جبران آن امکان پذیر نیست. در این شرایط مرا راهنمایی کنید و بگوئید چکنم؟

پایان

جدول شماره ۱۴۸

۱۱	۲۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱										
۲										
۳										
۴										
۵										
۶										
۷										
۸										
۹										
۱۰										
۱۱										

الف: ۱- برای شناختن وی مدتی است اقتراح و میانه های در زردی مطرح شده است - هر خانم و آقای باید داشته باشد ۴- برای جلوگیری از سرایت امراض تنفسی میکنند - خوراکی از آرد نخود پیا سبب زمینی ۳- از جانوران پوست فیزی - سرگرم میکند اما معده را ناراحت میکند - نمک بسیار دارد ۴- از درختان گل معطر - خیر و اطلاع - خانه ها حتما با خود همراه دارند - غذای روزانه - طریق کوتاه ۵- حرارت بدن از حد عین پالا رفته است - صف ورده ۶- غارت و چپاول - بدن و دوختن ۷- دورونی و منافق - حرص و علاقه شدید ۸- دریا - یکی از سبزیهای خوردنی - چیلگر و مکار ۹- کارهای بند بازی و ژیمناستیک انجام میدهد - برای نشان دادش هدیه ای میگیرند ۱۰- نجات دهنده - اعضاء مامور دولت روی گذرنامه.

حل جدول شماره ۱۴۷

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۳	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۴	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۶	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

عربی: ۱- بمی از دختران جوان چنین شوهری را می پسندند ۲- از گلای خوشبو - چراغی فرا راه دستکاری بشر ۳- رانند آه مزاحم - تهمت زدن - پارش مشکل به معصوم ۴- قسمتی از پا - موجود دره بیسی - حورالعرب که معطر - محبوب و تیز میزند ۵- دسته ها و رانند میزند ۶- اگر بر دوش نباشد در خیابان های تهران هم در رفت و آمد است - گریه - ناله - ازضام ۸- طرف و جانب - جایی برای رقص و اسکی - فصل زمستان ۹- از مشکلات سفره - از مفات عالی که باید هر زن و مردی داشته باشد ۱۰- وسیله ای برای خواب و استراحت - بوی خروس ۱۱- گله چهار پایان املی - شمره شد.

خشک شوئی لرد افتتاح شد



لطفا بشماره (۹۵۰۸۸۵) تلفن کنید تا سرویس مجانی ما انواع البسه شمارا از منزلتان تحویل گرفته و در مدتی کمتر از ۲۴ ساعت بمنزل شما تحویل دهد خشک شوئی لرد - مدرن ترین و مجهز ترین موسسه ایست که تحت نظر مهندسين و متخصصین فن که چندین سال در کشورهای اروپائی و ایران تجربه دارند تاسیس گردیده است خیابان آینه اهور مقابل وزارت کار پلاک ۴۲۰

آگهی استخدام

استودیو فیلمبرداری میثاقیه جهت اداره دفتر و تلفن استودیو احتیاج به یک نفر دوشیزه یا بانو بین ۲۰ تا ۲۵ سال دارد. علاقمندان میتوانند همروزه به دفتر استودیو تلفن ۱۰۱۰۰ رجوع فرمایند.

دکتر مرتضی روحانی

دارای دیپلم از دانشگاه پاریس علاج قطعی کودکان لاغر و ضعیف دستور صحیح تغذیه برای کودکان و نوزادان - واکسیناسیون بذرانی ۵ تا ۸ ساله ظاهر شدن ۲۸۲۹ نشانی چهارراه تخت جمشید و بهار دوبروی بنیاد بهلولی

نتیجه برسر دوراهی شماره یکم و چهل و پنجم

«بذر تلخ...»

شکی نیست که آقای علی... تنها پسر قهرمان ماجرای بر سر دوراهی شماره یکم و چهل و پنجم یک بیمار روانی است و در شرایطی خاص، بطور غیر ارادی، در حالیکه خود بزنی عملی که مرتکب میشود سدرمسد و قوق دارد پدری دست میزد. من با این جوان تحمیل کرده که خودش در زمینه روانشناسی و انحرافات اخلاقی آنها کتاب مطالعه کرده ملاقات بعمل آوردم. او میگفت:

من و پیدام و حتی روزی شان امریکائی توانستند مرا معالجه کنند اما معتقدم که اگر ازدواج کنم و در مورد زن و فرزندم بفرستم پدرم بطور قطع خودکشی خواهد یافت. وقتی آن حالت بین دست میدهم خوشتن داری بسیار سخت است، معذرا بخاطر حفظ شان همسر اینکار را میکنم و قول میدهم. قسم میخورم. او این قول را داد اما من باور نکردم، اعتقاد پدرش نیز در این مورد است. مگر اینکه خلاف آنچه که فکر میکنم ثابت شود. بفرش محال مشکلی از این مهتر وجود دارد که هر چه زودتر باید در رف آن کوئید، ابراهیم باهام سرقت دستبند زندانی است و چه بختبند و چه محکوم شود، سابقه ای برای بقیه در صفحه ۷۸

با یورین اسپسیال گمیان خود فرم و نگاه بدید

یورین با یورین اسپسیال
وقت کمتری بگیرد و دوام آن بیشتر شود



زن از زیر نقاب ...

بقیه از صفحه ۱۴

در حالیکه در همان ایام در همپایگی ما ترکیه کشف حجاب عملی شده بود و تعداد تحصیل کرده‌های زن روز بروز زیادتر میشد و در بیمارستانها و مدارس و اجتماعات زن ترک دلیرانه خودنمایی میکرد در همانوقت این آگهی در یکی ر روزنامه‌های وقت تهران انتشار یافت.

کسرت ناشکوه برای آقایان محترم و خانها
برنمایگاه زردشتیان موقع را غنیمت شمارید ليله جمعه ۲۲ آذر را فراموش نکنید خانها جای محبوم می خواهند داشت.

ناگهان شاعرهای با شهامت فریاد کردند
ایرانیان که فرکیان آرزو کنند
باید نخست کاود خود چنگ و چو کنند.
مردی بزرگ باید عزیزی بزرگتر
تا حل مشکلات به نیروی او کنند.
آری خواهر! مردی بزرگ با عزیزی بزرگتری لازمست

و آرزوی شاعر برآورده شد و این مرد بزرگ پیدا شد و آن رزاشاه کبیر بود.
او در روز ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ از ریر خاکستر قزقا. چهره درخشان و ستمدار بی نظیری زن ایرانی را بیرون کشید و گفت:

«صف حبست کشور ما بصباب نبی آمد، هیچ وقت از زنیا احسانیه برداشته نبی شد. شما خواهران و دختران من، بدانید که بهادر این وطنه شماست دروازه وطن کار کنید».

در کشورهای دیگر نظیر چین انقلابات اجتماعی با خونریزیها و اعدامهای ستمجویی عملی شده بود. اما در ایران حتی تدبیر يك سردار چنین مشکل مهم اجتماعی را باسانی حل کرد.

در تاریخ شریعت تعداد زنانی که احاطت شوهر را در نهضتهای اجتماعی قبول کرده اند خیلی معدود است و یکی از آنان عایحاحتر (ملکه مادر) است. اولین زن ایرانی که کشف حجاب کرده و برای دیگران سرمشق واقع شده است.

در تهران اولین زنی که در مجلس جشن کشف حجاب حاضر شد و شعر سرود (خانم سیکینه نظمی انصاری) است که

آگهی مربوط به کار او و عکس از طرف اداره مطبوعات وقت انتشار یافت (عکس در صفحه ۱۴ چاپ شده است)
خانم انصاری قطعه شعر زیر را در مجلس جشن قرائت کرد:

نشو و نما و تربیت من را چو زن دارد بهمه همت در او خوی آفتاب چون مهد تربیت بود آغوش زن آزان
دارد همواره قوت بازوی آفتاب با این خیمال و لطف نقای پرویز
بگرفته همچو ایر سیه روی آفتاب بروی من ضمیمه شد آری پی حجاب
آسان گشت آبروی بیروی آفتاب لطف و اراده نه ملت بوازا ما

بزودت منی از رخ دلجوی آفتاب نص حجاب آزر چون دور شد
پیدا صفا و ساحت منکوب آفتاب تاریخ این عطیه سودم طلب که تا گردد رقم بدختر سیکوی آفتاب
نظمی نهاد پای ادب در میان و گفت «دایره رسیده شد از روی آفتاب»
در شهرستانها نیز اولین زنی که در مجلس جشن کشف حجاب حاضر شد و شعر سیکوت را از لب برداشته. خانم فخر سیمیه است (در شهرستان یزد) که عکس مربوط به او در جراید وقت منکوب شده (عکس در صفحه ۱۴ چاپ شده است). زنان ایران به منابع آزاد کننده خود عمل کردند.

و اکنون:

بیش از ۴۰ هزار آموزگار زن در روستاها به تدریس مشغول و نور علم می‌باشند. هزاران پرستار در بیمارستانها به جراحات پیرمردان منصب دیروز مرهم شفا می‌کنانند. بعضی از این پیرمردان سالی هستند که دیروز مدارس دختران را عرب می‌کردند، اما در خدمات اجتماعی که‌های گذشته به هیچ وجه مطرح نیست. هزاران زن و دختر در کارخانه و کارگاهها کار میکنند. به تولید ملی و وامور خانواده خود کمک میکنند.

آزادی زنان در ایران از پیچ و خمهای بسیار تاریک و خطرناک گذشته است. خانها غارت شده. قلنها شکسته شده. مردان و زنان بزدلان رفته‌اند. وحشی روری بود که در این کشور خواندن و روزنامه دلیل انحراف از آئین اخلاق بود.

ملت ایران تا دنیا نبیاست این تهور آزادی‌پیش را فراموش نخواهد کرد. داشته و همیشه دارد حمایت شده بود. شاید خانواده‌ای را اداره میکند میدانند که اگر آن نهضت آزادی‌پیش نبود شاید او در خانه خانی کلفت بود. آری، این حقیقت را همه میدانیم و هیچ وقت فراموش نخواهیم کرد.

چرا اسارت زن ...

بقیه از صفحه ۱۱

شوند و این کار بقدری برای رجال وقت شاق بود که اگر ایرانی نبودند استعفا میدادند ولی حین کار ایست که ایرانی به هیچ قیضی از مقام خود استعفا نمیداد!

از آن ایام جمله‌ها و حکایت‌های خنده‌آوری یاد دارم. وزیر عدلیه وقت گفته بود که من مادر مصطفی را چگونه نوبی اجتماع بیاورم. این سخن بگوش شاه رسید بود و روزی گفت قریبات شده بود شاه گفته بود که اگر او مادر مصطفی است تو نیز پدر مصطفی هستی. اگر اولاد حق ورود با اجتماع نیست تو هم نیستی، چطور تو خودت شایسته هستی که در هر اجتماعی بروی و زنت شایسته نیست؟

یکی دیگر از رجال وقت با زنت وارد يك دعوت یعنی مجلس شده بودند. زنت کلاهی شیک يك زنبیل کوچک سر داشت و همیشه وارد محبت شده بودند. يك دفعه زنت کلاه را با چانه پائین کشیده و زده بود زیر گریه!

چون در خیابان‌ها هر زنی چادر بر سر داشت و پلیس چادرش را میکشید زنهای سخی میکردند که يك روسری مثل روسری ارابه سر کنند. ولی چون آنرا پائین میکشیدند که تا حدی روی خود را بپوشند بجای اینکه مثل ارمنی شوند مثل عرب شده بودند و روزی هم چو رزاشاه گفته بودند که ما خواستیم فرنگی بپاریم. عرب ساختیم. بعد پلیس این روسری هارا هم میکشید (البته در صورتیکه بمداز چند بار تفکر زنهای خودشان بر نمیداشتند)

زن چه بود

بقیه از صفحه ۷

افزودند و در اوایل سال ۱۳۴۱ برای نخستین بار يك زن در اسفهان خود را در انتخابات مجلسی نامزد عضویت در آنجمن شهر کرد. شورایعالی جمعیه‌های زنان که در ۱۳۳۸ با شرکت ۱۸ جمعیب مختلف تشکیل یافته بود، از مبارزه او پشتیبانی نمود و اگرچه بانوی مزبور بر اثر فشارهای کهنه‌اندیشان ناچار شد نامزدی انتخاباتی خود را پس بگیرد تاثير مبارزه او بآن حد بود که در محلات بعدی محسوس گردد.

در قانون جدید انجمنهای شهر، زنان صریحا حق شرکت در انتخابات مجلسی را یافتند ولی اعتراضات سخت عناصر مخالف آزادی زنان، دولت را ناگزیر به مسکوت گذاشتن قانون و موکول کردن اجرای آن به بعد از انجام انتخابات عمومی ساخت. این امر شورایعالی جمعیه‌های

زنان را مبارزه وسیعی برانگیخت. زنان شرکت در مراسم ۱۷ دیماه آن سال (۱۳۴۱) را تحریم کردند. در آرزو نمایندگان زنان تنها دستگاری بر مزار اعلیحضرت رزاشاه کبیر نهاده. و طی قطعیه‌ای اعلام داشتند که زنان در ایران بحدی پیشرفته‌اند که دیگر نمیتوان حقوق مساوی را از آنان دریغ کرد و ادعای تبعیضات را در مقابل زنان غیر قابل تحمل است. زنان در قطعیه خود شدیداً به مسکوت گذاشتن قانون انتخابات مجلسی اعتراض کردند و حواسار حق شرکت در انتخابات شدند و تهدید کردند که اگر دولت نقضاتی از آن ترتیب اثر ندهد دست ناقدانیت مستقیم خواهد زد. روز ۴ تیش ۱۳۴۱ اعتصاب یکروزه زنان با علم و وسعت تمام بنشور باشش نقش آریس رت در خانه در همجا انجام گرفت. جز در بیمارستانها و ادارات پس و تلگراف و نشر که تعطیل کار ممکن بود حمایت عمومی رافعالی‌سازد، در بقیه جاها هزاران زن در دیران و آموزگاران و کارمندان و ماشین‌بویها و میهمانداران هوایی و مشیان دست از کار کشیدند. در مدارس معلمان زن زنجاری درسیای خود درباره حقوق زنان به دخترانی پرداختند. در تصویب ملی ۶ پهن‌مناجات دولتی، که از اعتصاب زنان دگر می‌یافته

بودند، اعلام داشتند که زنان میتوانند آراء خود را اظهار دارند، هر چند آن آراء در شارسر محسوب نخواهد شد.

این اعلام در مناطق روستایی چند روز پیش از ۶ پهن شده بود ولی در تهران شب پیش از آن. در روستاها صدها هزار زن بمواد ششگانه رای دادند و در تهران بیش از ۱۷ هزار زن در فرصت بیدان کوباهی بیای صندوقهای رای رفتند. عده تنگناهایی قادر به گرد آوردن این عده در ظرف چند ساعت نبود. شور و جش ران نشان داد که نیروی بانوی و واقعی نهضت زنان با شکایات ظاهری آن قابل مقایسه نیست. مقامات دولتی که از این سایش غیرمستقره حیران شده بودند در طرحهای خود بمطوقر احتیای حقوق‌سیاسی و اجتماعی زنان و تکمیل برنامه شش ماده‌ای ۶ پهن را تسخیر کردند. دیروز پس از تصویب ملی شاهشاه آریامهر فرمان آزادی زن و برابری حقوق سیاسی زن و مرد ایرانی را توشیح کردند.

بدین ترتیب مبارزه‌ایکه در ۱۳۴۱ آغاز شده بود پس از ۴۷ سال به بیرونی انجامد. نظاره‌ای حق‌شاهانه هزاران زن در کاخ مرمر به اسند ۱۳۴۱ متعده قالیبایک وسیعی بود. در چند سال بعد زنان بارها بمطاهرت و میسکوت‌های وسیع ترتیب دادند. کثرت‌هایای حقوق زن با شرکت نمایندگان کشورها در دیگر در تهران برگزار شد. نمایندگان بیختران ایران در کثرت‌هایای بین‌المللی معسدد شرکت کردند و مورد تحسین و تشویق قرار گرفتند. جیش زنان ایران بسبب روسیه رفت.

در ۱۷ اسند ۴۱ قانون انتخابات اصلاح شد و زنان رسا حق انتخابات شدند و انتخاب کردن یافتند. در ۱۷ شهریور ۴۳ بنصحن کثرت‌هایای زن برگزیده شد و با یکسال پس از آن ۴۸ کثرت‌هایای ۷ خیزدار و نهاد زبایک احتیای اجتماعی شهر از میان زنان انتخاب شده بودند. در ۳۶ شهریور همان سال شش زن به نمایندگی مجلس و ۴ زن به نمایندگی ساسا. بانویی برای اولین بار به معاونت اسنادار و بانویی دیگر معاونت انتخاب شدند و به تدریج سنگرهای ماندن دادگستری، کادر سیاسی وزارت خارجه و نیروی هوایی و دریایی از طرف زنان تصرف شد.

قابل توجه استان گیلان

جراح با سابقه فروشگاه ساره آبی
اول بهمن شروع میشود
رنت - خیابان شیک تلفن ۳۴۱۱

کلاه و لباس بسیار شیک زنانه خارجی

خیابان بحث جمشید مقابل بیمارستان
کودکان فروشگاه آرا
و ساختمان پل‌کو شماره ۱۴

مجموعه‌ای گسترده و دجراز مدرسه را و با کار کسند کسند سخی حجابا بمدرسه برود. با کسند کسند دیگر هیچ زنی خوش حاضر نیست نقاب بکند. ظاهر این خوش منقول و فریفته است ولی بعد تجربه ثابت کرد حقیقت شیراز است.

اگر رور در کار بود مردم زور میگفتند و هر زن بی حجابی را میدیدند بر او مهربانند و او را کتک میزدند و مخصوصاً رها این کار را میکردند و بام عسب روری در جای ربی نخسری نام میگفت که ما جرئت نداریم با روی باز آریس کوچکها را شویم. بدشاهشه به زن دیگر کرد و گفت ملایح روری از پس کویچه‌های بین وزارت مافرف و خیابان سدی رد شده بود زنهای اهل سراو

میتواند این کار را بکند. این کار کسند کسند سخی حجابا بمدرسه برود. با کسند کسند دیگر هیچ زنی خوش حاضر نیست نقاب بکند. ظاهر این خوش منقول و فریفته است ولی بعد تجربه ثابت کرد حقیقت شیراز است.

اگر رور در کار بود مردم زور میگفتند و هر زن بی حجابی را میدیدند بر او مهربانند و او را کتک میزدند و مخصوصاً رها این کار را میکردند و بام عسب روری در جای ربی نخسری نام میگفت که ما جرئت نداریم با روی باز آریس کوچکها را شویم. بدشاهشه به زن دیگر کرد و گفت ملایح روری از پس کویچه‌های بین وزارت مافرف و خیابان سدی رد شده بود زنهای اهل سراو



- رژ لب صدقی ساده و لو را با لبان شما شناختنیست
- مخصوص داده و جلوه خاصی به لبان شما می‌بخشد
- لاک صدقی رسا و لو را در دستگی کامل
- و متنوع شد و در متناسب با لباس شما

آفریننده زیبایی

دکتر سید رضی میرنوریان

واقع در خیابان شاه جنب سینما مترویل داتر
از بیماران محترم پذیرائی مینماید

این مرد و قتر نامداورا دیدم و گفتم: بود
نمرد که در خانه خودم با خانم خودم
محتاج اجازه تو نیستم»
یابان

دختر شایسته‌ای از ...

بقیه از صفحه ۵
رشته شایست شای محلی اول شده دوره برهنه آرایش زیبایی را دیده بود برنامه های مدرسه‌اش در آن کشور مکرر رقصهای محلی ایرانی را نشان داده.

در سال اول دبیرستان در رشته خط و نقاشی اول شده و در سال چهارم دبیرستان برهنه جازه اول خوش خطی را در بین دانش آموزان اسان تهران دست آورده تنو تیموال دبیرستان است. لیسانس را هاک. و کلف را میداند. لیسانس را خودش طرح میکند کتابهای انگلیسی و فارسی را زیاد را میخواند. خانم فروغ کیا اورا شاگردی بسیار سانی و ممتاز معرفی کرده دوستاش اورا دختری بهرمان و با سلیقه و با شخصیت میداند..

یورین در دوزخ منت

یورین اسپسیال برای بوی محلول

یورین مخصوص بوی زنانه شده

Schwarzkopf

شادی



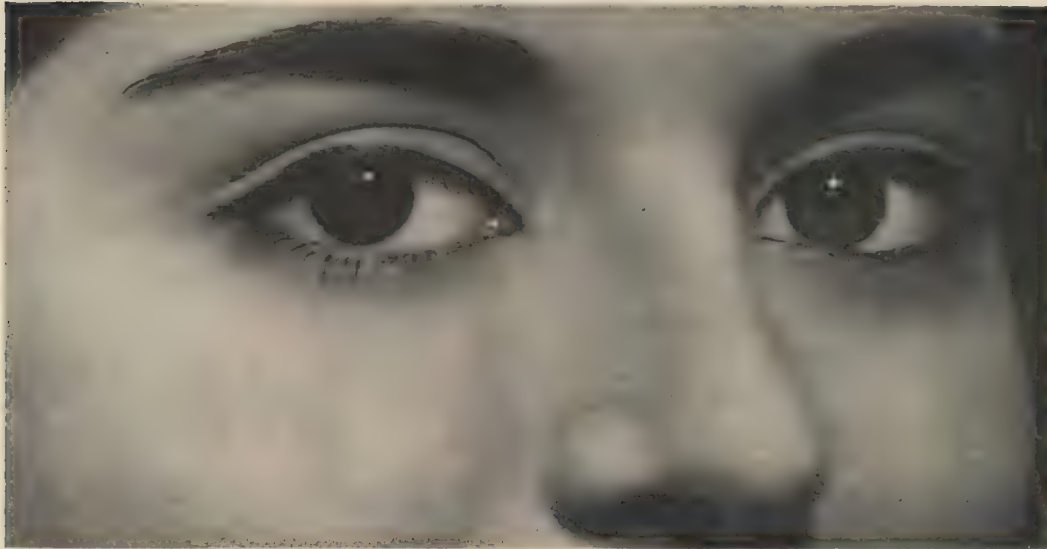
چسب مازک

شرکت سهامی فیدار نماینده انصاری در ایران خیابان شمیران استنگاه عوارضی
پلاک ۶۴۱ - ۶۴۲ تلفن ۷۱۴۶۸ - ۷۱۴۶۸
نمایشگاه و فروشگاه
فروشگاه بر ماسل - خیابان فردوسی - شماره ۴۴۶
تلفن ۳۹۴۵۲

خانم‌ها و دختران جوان

اگر دچار چین و چروک صورت شده‌اید و یا اینکه از پیری زودرس نگرانید فقط کرم داگرا DAGRA حاوی هورمون را مصرف کنید

کرم داگرا ۱- مخصوص شب
کرم داگرا ۲- مخصوص روز



ریزش موهای شما هر قدر هم شدید باشد با مصرف شامپوی طبی استیل بیان STILBÉPAN درمان میشود

برای راهنمایی در زمینه پوست و مو تحت نظر متخصص داگرا .
تلفن های ۲۲۰۶۷ و ۲۱۹۴۰ در اختیار شماست

ربرناز آگهی

عشقی خاطر انگیز

داستان عشق يك پسر شهری به يك دختر دهاتی ، شاید بارها به فیلم برگشته باشد . سوژه گرم و شیرینی است که هیچوقت کهنه و قدیمی نباشد . مخصوص این عشق بر دل ما ایرانیها خوب نشیند و خاصه اگر با صمیمیت و علاقه ساخته و پرداخته شود . خاطر انگیز خواهد گردید . از این سوژه ، محمد کریم ارباب یکی از تهیه کنندگان معروف فیلمهای بزرگ فارسی فیلمی بوجود آورده موسوم به «معجزه» که غیرممکن است تماشاچی را تحت تأثیر قرار ندهد . در این فیلم جمعی از محبوبترین ستارگان ایرانی از جمله یک ایمانوردی - فرانک - ظهوری - سهریا - قدکچیان - مینا معازنی - قائم مقامی - بهشتی و ونوق گرد آمده اند و با بازیهای طبیعی خود با يك درام عشقی و هیجان انگیز ، جلوه و جلای زیادی بخشیده اند . در «معجزه» همچنین ابرچ، رامش و عیدیه آهنگهای زیبایی اجرا خواهند کرد و جمله يك رقص به صورت رنگی انجام خواهد داد . فیلم بزرگ «معجزه» هم اکنون در سینماهای بیابان ، رگس ، آسیا ، های ، نیشنل ، سیلوانا ، المپیا ، پرسپلیس ، ستاره ، بانورا و سینمای جدید آتلیس ری (میدان نوش) روی پرده است .

کلاس مادران فردا

تکاتی که مادران فردا حتما باید بدانند
شامل ۵۵ درس سمعی و بصری
(تحت سرپرستی خانم دکتر مرشد)
خیابان هدایت، چهارراه صفی علیشاه ، شماره ۲۲۳
تلفن : صبحها ۸۵۵۲۳ بعد از ظهرها ۷۵۵۸۸۰ ، ۷۵۵۸۸۵

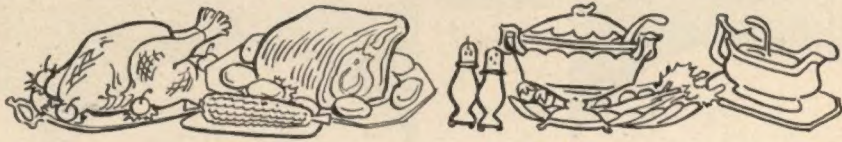
علی پور - لادن غیانی و بدری افتخار و بهجت حتی - رفعت بهرامی از کرمان - شمس مرشدی - مهین عوین پور - گیتی صابری - نرین سلطان از بجنورد - مهتاب مروی - فاطمه فاضل نیا و مهناز سوزنگاری - شیوا غفاری عقیق - فرشته و شهین و زهره بهرامی از کرمانشاه - منیره علوی از سرجان - زهره نامور از رشت - نوریه روئین زن از اهواز - سونیا مصومی از لاهیجان - وحیده وحیدی از شیراز - پری پیری - گلناز روپوش - نینا و زیلا خطیب رهبر - طلع پیش آهنگ - پیرایه متجن - مهری کشاورزی از زنجان - زری قمری از شاهی - ناهد رضا دوست از صومع سرا - فریده زمینی و نیلا خرم از آستارا - سیما حبیبی - اقدس زید عبیدی از قصر شیرین - حسن دریا زاده از بندر عباس - میمنت بصیری از شهر کرد - ربابه قریشی - فاطمه سونا فرد - طاهره ایران نژاد از یه - کبری شریذیان از گنجان - شهناز رفیعی از بابل - پروانه سلیمانی از شیراز - زاله صادقیه از مشهد - فریده عباسی از بروجرد - شهاب ایرانپور از آغا جاری - روزیتسا آندونیان از تبریز - فردوس ذهابی - ناهد هزور از داراب فارس - عبدالر

منتظر چیزی جدید
و هیجان انگیز
هستید...?
You'll look
lovelier
with
AVON
COSMETICS
NEW YORK LONDON PARIS

از کرم بودرد صفی و چهار گوش آون که بداشتن آن افتخار خواهید کرد دیدن کنید و از جنس و عطر مخصوص آن لذت ببرید و ضمن این بازدید محصولات جدید آون از قبیل کرم بودرد نیوی - کرم بودرد نیوی سوپریم که برای لطافت پوست و آرایش روپا انگیز بوجود آمده اند ، ببینید و بنخواهید محصولات آون مخصوص چشم از قبیل سایه چشم صفی و ساده - ریمل پائیز مولی برای بلند نمودن مژه ها را نشان شما بدهند .
فروش در مغازه ها و نمایندگان آون در تهران و شهرستانها
نماینده انحصاری و فروشگاه مرکزی آون : خیابان نادری مقابل دیوار
نقارته انگلیس پاساژ نوین

من و تو در دو افق بقیه از صفحه ۷۵

او باقی میماند که در آینده اش اثر ند خواهد گذاشت ، برای حل مشکل چاره ای اندیشیده ام که موقعیت این راه حل مرموز پنهان نگه داشتن آنست . امید است همانطور که حق ابراهیم است از او رفع اتهام شود و هر چه زودتر آزاد گردد .
بهترین نامه این هفته از خانمها و آقایان بر سر دست ما رسیده که از همه آنها سانسکریم . باز هم باین نکته توجه داشته باشید که ما نامه های فاقد امضا و امضا و نشانی صریح هیچگونه ترتیب اثر نمیدانیم .
خانمها: شفیعی از زاهدان - پروین ذهابی از قصر شیرین - شایسته بوری از رفسنجان - شریفه قریب - گیتی ابطحی - انیس جناب از چهارمحال - پروانه سوهانکی - عترب خرقانی - شهرناز بهریرزاد لاهیجان - مهین هسوار - اکرم نیری - فریا طرماهی از مراغه - شهین و سوری رازقی - مریم داداشی از



کافه تریا ، سلف سرویس و رستوران

«فروشگاه بزرگ ایران»

در محیطی خانوادگی با غذاهای مطبوع ایرانی و فرنگی همه روزه

از ساعت ۹ صبح تا ۱۱ شب آماده پذیرائی میباشد

ما رضایت شما را تضمین میکنیم



تهران چهارراه شاپرگ پهلوی

بانوان و آقایانیکه

از چین و چروک صورت و اطراف چشم - کیسه های زیر چشم که نشانه پیری زودرس میباشد ناراحتند میتوانند بدست یکهفته این ناراحتی را با تضمین زیر نظر دکتر متخصص که بتازگی ازپاریس مراجعه نموده برطرف نمایند.

بین ساعت ۳ تا ۴ عصر
وسيله تلفن ۴۳۱۰ تماس بگیریید

اهواز دکتر گرجی
پوست و آمیزش
روبروی سینما کارون



اینست هدیه نفیس
از طرف کلاسهای آرایش و زیبایی پری صاحبان
یک گیسوی بزرگ گل و یک

مانکن بلافاصله به ثبت نام کنندگان مجاناً تقدیم میشود.

وسائل آرایش مجانی در اختیار هنرآموزان قرار داده خواهد شد. زیر نظر دیلمه ار امریکا (لویس آنجلس هولیود) کلیه متد آرایش سر - صورت - ماساژ - مانیکور - پدیکور و بافتن گیسوی متنوعی بوسیله پلی کی های مخصوص از وی بیوتی کالج امریکا تدریس میشود.

شاهرضا - مقابل سینما رویال

کشف حجاب بقیه از صفحه ۴ مکرر

اما راجع به علل اجتماعی کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱۴ باید بگویم که: بنظر من ابتکار دو عامل داشت، یکی تلاش و اقدامات پی گیر جمعیت های عترتی از قبیل «جمعیت ترقی نوان» و غیره که باوجود مخالفت شدید متحصیان دمی از مبارزه ملایم نمی ایستادند. (از پشاهنگان این نهضت آنروز، عده کمی باقی مانده اند که خانم تربیت (وکیل مجلس) یکی از پاکیزه ترین و مومن ترین آنهاست) وعامل دیگر عشق مفرط رضاشاه کبیر بود به ترقی یافتن ایران از یکطرف، و باز گرداندن شکوه دوره باستان از طرف دیگر. رضا شاه کبیر پس از مراجعت از ترکیه و مشاهده آزادی زنهای بی حجاب برادران مسلمان ما (که به تعصب معروف بودند) اولین گام متهورانه ولی دیرانه ابتکار را برداشت.

بنظر جنابعالی که محقق مسائل اجتماعی هستید، آثار کشف حجاب تا به امروز چه بوده است؟ و آیا کشف حجاب در رشد فکری و فرهنگ زن تأثیری داشته است یا نه؟

بنده خودم در کودکی مکرر شنیده ام زنهای اکثر طبقات اجضاع بهم میگفتند که دختر اگر بسواد شود خراب میشود و امروز می شنویم که علاوه بر صد ها هزار دختر که به تحصیل مشغولند یک میلیون و نیم دختر و پسر بی کلاس مانده اند، و حال آنکه اغلب زن ها حتی از وسایل آرایش خود میرند ناخنشان

تصیل کند. مسلماً اگر کشف حجاب عملی نشده بود اینهمه زن دیلمه و لیسانسودکتر، میگفتند که ثروت واقعی کشور محسوند، درایران پیدا نمیشد - اما امیدوارم از من نرسید آیا اینها خوشبخت ترند یا مادران و مادران مادران آنها؟ چون آن خوشبختی است که استدلالی پیچیده دارد و برای اینکه نتیجه گیری ما گمراه کننده نشود خیلی تفصیل لازم دارد که جای آن اینجا نیست. بهرحال بنده جدا به این گفته بزرگ معتمد که میگویند: «دستی که گهواره را میسازد دنیا را اداره میکند» خوب مسلماً این دست هر قدر سالم تر، آزادتر و مهربانتر باشد، دنیا سالم تر و آزادتر و با مهربانی بیشتر اداره خواهد شد.

پایان

را با تحقیر و ترس و فشار تربیت کرده باشد و او را از کودکی موجودی پست تر و کم ارزش تر از مرد شمرده باشند دارای شخصیت و روحیه ای میشود غیر از روحیه کسی که از کودکی او را هم طراز همه انسانهای دیگر شناخته و به شخصیتش احترام گذاشته اند؟ و روحیه یک چنین زن محدود و متقادی روحیه ای نیست که شهامت و آزادمنشی از آن هویدا باشد و یک چنین مادری بایک چنین روحیه ای، چون بیشتر از هر کسی دیگر با کودک تماس دارد، اخلاق خودش را در روحیه حساس و فوق العاده تش پذیر بچه منعکس میسازد! اینطور نیست؟

باید همینطور باشد.

در دوره ایران باستان که مبین ما در اوج شکوه و عظمت بود و از مقتدرترین و متدین ترین و عادل ترین امپراتوریا بشمار می آمد، احترام واقعی زن و مادر از اکثر کشورها زیادتر بود، تا جایی که حتی در آن سر پهلوان پست، زن ظریف و لطیف هم به سلطنت میرسید و بر پهلوانان و قهرمانان حکومت میکرد، و خود این موضوع تمدن واقعی و معنوی ایران زمین را میرساند. یعنی ثابت میکند که در نظر اجداد باستانی ما لطف و مهر و راستی و درستی ارزشش بیش از قلدری و شقاوت و خونخواری بوده است.

خوب، بایک نظر اجسالی اگر بادیید جامعه شناسی به تاریخ ایران بنگرید فوراً متوجه یک نکته بسیار غیرتائکیر میشود و آن اینست که می بینید انحطاط وضع جامعه ما درست از روزی شروع شد که زن از حالت «مهر» درآمد و صورت «متحله» پیدا کرد، و این جریان تاریخی نتیجه ایست کاملاً منطقی و غیرقابل اجتناب.

چطور؟ چون مسلماً اساسی ترین تصایل قدرت یک جامعه شهامت اخلاقی و قدرت سازندگی و ابتکار مردم آن جامعه است بدون تردید مهمترین مری اخلاقی فرد جامعه مادر است، و حتماً مادر محدود و متقاد و کم ارزش نمیتواند آدم آزاده و سازنده و با ابتکار تربیت کند. اینست که بنظر بنده روز ۱۷ دی که نخستین گام آزادی زن برداشته شد نقطه عطف تاریخ ایران باید بشمار آید و باینجهت است که بنده آنرا برجسته ترین اقدامات درخشان دوره بیست و سه ساله می شمارم.

قالی شوئی ماژیک

قالیهای شمارا با ماشین
های اتوماتیک در نهایت
سرعت بهمین تمیزی و
نظافت میشود.



کارخانه
تلفن ها :
۱۱۸۸۲۲

شعبه
۱۱۸۸۲۳
آباد

شعبه
۷۹۸۸۱
تهران نو

مادران گرامی کودکان عزیز را با هوش سازید
معجزه دایره ها

مجموعه ایست از دایره که بوسیله داندانه دایره تا یک میلیون، شکل مثلث، دایره، بیضی و اشکال مختلف به کودک شما آموخته و هوشمند میسازد.

در فروشگاه لبخند کودک

فروشگاه لباس از نو زاده تا ۱۲ سال با دوخت عالی و جنس خوب
خیابان نادری مقابل دیوار سفارت انگلیسی جلو پاساژ محسنی

بکری آی.بی.اس
زیباتر شوید
I.B.S.
ساخته شده توسط I.B.S. تلفن ۶۲۳۱۰

ستاره‌ها چه میگویند؟

متولدین فروردین

تقابل درونی خود را حفظ کنید . طوری رفتار کنید که اطرافیان شما دلگیر و ناراحت شوند. موافقی که بر سر راه تحقق یافتن آرزوها و خواسته‌های شما موجود بود بروی از بین خواهد رفت . اگر خصص با تدبیر و سیاست باشید ساعات خوشی در کنار عزیزان میگذرانید . بهتر است شخصا بدون دخالت دیگران کارهایتان را انجام دهید . اسرار خود را بکسی نیاورید ، زیرا ایندبرتممکت کسی را نگاهدارد.

متولدین تیر

سربوها نباشید و زندگی را آنچنان که هست بپذیرید . هفت پر جنب و جوش در پیش دارید. برای موفقیت در کارهای احتیاج به فعالیت بیکس و دانی دارید. حقیقت راهیست در نظر داشته باشید. روابط دلپذیری با متولدین آبان و آذرماه خواهید داشت . اگر دانشا بفکر ناراحتیها و مشکلات باشید کمتر لذتی از زندگیتان نخواهید برد. با اراده و خوشبین باشید .

متولدین مهر

دروغها را در رفتار خود نرسان و آرامش بیشتری ایجاد کنید . فقط یاین ترتیب است که می‌توانید دیگران را متقاعد سازید و از کارهای خود نتیجه بگیرید . در کنار دوستان احساس آرامش و خوشحالی می‌کنید . مراقب آنچه می‌گوید و قولهای که بدیگران میدهد باشید. ملاقاتهای دلپذیری با متولدین اسفند و مرداد ماه خواهید داشت . دخالت و مشروبات الکلی دشمن سلامت شما هستند. دوستان با نفوذتان بکشت شما می‌آیند .

متولدین دی

برای از بین بردن موافقی که سد راه پیشرفت شما شده است از انجام هیچ مبارزهای روگردان نشوید. از دور و بدون مطالعه کافی در پاره هیچ امری قضاوت نکنید. شایب آرامش بیشتری احتیاج دارید. برای مسائل جزئی اعصاب خود را ناراحت و متوش نکنید . ملاقاتهای جالب و دلپذیری با متولدین خرداد و مرداد ماه خواهید داشت . خود را با موقعیتهای مختلف وفق دهید .

متولدین اردیبهشت

تمام قدرتهای خود را برای انجام يك كار واحد صرف نکنید. هرچه زودتر برای روشن کردن مسئله‌ای که فکر شما را بخود مشغول داشته اقدام کنید. با سیاست رفتار کنید تا دیگران دچار حسادت نشوند . به صلاح شصت اگر بعضی مواقع اشتباهات کوچک دیگران را ندیده بگیرید . موقعیتهای جدید را با احتیاط بررسی کنید. در خانواده سیر پیشه کنید . با متولدین مردادماه با سیاست بیشتری رفتار کنید.

متولدین مرداد

ارزوی استعفاء خود را در راه انجام مهمترین هدف زندگیتان بکار ببرید. کمتر از اطرافیان انتقاد کنید ، وگرنه دلگیر و آزرده خاطر می‌شوید . اگر بچه‌دشتید احتمالا با شریک زندگی آینده خود آشنا می‌شوید . ساعات خوش و دلپذیری در کنار متولدین خرداد و بهرامه میگذرانید . برای سلامت خود بیشتر ورزش کنید. يك تصمیم مهم ، مسیر زندگیتان را تغییر میدهد .

متولدین آبان

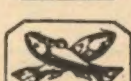
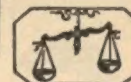
به صلاح شصت که انرژی خود را در راه انجام کارهای مثبت و پر ثمر بکارانند. چرا با مردم و دنیا بی‌رحم باشید ؟ اگر کمی باخوش بینی با طرف خود بشوید متوجه می‌شوید که زندگی با همه سختیهای بسیار شیرین و دلپذیر است . ساده نبودن دلیل نمیشود که به همه کس بدگمان باشید . منطقی فکر کنید و با عیله تصمیم بگیرید .

متولدین بهمن

بخشی خود را با موقعیت جدید زندگیتان وفق دهید . فعالیتهای خود را محدود به بهترین کار خود کنید . در زندگی خصوصیتان جنب و جوشی برقرار میشود. در زندگی بعضی از متولدین بهمن ماه تنوع دلپذیری ایجاد میشود . عده‌ای دیگر تصمیم مهمی برای زندگی آینده خود میگیرند. ملاقاتهای جالب و سرگشایی با متولدین فروردین و تیرماه خواهید داشت .

این هفته از

شنبه ۱۶ دی
تاجمه ۲۲ دی
به شما چگونه
خواهد گذشت؟



متولدین خرداد

مراقب طرز صحبت کردن خود با دیگران باشید ، باین ترتیب کمتر ممکن است مرتکب خطا شوید ولیز از ارزش گفته‌های شما کاسته نمیشود . بایبان جزئیات يك موضوع وقت خود و دیگران را تلف نکنید. اشخاصی را پس از مدت‌ها دوری ملاقات می‌کنید . در خانواده خشن نباشید تا صمیمیتی دائمی برقرار شود . ملاقاتهای سرتس انگیزی با متولدین مرداد و مهرماه خواهید داشت .

متولدین شهریور

اگر اراده کنید در مدت کوتاهی تمام نقطه ضعفهای خود را از بین ببرید . مشکلات فعلی مانع عملی شدن نقشه‌های شما نمیشود. روابط خوب گذشته را با دوستان از سر میگیرید . نقشه‌ای را بطور جمعی عملی می‌کنید . در خانواده آرامش دلخواه برقرار میشود . متولد فروردین شما را بسوی خود میکشد و جلب توجهتان را میکند. چهارشنبه و پنجشنبه بی احتیاطی نکنید و بیشتر مراقب سلامت خود باشید .

متولدین آذر

اجازه ندهید دیگران بر شما مسلط شوند و اراده انجام هر کاری را از شما سلب کنند . با اشخاص جدیدی آشنا می‌شوید. از زندگیتان بیش از پیش لذت می‌برید . در خانواده صلح و صفا برقرار میشود . ملاقاتهای جالبی با متولدین بهرامه خواهید داشت. آرامش درونی خود را حفظ کنید، وگرنه دچار ناراحتیهای عصبی می‌شوید. نقشه‌های جدیدی در سر می‌چرخانید و در آینده نزدیک این نقشه‌ها را عملی می‌کنید .

متولدین اسفند

هر کاری را با عیله انجام دهید موجب پشیمانیان میشود زیرا عیله زیاد باعث میشود که بدون دقت و سرری کار کنید . با اشخاص معاشرت کنید که در مواقع لزوم ، سرفق شما باشند . بزندگی خود خوشبین و امیدوار می‌شوید . از محبت و کمک دیگران برخوردار می‌شوید. در خانواده شما مسئله کوچکی مطرح میشود که حل خواهد شد . در کنار متولدین مرداد و مهرماه احساس سرت و خوشحالی می‌کنید



اگر اجازه داشتیم با دهن پر صحبت کنم ،

بهم می‌فهمم ، که شکلاتهای مینو چقدر خوشنمزه است

مینو

تنها کارخانه‌ایست که شکلات را مستقیماً از دانه کاکائو در ایران تهیه میکند و بدینجهت همیشه سالم و خوشنمزه می‌باشد .



شکلات نابولین
مینو



ایگورا رویال

عالیترین رنگ موی با قدرت پوشش بی نظیر

سری رنگ موی ایگورا رویال کامل و متنوع است. از رنگ های طبیعی مشکی، قهوه ای، خرمائی، خاکستری... تا رنگ های فانتزی شرابی، پر کلاغی، آبی، زیتونی پلاتینی... در دسترس شما است و از میان آنها با سالی می توانید رنگ موی دلخواه خود را که چهره شما را زیبا تر جلوه میدهد انتخاب کنید.

Schwarzkopf

نیدی



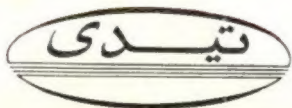


زیباترین رنگ
آخرین مد
همیشه از
کیوتکس



برای سال ۱۹۶۸
روژ لب و لاک ناخن ساده و صدفی

کیوتکس
در رنگ های متنوع و جدید



CUTEX